



۱۰

وقایع ماه جمادى الثانى



۲۲

پرسش و پاسخ

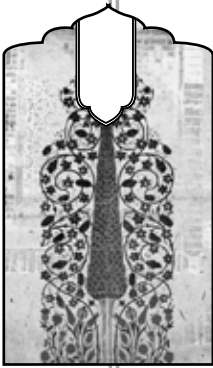
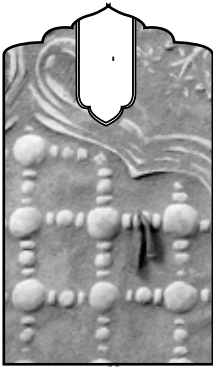
پرتوی از فضایل حضرت زهرا (س)  
در تفسیر روضة الجنان و كشف الاسرار

۴۰





- ۵۶ روزنگار فاطمی در عصر نبوی (ص)
- ۶۶ روش های تبلیغی حضرت زهرا (س)
- ۷۷ فاطمه (س) و نقل حدیث از پیامبر (ص)
- ۸۵ نهی از منکر در سیره حضرت زهرا (س)
- ۹۴ رفتارهای اجتماعی سیاسی حضرت زهرا (س)
- ۱۰۶ تسبیح زهرا (س) هدیه آسمانی
- ۱۱۳ دختر پیغمبر (ص) در شعر فارسی
- ۱۲۷ کوثر قرآن



- ۱۳۲ شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری
- ۱۳۴ شرح حدیث در بیان آیت الله مظاهری
- ۱۳۹ درس اخلاق آیت الله جوادی آملی

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد  
نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید  
به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰۸۰۷۰۷۷ ارسال فرمایید.



## فاطمه (س) در کنار پدر

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

در آن روزگار که مسلمانان دوران آمادگی خود را در مکه می‌گذراندند، محیط زندگی آنان سخت طوفانی و شرائط فوق العاده بحرانی بود. آغاز اسلام بود و مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند و تمام قدرت و نیرو و حاکمیت و ثروت دست دشمنان بی رحم و بی منطق اسلام بود و هر کاری می‌خواستند، می‌کردند.

آزاری نبود که بر سر مسلمانان نیاورند و جسارت و توهینی نبود که نسبت به مقام شامخ پیامبر (ص) روا ندارند.

در این دوران دو نفر بیش از همه ایثار و فداکاری کردند: از میان زنان «خدیجه» بود که بر زخمهای قلب و جسم پیامبر (ص) مرهم می‌نهاد و غبار غم و اندوه را با فداکاری پهایش، با محبت و صفایش با همدردی و دلسوزی اش، از قلب مبارکه پیامبر می‌زدود و دیگر «ابوطالب پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی (ع) بود که نفوذ و اعتباری بسیار در میان مردم مکه داشت و از تدبیر

و هوش و ذکاوت فوق العاده ای برخوردار بود، او خود را سپری نیرومند در برابر پیامبر(ص) کرده بود و یار و یاور و حامی مهربان پیامبر اسلام(ص) بود ولی با نهایت تأسف این هر دو یار وفادار و دو شخصیت بزرگ و انسانهای ایثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله کمی چشم از جهان پوشیدند و پیغمبر(ص) را در مرگ خود عزادار ساختند و رسول خدا(ص) از این نظر تنها ماند.

شدت اندوه پیامبر(ص) در سوگ این دو شخصیت که به حق هر کدام سهم قابل ملاحظه ای در پیشرفت اسلام داشتند، از اینجا روشن می شود که آن سال را «عام الحزن» نام نهادند یعنی «سال غم و اندوه»! اما از آنجا که خداوند هر نعمتی را از بندگان برگزیده اش می گیرد نعمت دیگری را جانشین آن می کند هر کدام از این دو بزرگوار فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که درست نقش آن ها را ایفا می کردند.

امیرمؤمنان علی(ع) یادگار «ابوطالب» همانند پدر حامی و مدافع و یار و یاور پیامبر(ص) بود، قبلاً نیز چنین بود اما بعد از ابوطالب جای خالی او را نیز پرکرد و خدیجه دخترش «فاطمه» را به یادگار گذاشت، دختری مهربان، فداکار و شجاع و ایثارگر که همواره در کنار «پدر» بود و گرد و غبار و رنج و محنت را از قلب پاک پدر می زدود.

امیرمؤمنان علی(ع) در آن هنگام ۱۹ سال داشت در حالی که فاطمه(س) طبق احادیث معروف بیش از پنجسال از سن مبارکش نگذشته بود، قابل توجه اینکه هر دو در خانه پیامبر(ص) زندگی می کردند و مونس ساعتیهای تنهایی او بودند.

هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود، سه سال مملو از حوادث سخت و طوفانهای شدید زندگی، مملو از مرارتها و ملالتها، مملو از آزارها و اهانتها و تلاشهای دشمنان برای محو اسلام و مسلمین.

گاه دشمنان سنگدل، خاک، یا خاکستر بر سر پیامبر(ص) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر(ص) خانه می آمد، فاطمه(س) خاک و خاکستر از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، پیامبر(ص) می فرمود: دخترم غمگین مباش و اشک مریز که خداوند

حافظ و نگهبان پدر تو است.

گاه دشمنان در حجر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت‌ها سوگند می‌خوردند که هر کجا «محمد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند. فاطمه (س) این خبر را می‌شنید و به اطلاع پدر می‌رساند تا مراقب بیشتری از خود کند و این نشان می‌دهد که نه تنها در درون خانه که در بیرون نیز فاطمه (س) در فکر دفاع و نجات پدر بود. در یکی از همان سال‌ها، ابوجهل مشتی ارادل مگه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر (ص) در مسجد الحرام به سجده رفته بود، شکمبه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد ابوجهل و اطرافیانش صدا به خنده بلند کردند و پیامبر (ص) را به باد مسخره گرفتند.

بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی‌رحم چنان آماده بود که توانائی بردفاع نداشتند، ولی هنگامی که این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (س) رسید به سرعت به مسجد الحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد و به آن‌ها نفرین فرمود. آری در آنجا که گاهی مردان دلاور جرأت دفاع از پیامبر (ص) را نداشتند، این دختر شجاع و خردسال، حضور داشت و به دفاع از پیامبر (ص) می‌پرداخت.

این دوران هر چه بود، سپری شد. پیامبر (ص) عازم هجرت به مدینه گشت. فاطمه (س) باید موقتاً از پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانی که اجازه هجرت به او داده شود، در حالی که ۸ سال بیشتر از سن مبارکش نمی‌گذشت. ولی همانگونه که امیرمؤمنان علی (ع) در لحظات حساس و بحرانی هجرت با خوابیدن در بستر پیامبر (ص) امتحان ایثار و فداکاری خود را داد و بدن خویش را در معرض شمشیرهای دشمن گذارد، فاطمه (ص) نیز بدون جزع و بیتابی آمادگی خود را برای پذیرش این رسالت جدید اعلام داشت. ولی دوران جدائی او نمی‌توانست زیاد طولانی باشد و باید در کنار پدر همچنان بماند. و در محیط مدینه همچون مکه

به دفاع خود ادامه دهد و گردو غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانی پدر بشوید، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر از همسران پیامبر(ص) به همراهی امیر مؤمنان علی(ع) به مدینه آمد.

فاطمه نه تنها در روزهای عادی (هر چند پیامبر(ص) روز عادی نداشت) بلکه در روزهای جنگ و طوفانی نیز همچون یک مرد شجاع در شعاعی که مأموریت داشت، از پیامبر(ص) دفاع می‌کرد.

هنگامی که جنگ «احد» پایان گرفت و تازه لشگر دشمن صحنه را ترک گفته بود و پیامبر(ص) با دندان شکسته و بیشانی مجروح هنوز در میدان احد بود فاطمه(س) با سرعت به «احد» آمد و با اینکه هنوز نوجوان کم سن و سالی بود فاصله میان «مدینه» و «احد» را با پای پیاده و با شوق زیاد طی کرد، صورت پدر را با آب شستشو داد، خون را از چهره اش زدود، اما زخم پیشانی همچنان خونریزی می‌کرد.

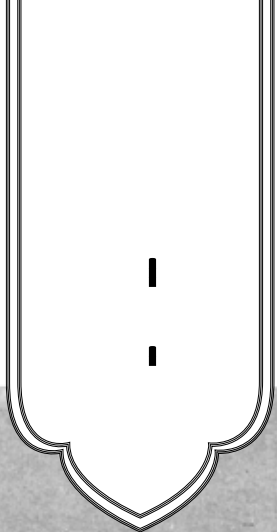
قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را بر جای زخم ریخت و مانع خونریزی شد و عجیبتر اینکه برای جنگی که در روز بعد اتفاق می‌افتاد. اسلحه برای پدر فراهم می‌کرد.

در جنگ احزاب که از پررنجترین غزوات اسلامی بود و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاطهای لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوٹ وجود بته‌ها پاک کرد، باز می‌بینیم فاطمه(س) در کنار پیامبر قرار گرفته و به کنار خندق می‌آید و برای پیامبر(ص) که چند روز گرسنه مانده، غذای ساده ای که از قرض نانی تجاوز نمی‌کرد، تهیه می‌کند و به هنگام فتح مکه برای او خمیه می‌زند، آب برای شستشو و غسل آماده می‌کند، تا گردو غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود



13





## دوم جمادی الثانی

در دوم جمادی الثانی سال ۱۹۳ هـ. ق هارون الرشید، در روستای سناباد توس در ۴۴ سالگی به جهنم واصل شد. مدت خلافت او ۲۳ سال طول کشید که در این مدت اختناق و استبداد و خودکامگی وی سراسر ممالک اسلامی را فراگرفته بود و تعداد بسیاری از علویان در مدت حکومت وی به شهادت رسیدند. (۱) از بزرگ ترین جنایت های هارون، زندانی کردن هفتمین حجت خدا، حضرت امام کاظم (ع) بود که سال های متمادی آن حضرت را در زندان های تاریک بغداد حبس نمود و بالاخره آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانید.

## سوم جمادی الثانی

(۱)

بنا بر روایات مشهور در سوم جمادی الثانی سال ۱۱ هـ. ق یعنی ۹۵ روز بعد از رحلت جانگداز پیامبرگرامی اسلام (ص)، شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) واقع شد. (۲) بعد از رحلت رسول خدا (ص) سه بار به خانه دخترگرامی

آن حضرت، هجوم آوردند و در هر بار به طریقی نسبت به ساحت مقدس اهل بیت (علیهم السلام) جسارت نمودند. در یکی از دفعات در خانه حضرت فاطمه (س) را به آتش کشیدند و با این که می دانستند آن حضرت پشت در است، با لگد و فشار در را باز کردند و میخ در، سینه آن مخدره را آزد که در این بین جگر گوشه اش حضرت محسن (ع) به شهادت رسید.

آن گاه حضرت امیرمؤمنان علی (ع) را با سر و پای برهنه و دست بسته به طرف مسجد بردند تا از او بیعت بگیرند. حضرت فاطمه (س) پیش آمدند تا از بردن آن حضرت جلوگیری نمایند که مهاجمان با تازیانه و غلاف شمشیر آن بانوی بزرگوار را از امیرمؤمنان (ع) جدا نمودند. (۳)

پس از وقایع دردناکی که بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) به وقوع، پیوست حضرت صدیقه طاهره (س) با بدنی مجروح و دلی شکسته و محزون به کنار قبر شهدای احد می رفتند و برای مظلومیت و غربت جانشین به حق پیامبر (ص) و شوهرگرمی اش حضرت علی (ع) می گریستند، تا این که آهسته آهسته درد و جراحات آن حضرت بیش تر شد. از آن به بعد نزدیک مدینه زیر درختی می نشستند و گریه و ناله می کردند که منافقان آن درخت را هم بریدند. بعد از آن امیرمؤمنان (ع) در آن جا سایبان ساختند که مشهور به «بیت الاحزان» شد. (۴) روز به روز بر شدت بیماری آن بانو افزوده می شد. سینه و پهلوی شکسته و مجروح، شهادت جگر گوشه اش محسن و بالاتراز این ها غم مظلومیت امیرمؤمنان (ع)، کار را به جایی رسانید که آن حضرت در بستر بیماری افتادند و بالاخره نود و پنج روز بعد از رحلت پیامبرگرمی اسلام (ص) در حالی که هجده سال بیش تر نداشتند، به شهادت رسیدند.

### خاک سپاری شبانه

روز شهادت حضرت فاطمه (س)، مدینه مثل روز رحلت پیامبر خدا (ص) شده بود. چشم کوچک و بزرگ از زن و مرد یک پارچه گریه و اشک بود؛ لیکن بدن مطهر آن حضرت را بنا بر وصیتشان شبانه غسل دادند و شبانه به دور از چشم همگان تشییع نمودند و به خاک سپردند. در مراسم تشییع آن مخدره از اصحاب جز سلمان، ابوذر و مقداد و عمار کسی حضور نداشت. امیرمؤمنان علی (ع) در بقیع چهل صورت قبر ساختند و بر آن ها مقداری

آب ریختند. فردای آن روز منافقان قصد نبش قبرها را نمودند تا قاتلان آن حضرت بر بیکر مطهر دختر پیامبر (ص) نماز بخوانند! ولی حضرت علی (ع) به آن‌ها اجازه ندادند. (۵)

## دهم جمادی الثانی

در روز دهم جمادی الثانی سال ۶۴۰ هـ. ق مستنصر بالله سی و ششمین خلیفه عباسی، درگذشت. وی هنگامی که به خلافت رسید بر خلاف شیوه پدران خویش بنای عدل و داد نهاد و به اهل علم بسیار احترام می‌گذاشت و نیز در بنای مساجد و تعمیر پل‌ها و راه‌ها نقش داشت. او در شهر بغداد در طرف شرقی رود دجله، مدرسه بی نظیری بنا کرد و چهار مدرس برای آن تعیین نمود تا به چهار مذهب درس گویند. هم چنین لشکر عظیمی در حدود صد هزار سواره برای جنگ با تاتارگرد آورد که توانست آن‌ها را نابود سازد. (۶)

## سیزدهم جمادی الثانی

(۱)

در سیزدهم جمادی الثانی سال ۶۴ هـ. ق حضرت ام البنین (س) همسر گرامی امیرمؤمنان علی (ع) و مادر بزرگوار حضرت قمر بنی هاشم (ع) رحلت فرمودند. (۷)

امیرمؤمنان علی (ع) پس از شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) به سفارش برادر خویش عقیل که به خاندان‌ها و انساب عرب به خوبی آشنا بود، با فاطمه کلاییه ازدواج کردند و از این بانوی بزرگوار چهار فرزند به نام‌های عباس، جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آمدند که جملگی در واقعه عاشورا به شهادت رسیدند.

حضرت ام البنین (س) پس از اطلاع از حادثه عاشورا همه روز به قبرستان بقیع می‌رفت و در رشای فرزندانش آن چنان جان سوز مرثیه می‌خواند که مردم در اطراف او جمع می‌شدند و تحت تأثیر جملات او قرار می‌گرفتند. نقل شده است که مروان بن حکم با آن همه قساوت قلب، هنگامی که

اشعار و مرثیه های او را می شنید، می ایستاد و گریه می کرد. گریه و زاری آن حضرت مداوم بود تا بدرود حیات گفت و به سرای آخرت پیوست. (۸)

### بیستم جمادی الثانی

(۱)

در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت، حضرت حورای انسیه، فاطمه زهرا(س)، مادر دوازده اختر تابناک امامت و ولایت در مکه مکرمه چشم به جهان گشود و هستی را به نور جمالش منور ساخت. (۹)

چنین نقل شده است که در شب معراج خداوند سببی به پیامبر گرامی اش هدیه داد که از بو و رنگ آن ملائکه تعجب کردند. خداوند امر فرمودند تا پیامبر(ص) آن را میل کنند. هنگامی که آن حضرت سیب را شکافت، نوری از آن درخشید. جبرئیل گفت: «بخور یا رسول الله، که این نور فاطمه، دختری است که از صلب تو خارج می شود». (۱۰)

جبرئیل در دهم شعبان سال چهارم بعثت به پیامبر(ص) ابلاغ کرد که تا چهل روز - به عنوان مقدمه حمل حضرت زهرا(س) - از خدیجه کبری(س) کنارگیری کند. از این رو آن حضرت تا چهل روز روزها را روزه می گرفتند و هر شب هنگام افطار به خانه فاطمه بنت اسد(س) می رفتند و با غذاهای بهشتی افطار می نمودند تا این که در شب چهلیم دستور رسید که به خانه خدیجه(س) برو که خداوند به ذات خود سوگند خورده که امشب از صلب تو ذریه پاک بیافریند، پس آن حضرت از جا برخاست و به خانه خدیجه(س) رفت. (۱۱)

### دوران حمل

حضرت فاطمه(س) در دوران حمل از داخل شکم با مادر خویش صحبت می فرمودند و او را دل داری می دادند و به صبر و پایداری دعوت می فرمودند. رسول خدا(ص) به خدیجه فرمودند: «جبرئیل به من بشارت داد که این مولود دختر و وجودی پاک و با برکت است. خداوند متعال نسل مرا از او قرار می دهد و از نسل او امامانی در امت قرار خواهد داد که بعد از پایان یافتن وحی او، جانشینانش در روی زمین باشند». (۱۲)

در تاریخ چنین آمده است: هنگامی که آثار وضع حمل در خدیجه ظاهر شد، سراغ زنان فریشتاد، ولی کسی برای کمک او نیامد؛ چرا که آن‌ها به ازدواج خدیجه با پیامبر(ص) راضی نبودند. خدیجه از این برخورد آن‌ها غم‌ناک شد که در همین حال چهار زن بلند بالا و سراسر نور بر او وارد شدند و گفتند: «ای خدیجه! غمگین مباش که ما فرستادگان پروردگارت هستیم؛ ما خواهران توایم. من ساره هستم و این آسیه دختر مزاحم و هم‌نشین تو در بهشت و این مریم دختر عمران و این صفورا دختر شعیب است؛ خداوند ما را به نزد تو فرستاده تا تو را یاری نماییم».

#### فاطمه(س) به دنیا آمد!

حضرت خدیجه کبری(س) فاطمه زهرا(س) را پاک و پاکیزه بر زمین نهاد؛ در این هنگام نوری از وجودش درخشید که تمام خانه‌های مکه را روشن کرد و این نور در شرق و غرب درخشید. آن زنان که به یاری خدیجه(س) آمده بودند، مولود را با آب کوثر شست و شو دادند و در پارچه سفیدی که بوی مشک و عنبر از آن ساطع بود پیچیدند. هنگامی که فاطمه لب به سخن گشود، چنین فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سید الأسباط». آن‌گاه به یکایک آن زنان بهشتی با اسمشان سلام کرد. آنان بر چهره او تبسم کردند و در آسمان نوری درخشان پدید آمد که ملائکه تا آن روز چنان نوری را ندیده بودند؛ لذا نام آن حضرت را «زهرا» گذاشتند. (۱۳)

#### بیست و یکم جمادی الثانی

(۱)

روز بیست و یکم جمادی الثانی سال ۶۱ هـ. ق، یعنی چهار ماه پس از بازگشت کاروان حسینی از کربلا به مدینه، حضرت ام کلثوم دختر گرامی امیرمؤمنان علی(ع) رحلت فرمودند. صاحب ریاحین الشریعه می‌نویسد: «امیرمؤمنان(ع) آن مخدره را به عون بن جعفر طیار تزویج نمود». حضرت ام کلثوم(س) در واقعه جان سوز کربلا حضور داشتند و در روز

عاشورا در کنار خواهرشان، حضرت زینب کبری (س) و دیگر بانوان به محافظت از کودکان و بازماندگان کاروان حسینی پرداختند. خطبه ایشان در کوفه و مجلس ابن زیاد و اشعار آنحضرت در قادسیه و قنسرین و مرثیه های آن مخدره در روز اربعین و بازگشت به مدینه، همگی بر عظمت و شجاعت آن مخدره دلالت دارد.

آن بانوی بزرگوار سرانجام بعد از چهار ماه از ورود به مدینه با دلی سراسر غم و اندوه در مصایب کربلا به ویژه شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) رحلت فرمودند و در مدینه به خاک سپرده شدند. (۱۴)

### بیست و دوم جمادی الثانی

در روز بیست و دوم جمادی الثانی سال ۱۳ هـ. ق ابوبکر بن ابی قحافه در ۶۷ سالگی مرد (۱۵). او نخستین کسی بود که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) به انتخاب اعضای سقیفه ننگین بنی ساعده به خلافت رسید. این انتخاب به گونه ای بی حساب بود که عمر با آن که خود عنصر اصلی جریان سقیفه بود می گفت: «بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر، مشورت و دقت، همچون زمان جاهلیت بود که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد! هر کس چنین کاری را تکرار کرد او را بکشید!» (۱۶)

مدت خلافت غصبی ابوبکر دو سال و چهار ماه به طور انجامید که در این مدت جنایات های بزرگی مرتکب شد که قلم از ذکر آن قاصر است که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. غصب خلافت
۲. اذیت و آزار پاره تن پیامبر خدا (ص) حضرت فاطمه زهرا (س)
۳. غصب فدک
۴. ساختن حدیث جعلی «انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا صدقه» و نسبت دادن آن به پیامبر (ص)
۵. تخلف از لشکر اسامه و ناراحت کردن نبی گرامی اسلام (ص)
۶. آتش زدن احادیث پیامبر (ص)

۷. دستور هجوم به خانه حضرت زهرا(س) در جریان سقیفه؛

۸. سکوت در برابر جنایت فجیع خالد بن ولید و... (۱۷)

چنین نقل شده است که ابوبکر قبل از مردن، عثمان را طلب کرد تا درباره خلافت وصیت نامه ای بنویسد تا پس از او خلافت از آن عمر بن خطاب باشد! ابوبکر کلمه ای گفت و بی هوش شد؛ بقیه را عثمان از پیش خودش نوشت که امر خلافت پس از ابوبکر با عمر بن خطاب است. هنگامی که ابوبکر به هوش آمد، عثمان را دعا کرد که آن چه او می خواسته نوشته است. (۱۸)

باید پرسید: چرا آن هنگام که پیامبر خدا(ص) در روزهای آخر عمرشان کاغذ و قلم خواستند تا بار دیگر وصی بعد از خود را معرفی نمایند، برخی نسبت هذیان به آن حضرت دادند و با ایجاد سرو صدا مانع از این کار شدند؟! چنین نقل شده است که ابوبکر هنگام مرگ، بر اشتباهات و جنایت هایش تأسف می خورد که از آن جمله بارها می گفت: «ای کاش خانه فاطمه را تفتیش نکرده بودم». (۱۹)

## بیست و هفتم جمادی الثانی

— ۱ — ( )

روز بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۱۶ هـ. ق، ابوالحسن علی بن محمد الباقر (علیهما السلام) در اردهال کاشان به شهادت رسید. (۲۰) چنین نقل شده است که عده ای از دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام از اهالی کاشان نامه ای خدمت امام باقر(ع) نوشتند که چون ما از شما دور هستیم یکی از آقا زادگان خود را برای راهنمایی و تربیت و تعلیم احکام به دیار ما بفرستید. امام باقر(ع) فرزند بزرگوار خویش، جناب علی بن محمد (علیهما السلام) را به جانب آن ها فرستادند.

هنگام ورود آن حضرت به کاشان استقبال بی نظیری از ایشان شد که نوشته اند در حدود شش هزار نفر از مردم برای استقبال از آن سلاله پاک خاندان پیامبر(ص) جمع شده بودند. آن جناب در مسجد کاشان مشغول به هدایت مردم شدند و شیعیان از شهرهای اطراف نیز برای دیدارش به



آن جا می آمدند و کرامات زیادی از ایشان مشاهده می نمودند. آن بزرگوار نامه هایی برای پدر بزرگوارشان به مدینه نوشتند و از حالات خود و شیعیان برای آن حضرت گزارش دادند.

بالاخره دو سال پس از شهادت امام باقر(ع)، جناب علی بن محمد به همراه عده ای از دوستان و موالیان و منسوبان آن حضرت مورد حمله مأموران حکومتی قرار گرفتند که همگی به شهادت رسیدند. (۲۱) هم اکنون بارگاه باشکوه جناب علی بن محمد در اردهال کاشان محل زیارت عاشقان و ارادتمندان خاندان رسالت و ولایت می باشد.

۲- ( )

نابیر روایتی در بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۲۵۴ هـ. ق امام هادی(ع) در ۴۲ سالگی به دستور معتز عباسی مسموم شدند و به شهادت رسیدند و در خانه خویش در سامرا به خاک سپرده شدند. (۲۲)

### بیست و نهم جمادی الثانی

۱-

روز بیست و نهم جمادی الثانی سال ۱۲۶ هـ. ق ولید بن یزید - یکی دیگر از خلفای بنی عباس - در جریان جنگی که بین لشکریان او و سپاهیان یزید بن ولید صورت گرفت به صورت ناگواری به هلاکت رسید. (۲۳)

نیز نقل شده است که ولید مردی ملحد و معروف به فسق و فجور بود که حتی به ظواهر اسلام هم مقید نبود و پیوسته به شراب خوردن اشتغال داشت. در کتاب های تاریخ چنین آمده است که دستور می داد حوضی را مملو از شراب کنند تا هنگامی که وجد و سرور بر او غالب می شد، خودش را در آن حوض می افکند و تا حد امکان شراب می خورد. در کتاب های اهل تسنن چنین نقل شده است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت؛ ولید برخاست و شراب خورد و با جاریه ای که هم مست بود نزدیکی کرد و قسم یاد نمود که باید آن جاریه با مردم نماز بخواند؛ پس لباس خودش را به وی پوشاند و آن جاریه مست را که جنب هم بود به مسجد فرستاد و او به عنوان

امام جماعت با مردم نماز خواند!! شدت فسق و فجور او به حدی رسید که با محارم خود نیز نکاح می‌کرد و از این کار هیچ ابایی نداشت! (۲۴) آری! باید گفت که جنایت اهل سقیفه کار اسلام را به این جا رساند که چنین افراد فاسق و فاجری برمسند خلافت مسلمانان تکیه زدند که سر تا پا فساد و ظلم بودند و خود آموزگار شیطان به شمار می‌رفتند.

۲- ( )

در بیست و نهم جمادی الثانی سال ۲۵۲ ه. ق حضرت سید محمد فرزند برومند امام هادی (ع) در سامرا وفات نمود. (۲۵) جلالت قدر و منزلت سید محمد به حدی بود که عده ای از شیعیان گمان می‌کردند که بعد از امام هادی (ع) آن بزرگوار امام خواهد بود؛ ولی با رحلت ایشان در زمان پدر بزرگوارشان بر همه معلوم شد که امام حسن عسکری (ع) امام پس از ایشان است. امام عسکری (ع) علاقه بسیاری به برادرش جناب سید محمد داشت که در وفات او بسیار متأثر شد.

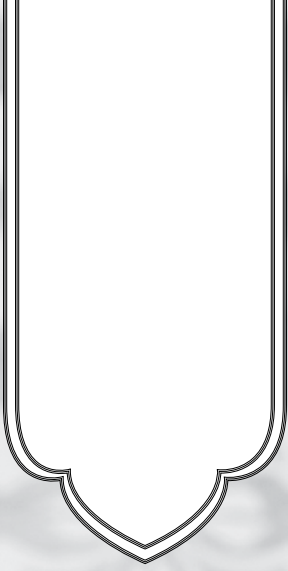
بعد از آن که تشییع نمایانی از پیکر جناب سید محمد به عمل آمد، آن حضرت را در آبادی «بلد» در شش فرسخی سامرا به خاک سپردند که هم اکنون حرم ایشان در آن جا معروف و دارای گنبد و صحن و غرفه های متعدد است و نه تنها دوستان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به زیارت آن بزرگوار مشرف می‌شوند و کرامات زیادی از آن حضرت مشاهده می‌نمایند، بلکه نزد اهل تسنن نیز بسیار مورد احترام است و پیوسته برای حاجات خویش، نسبت به آن جناب نذر می‌کنند و هرگز قسم دروغ به ایشان نمی‌خورند. (۲۶)

۱. تمته المنتهی: ص ۲۹۵.
  ۲. بیت الاحزان: ص ۲۶۱ - دلائل الامامه: ص ۴۵ - مستدرک سفینه البحار: ج ۲، ص ۸۵.
  ۳. بیت الاحزان: ص ۱۱۰.
  ۴. همان منبع.
  ۵. دلائل الامامه: ص ۱۳۶ - بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۱.
  ۶. تمته المنتهی: ص ۵۷۶.
  ۷. ام البنین (س) سیده النساء العرب، ص ۸۴.
  ۸. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۹۴.
  ۹. وقایع الایام: ص ۲۹۰.
  ۱۰. معانی الأخبار: ص ۳۷۶ - بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۱۸.
  ۱۱. العدد القویه: ص ۲۲۰ - بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
  ۱۲. بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
  ۱۳. العدد القویه: ص ۲۲۲ - بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۸۰.
  ۱۴. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۴۴ - ۲۵۶.
  ۱۵. تمته المنتهی، ص ۲۴.
  ۱۶. سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۳۰۸ - الغدیر: ج ۵، ص ۳۷۰.
  ۱۷. رک: «ابوبکر»، سید محمد حسن جواهری.
  ۱۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۵.
  ۱۹. تاریخ الامم و الملوک: ج ۲، ص ۶۱۹ - کنز العمال: ج ۵، ص ۶۳ - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۲۱۵ - لسان المیزان: ج ۴، ص ۲۱۹.
  ۲۰. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۷۹ - روضات الجنات: ج ۴، ص ۲۱۲.
  ۲۱. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۸۰.
  ۲۲. وقایع الایام: ص ۲۹۸.
  ۲۳. وقایع الایام: ص ۳۰۰.
  ۲۴. تمته المنتهی: ص ۱۶۴.
  ۲۵. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۲۶۲.
  ۲۶. منتهی الآمال: باب دوازدهم، فصل ششم، ص ۱۱۷۱.
- منبع: (تاریخ نشر: ۱۳۸۴ ه.ش)، روز شمار تاریخ اسلام، قم، مؤسسه جهانی سبئین (علیهما السلام)، نوبت چاپ: اول.

وَأَمَّا نَعْرَضٌ عَنْهُمْ فَنَسُوا نَدْبَهُ لَمَّا رَءَوْهُ كَرِهُوا مَذْبُوحَهُ  
 لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۝ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوبًا  
 وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَدْحُومًا  
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّكَ كَانَ بِعِندِ  
 ۝ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ الْفُلُوقَ  
 إِن قَاتَلْتُمْ بَيْنَهُمْ فَجَنِّبُوا مَالَهُمْ ۝ وَلَا تَقْتُلُوا الرِّفَاقَ  
 وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ  
 وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا  
 فِي الْقَتْلِ لِيَتَّقِيَ تَمَازُجَ مَنصُورًا ۝ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ  
 فِي حَسَنٍ حَتَّى يَطَّيَّرُ شَيْءٌ ۝ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ  
 ۝ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِذْ كُنْتُمْ ذُرِّيًّا عَلَى عُرُوقِكُمْ  
 خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝ وَلَا تَقْفُ مَا لِكُلِّ  
 وَالنَّصْرُ وَالْعَوَاذُ كُلُّهُ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ  
 فِي الْأَرْضِ مَرَّاتٍ كَثِيرًا لِّيُخْرِجَ مِنَ الْأَرْضِ  
 طُولًا ۝ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِندَ رَبِّكَ

وَأَمَّا نَعْرَضٌ عَنْهُمْ فَنَسُوا نَدْبَهُ لَمَّا رَءَوْهُ كَرِهُوا مَذْبُوحَهُ  
 لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۝ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوبًا  
 وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَدْحُومًا  
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّكَ كَانَ بِعِندِ  
 ۝ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ الْفُلُوقَ  
 إِن قَاتَلْتُمْ بَيْنَهُمْ فَجَنِّبُوا مَالَهُمْ ۝ وَلَا تَقْتُلُوا الرِّفَاقَ  
 وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ  
 وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا  
 فِي الْقَتْلِ لِيَتَّقِيَ تَمَازُجَ مَنصُورًا ۝ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ  
 فِي حَسَنٍ حَتَّى يَطَّيَّرُ شَيْءٌ ۝ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ  
 ۝ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِذْ كُنْتُمْ ذُرِّيًّا عَلَى عُرُوقِكُمْ  
 خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝ وَلَا تَقْفُ مَا لِكُلِّ  
 وَالنَّصْرُ وَالْعَوَاذُ كُلُّهُ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ  
 فِي الْأَرْضِ مَرَّاتٍ كَثِيرًا لِّيُخْرِجَ مِنَ الْأَرْضِ  
 طُولًا ۝ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِندَ رَبِّكَ





## پرسش

؟

## پرسش

با توجه به آیه ۳۰ سوره بقره که می‌فرماید: «وَ اذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنۡیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوۡا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفۡسِدُ فِیْهَا وَ یَسۡفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ اِنۡیْۤ اَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ»، حضرت آدم (ع) خلیفه رب بود یا خلیفه الله؟

## پاسخ اجمالی

چون در آیه ۳۱ سوره بقره، رمز و راز برگزیدن انسان به عنوان خلیفه را علم به همه اسمای الهی بیان کرد و فرمود: «عَلَّمَ اَدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّهَا» و اسمی که در بردارنده همه اسمها بوده و همه اسمها جلوه آن است، اسم «الله» است. انسان خلیفه خدا است نه خلیفه رب؛ زیرا رب یکی از اسمای الهی و جلوه‌های از اسم «الله» است.

با توجه به این که اولاً: مراد از اسما، حقایق عالی‌ای است که همه حقایق عالم از آن نشأت گرفته و حقایق عالم، اعم از غیب و شهود را شامل می‌شود. ثانیاً: تعلیم اسما به معنای اعطای آن‌ها به انسان است. ثالثاً:

حقیقت الهی در کسوت آن‌ها ظاهر و متجلی می‌شود، پس در حقیقت، انسان جلوگاه همه اوصاف الهی و عهده‌دار همه کارهای خدایی و خلیفه کامل الهی بر ماسوی الله است.

### پاسخ تفصیلی

سؤال فوق را این‌گونه طرح می‌کنیم:

حضرت آدم (ع)، خلیفه چه کسی بود و انسان خلیفه کیست؟ و با توجه به این‌که خلیفه از آن جهت که خلیفه و جانشین است باید عهده‌دار وظایف و کارهای مستخلف‌عنه (جانشین شده از طرف او) و متصف به اوصاف او باشد، خداوند تا چه اندازه به انسان شایستگی اتصاف به صفات و عهده‌داری افعال خود را داده و خدا نمایی انسان تا چه اندازه است؟

[۱] ؟

با توجه به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره بقره، انسان خلیفه الله است. توضیح: در آیه ۳۰ از عبارت «انی جاعل فی الارض خلیفه...» و ضمیر متکلم وحده فهمیده می‌شود که متکلم (خداوند)، برای خود جانشین خلق کرد نه برای غیر. در آیه بعد [۲] رمز و راز برگزیدن انسان به عنوان خلیفه را، علم به همه اسمای الهی بیان کرد و فرمود: «علم آدم الاسماء کلها»؛ به تعبیر دیگر، در آیه اول خداوند انسان را خلیفه خود و در آیه دوم، میزان قدرت جانشین خود و وسعت خلافت عطا شده به او را بیان کرد و از آنجا که حقیقت خداوند در کسوت اسمای او جلوه‌گر است، با توضیح دو مطلب؛ یعنی اسما و دیگری معنای تعلیم آن به انسان روشن می‌شود، انسان خلیفه کیست و تا چه اندازه می‌تواند کار خدایی کند و اوصاف الهی را کسب کند و در خود به ظهور برساند.

اسم به معنای نشانه است. اسم لفظی، نشان و راهنمای مفاهیم ذهنی و مفاهیم ذهنی، اسم برای حقایق عینی و حقایق عینی اعم از غیب و

شهود، اسم و نشان از آفریننده خود دارند. حال باید دید اسمای خداوند که در این آیه به انسان تعلیم داده شد، کدام قسم از این اسم‌ها است، آیا الفاظ مراد است، یا مفاهیم ذهنی و یا حقایق عینی؟

دانستن صرف الفاظ، یا صرف مفاهیم برای مسجود شدن آدم نزد فرشتگان کافی نیست؛ زیرا «کمال آگاهی از الفاظ، برای دستیابی به مقاصد قلوب است و فرشتگان برای پی بردن به مقاصد قلب‌ها نیازی به الفاظ و لغات ندارند، بلکه بدون وساطت آن، مقاصد دل‌ها را تلقی می‌کنند».[۳]

صرف فهم مفاهیم ذهنی و درک صورتی از حقایق نیز پایینتر از مقام فرشتگان است؛ زیرا آن‌ها با عین بعضی از حقایق عالم ارتباط دارند، نه با مفاهیم آن‌ها و درک آن‌ها حضوری است نه حصولی، اگرچه همه حقایق عالم مشهود آن‌ها نیست؛ لذا دلیل سجده آن‌ها بر انسان، فقط برای آگاهی او از مفاهیم حقایق نمی‌تواند باشد. پس، مراد از اسما همان حقایق از سویی و همه حقایق عینی از سوی دیگر است که فرشتگان را تحمل حمل و بالی برای پرواز به قلّه رفیع آن‌ها نبود. و طبق آیات بعدی، اسما، همان حقایق غیبی عالم است؛ زیرا در آیه ۳۳ فرمود: «الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض».[۴] بنابراین تفسیر برخی مفسران، مقتضای سیاق آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره این است که این غیب، چیزی جز همان اسمای تعلیم داده شده و غیر از مسائل مورد نظر در «انّی اعلم ما لا تعلمون»[۵] نیست؛ یعنی چیزی که شما نمی‌دانید و فقط در حیطه علم من است به انسان دادم. پس اسما، حقایق غیبی است، فوق فهم وجود فرشتگانی که خود فوق عالم ماده و واجد بعضی از مراتب غیباند و همان حقایق عالیه است که همه حقایق عالم از آن نشأت می‌گیرد و همه حقایق عالم اعم از غیب و شهود را شامل می‌شود.[۶]

با توجه به مطالب گفته شده و تلقی بدون واسطه اسما توسط حضرت آدم(ع)،[۷] به دست می‌آید که مراد از تعلیم، اولاً: اعطای علم شهودی و حضوری به اسما است، نه صرف آگاهی مفهومی به آن‌ها. ثانیاً: علم لدنی



و تلقی مستقیم از خداوند است و چون علم، دارایی است، چه دارا بودن مفهوم و صورت شیء و چه دارا بودن خود شیء، این دو خصیصه که از معنای تعلیم الهی (شهودی و لدنی بودن) ذکر گردید، حکایت از آن دارد که خداوند، آدم و انسان را دارای حقیقت عینی اسمای حسنا و بنابر معنای پیش گفته شده از اسما. آیه و نشانه تمام نمای اسمای خود گردانید.

پس، با توجه به مطالب فوق و نیز چون آیه دلالت بر تعلیم همه اسما دارد و اسمی که دربردارنده همه اسما بوده و همه اسما جلوه آن است، اسم «الله» است. انسان، خلیفه الله است، نه خلیفه رب؛ زیرا رب یکی از اسمای الهی و جلوه‌های از اسم «الله» است. در حقیقت، انسان مظهر تام الهی و جلوه‌گاه همه اوصاف الهی و عهده‌دار همه کارهای خدایی برای ماسوی الله است. [۸]

- [۱]. از دلایل تفسیری دیگر مربوط به این آیه فهمیده می‌شود که خلافت اختصاصی به حضرت آدم ندارد و همه انسان‌ها شائیت و استعداد خلافت الهی را دارند، از این جهت ما بحث را به صورت کلی برای انسان مطرح کرده‌ایم، نه حضرت آدم (ع). ر. ک: جوادی آملی، عبد الله، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۴۱ و ۲۹۳، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش؛ مصداق خلیفه الله از دیدگاه قرآن، سؤال ۱۹۸۴ (سایت ۲۰۲۳).
- [۲]. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».
- [۳]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- [۴]. آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم.
- [۵]. من آن می‌دانم که شما نمی‌دانید.
- [۶]. ر. ک: تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۱۶۹.
- [۷]. لفظ «علم» در آیه ۳۱ خبر از نفی وساطت فرشتگان می‌دهد.
- [۸]. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره بقره؛ تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۳۲۱-۱۷.

## پرسش

؟

## پرسش

در اکثر جاها نوشته یا گفته می‌شود یا الله، یا محمد، یا علی، یا حسین و غیره بعضی‌ها می‌گویند که بجز گفتن «یا الله»، استفاده از «یا» برای دیگر اسم‌ها درست نیست زیرا استمداد از غیر خدا است. آیا این صحیح است؟

## پاسخ اجمالی

اگر استمداد از غیر خدا با این اعتقاد باشد که این بزرگان و اولیاء الهی مستقیماً حاجت بر آورده می‌کنند و در بر آوردن حاجت نیازمند خدا نیستند این شرک و ضد توحید است و جایز نیست. ولی اگر اعتقاد این باشد که این بزرگان حاجت‌ها را با اذن خدا و با قدرتی که خداوند به آنان عنایت فرموده است، بر آورده می‌سازند این نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است و هیچ اشکالی ندارد.

## پاسخ تفصیلی

شرک این است که انسان کسی را همتای خدا در ذات، خالقیت، مالکیت،

## قرآن

ربوبیت و عبادت بدانند و برای خدا در یکی از این امور شریک قائل شود پس اگر کمک و استمداد از غیر خدا به گونه ای باشد که لازمه آن شریک قرار دادن برای خدا باشد؛ مثل این که برای غیر خدا در بر آوردن حاجت شأن و قدرتی مستقل از قدرت خدا قائل شویم این شرک و حرام است اما اگر در استمداد از غیر خدا قدرت مستقلی برای غیر خدا قائل نباشیم بلکه در طول قدرت خدا و با اذن خدا بدانیم این نه تنها شرک نیست بلکه شواهدی از قرآن، سنت و نیز عرف متشرعه آن را تأیید می‌کند.

بنابر این اگر از پیامبر اکرم (ص) و دیگر بندگان صالح خدا اموری را درخواست کنیم تا آن‌ها به اذن خدا آن را انجام دهند این شرک نیست زیرا آنان را هم ردیف خداوند و مستقل در تأثیر قرار ندادهایم و درخواست کمک و استمداد از دیگری به معنای عبادت او نیست.

اشتباه در فهم معنای دعا در قرآن باعث شده است که برخی درخواست از غیر خدا و صدا کردن غیر او را شرک و چنین شخصی را کافر و مهدور الدم بدانند. این افراد به بعضی از آیات قرآن استناد می‌کنند؛ مانند آیه شریفه: «مساجد از آن خداست، دیگری را با خدا نخوانید». [۱] و حال آن که واژه دعا در قرآن به معنای گوناگونی به کار رفته است:

۱. به معنی عبادت؛ مانند آیه شریفه فوق الذکر. [۲]

۲. به معنی دعوت کردن و فراخواندن به سوی چیزی؛ مانند سخن نوح (ع) که فرمود: «پروردگارا قوم خود را شب و روز فراخواندم ولی دعوت من جز بر فرار (از حق) آن‌ها نیفزود». [۳] این دعا همان دعوت آنان به سوی ایمان است و این نوع دعا نه تنها شرک نیست بلکه عین ایمان است و انجام آن بر پیامبران واجب بوده است.

۳. به معنی تقاضای حاجت که گاه از طریق عادی و معمولی است مانند «هنگامی که از شهود، دعوت برای ادای شهادت شود، نباید امتناع کنند» [۴] این دعا در امور عادی است که به یقین اگر کسی آن را انجام دهد کافر نمی‌شود.

و گاه از طرق غیر عادی و معجزات است که این خود بر دو قسم است:  
الف. گاه با اعتقاد استقلال غیر خدا در تأثیر است. این قسم نوعی شرک است زیرا تنها خداوند متعال مستقل در تأثیر است و غیر او، حتی اسباب عادی نیز هر چه دارند از خدا دارند و به اذن او اثر می‌گذارند. قرآن در این باره می‌فرماید: «بگو کسانی را که غیر از خدا می‌پندارید بخوانید آن‌ها نمی‌توانند مشکلی از شما را برطرف سازند و نه در آن تغییری ایجاد کنند».  
[۵] هیچ فرد مؤمن آگاه و با ایمانی چنین عقیده‌ای را درباره هیچ یک از انبیا و بزرگان الهی ندارد.

ب. گاه از شخصی می‌خواهیم تا برای ما از خدا چیزی بطلبد. این نوع درخواست، توحید انسان کامل است چنین فردی که بزرگی را واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار می‌دهد و مسبب الاسباب و علت حقیقی و تأثیر گذار واقعی را خدا می‌داند ولی با توسل به اولیاء الهی از آن‌ها می‌خواهد که نزد خدا برای او تقاضای حاجتی کنند این عین توحید و یگانه پرستی است. قرآن می‌گوید: بنی اسرائیل نزد موسی آمدند و از او تقاضا کردند که از خداوند غذاهای متنوعی برای آن‌ها بخواهد. «ای موسی ما نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم از پروردگارت بخواه که از آن چه زمین می‌رویاند از سبزیجات و ... برای ما فراهم سازد».  
[۶] موسی هرگز به آن‌ها ایراد نکرد که چرا مرا با خطاب «یا موسی» فرا خواندید و چرا مستقیماً خودتان از خدا نخواستید و این شرک و کفر است. بلکه موسی تقاضای آن‌ها را از خدا خواست و حاجت آن‌ها برآورده شد.

اعتقاد به نقش مخلوقات در تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت شرک نیست. لازمه توحید این نیست که نظام سببی و مسببی جهان را انکار کنیم و هر اثری را بلا واسطه از خدا بدانیم و برای اسباب هیچ نقشی حتی به صورت طولی، قائل نباشیم؛ مثلاً معتقد باشیم که آتش نقشی در سوزاندن و آب در سیراب کردن و باران در رویانیدن ندارد خداست که مستقیماً می‌سوزاند، مستقیماً سیراب می‌سازد و مستقیماً می‌رویاند. پس هم چنان که اعتقاد به وجود مخلوق مساوی با شرک ذاتی و اعتقاد به خدای دوم نیست بلکه مکمل و متمم اعتقاد به وجود خدای یگانه است اعتقاد به تأثیر و سببیت

و نقش داشتن مخلوقات در نظام جهان نیز با توجه به این که همان طور که موجودات استقلال در ذات ندارند استقلال در تاثیر هم ندارند، شرک نیست. پس مرز توحید و شرک این نیست که برای غیر خداوند نقشی در تأثیرات قائل بشویم یا نشویم بلکه شرک آن است اسباب دیگر را در عرض و کنار خداوند قرار دهیم و برای آنان استقلالی در تاثیر قائل شویم.

به عبارت دیگر، اعتقاد به قدرت و تاثیر ما فوق طبیعی برای یک موجود مانند فرشته یا پیامبر و امام نیز مانند اعتقاد به تاثیر اسباب عادی شرک نیست و داشتن نقش ما فوق حد عوامل معمولی، مستلزم اعتقاد به قدرتی در مقابل خدا نیست و موجودی که به تمام هویتش وابسته به اراده حق است و هیچ حیثیت مستقل از خود ندارد تاثیر ما فوق طبیعی او پیش از آن که به خودش مستند باشد مستند به حق است و او جز مجرای برای مرور فیض حق به اشیا نیست همانگونه که واسطه فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطه رزق بودن میکائیل و واسطه احیاء بودن اسرافیل و واسطه قبض ارواح بودن ملک الموت شرک نیست.

برای روشن تر شدن بحث به دو نمونه از آیات قرآن اشاره می‌کنیم:

۱. قرآن از زبان حضرت عیسی می‌فرماید: «به اذن خدا کور مادر زاد و مبتلابان به برص را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم» [۷]

۲. فرزندان حضرت یعقوب بعد از این که پشیمان شدند، خدمت پدر رسیدند «گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است» [۸]

می‌بینیم که فرزندان یعقوب از عبارت «یا اَبَانَا» استفاده کردند و آن حضرت آن‌ها را از این کار نهی نکرد و نفرمود خودتان از خداوند بخواهید پس معلوم می‌شود این هیچ‌گونه منافاتی با توحید ندارد.

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

۱. توسل و ارتباط بدون واسطه با خداوند، سؤال ۵۴۲ (سایت: ۵۹۰).

۲. توسل در قرآن و سنت، سؤال ۲۰۳۲ (سایت: ۲۲۶۵).

۳. فلسفه توسل به اهل بیت (ع)، سؤال ۱۳۲۱ (سایت: ۱۳۱۶).
۴. مطهری، مرتضی، جهان بینی توحیدی، تهران، صدرا، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۴.
۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ وهابیت بر سر دو راهی، قم، مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع)، چاپ اول، ۱۳۸۴.

[۱]. جن، ۱۸. «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا».

[۲]. جن، ۱۸.

[۳]. نوح، ۵، ۶.

[۴]. بقره، ۲۸۲. «وَلَا تَأْتِ الشَّهَدَاءُ إِذًا مَّا دُعُوا»

[۵]. اسراء، ۵۶. «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ مِنْ ذَوْنِهِ فَلَا تَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»

[۶]. بقره، ۶۱. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِبرَ عَلَى طَعَامٍ وَاجِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا»

[۷]. آل عمران، ۴۹.

[۸]. یوسف، ۹۷ و ۹۸.

## پرسش

«...» ( ) : «...»؟!

## پرسش

خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً إلا ما شاء الله»، آیا طلب شفاعت، حاجات و شفا از پیامبر(ص) با آنچه در این آیه آمده منافات ندارد؟!

## پاسخ اجمالی

آنچه این کریمه در صدد بیان آن است، اثبات توحید افعالی و نفی استقلال پیامبر(ص) از خداوند در وجود و سایر شئون وجودی است. بنابراین، هیچ‌گونه منافاتی با آیاتی که فاعلیت یا شفاعت و... را با اذن و اراده الهی، به خود آن بزرگوار نسبت می‌دهد و ما را به مراجعه به اولیاء الله از جمله پیامبر(ص) امر می‌نماید، ندارد؛ زیرا شفاعت، رفع حوائج و شفای بیمار که از ایشان صادر می‌گردد بسان سایر افعال ایشان، در طول فاعلیت خداوند و با اذن و اراده او است.

در واقع، پیامبر(ص) با این کریمه و امثال آن، داعیه الوهیت یا ربوبیت را از جانب خویش منتفی می‌داند. بر خلاف مسیحیت و غالیان که قائل به

الوهیت مسیح (ع) و امام علی (ع) هستند، یا آنان که صاحبان کلیسا را ربّ خود گرفته و بیانات آن‌ها را بر حکم خداوند ترجیح می‌دهند. بنابراین، اگرچه ما مأمور به مراجعه به این بزرگواران و احترام به ایشان هستیم، لکن هرگز نباید ایشان را تا مقام الوهیت یا ربوبیت بالا برده و هم‌طراز خداوند قرار دهیم. به علاوه؛ ما موظفیم از سیره ایشان درس گرفته و وجود و کمالات وجودی خود را عطیه الهی بدانیم، تا دچار غرور و استکبار نشویم.

### پاسخ تفصیلی

آیه «قُلْ لَأَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»؛ [۱] (بگو: من درباره خود - جز آنچه خدا بخواهد - مالک هیچ سود و زیانی نیستم). و آیات مشابه، تنها در مقام بیان نفی استقلال در وجود و فاعلیت از شخص پیامبر (ص) است. و هنگامی که از شخص اول عالم امکان این استقلال نفی می‌شود، نفی آن از سایر انسان‌ها و بالتبع از سایر موجودات، اولی خواهد بود.

این آیه، تفسیری است برای آیاتی؛ مانند ۶۴، ۷۹ و ۸۰ سوره مبارکه آل عمران که ادعای الوهیت و ربوبیت را از جانب پیامبران راستین الهی منتفی و مردم را از این‌که قائل به این امر شوند، نهی نموده است. در این‌جا به جای این‌که پیامبر (ص)، خود را فاعل و مالک و صاحب اختیار مطلق و مستقل از خداوند معرفی نماید و داعیه الوهیت یا ربوبیت بر مردم را بنماید، تمام شئون وجودی خود را متعلق و وابسته به خداوند می‌داند و ذکر نفع و ضرر از باب نمونه و به جهت شاخص بودن این دو در فعالیت‌های انسان است؛ زیرا هدف اغلب انسان‌ها در کلیه فعالیت‌هایشان، جلب منفعت و دفع ضرر از خویش است، نه چیزی دیگر. و گرنه تمامی شئون وجودی همه موجودات و تمامی فاعلیت و کمالات آن‌ها، از جانب خداوند است، نه فقط جلب منافع و دفع ضررها.

اساس و جوهره توحید افعالی و نیز توحید صفاتی - این‌که کلیه کمالات موجودات، عطیه‌ای الهی هستند و تنها او کمال مطلق و منبع کمال است - همین است که انسان خود و کمالات و قدرت و فاعلیت خویش را از آن خدا



بدانند. و خود محور، یا دگر محور نباشد و اگر خیری به او رسید:

**الف)** بسان قارون نباشد که خود را همه کاره دیده و بگوید: «این اموال را از راه علم خود، به دست آورده‌ام». [۲]

**ب)** مانند قبطیان کوتاه بین نباشد که دیگری را همه کاره ببیند و قایل به الوهیت و ربوبیت فرعون شود. [۳]

**ج)** بسان فرعون و نمرود خود را صاحب اختیار همه نپندارد و کوس «انا ربکم الاعلی» [۴] را سر ندهد.

**د)** آن را از جانب دیگری و خدا نداند، بدون این که آن دیگری را واسطه فیض و وسیله خدا بشمارد و مبادا که بگوید: «اول خدا، بعد فلانی مشکل مرا گشودند!» که در این صورت مشرک می شود نه موحد! بلکه در کلیه احوال، خدا را شاکر باشد که این توان و نیرو و کمال را به او عطا کرده و یا به واسطه ای از وسایط، مشکلش را حل نموده است.

و این همان درسی است که این آیات و امثال آن به ما می دهند و شخص پیامبر (ص) الگویی و الای برای سایر انسان ها می باشد، تا هر چه بیشتر ترقی می کنند، معرفت و تواضعشان نسبت به حق بیشتر شود و بیش از پیش، شاکر نعمت های الهی باشند. [۵] بنابراین، این که این آیات مقام ربوبیت و مالکیت استقلالی را از ایشان نفی می کند، با آیاتی که ما را به مراجعه به ایشان و طلب حاجت و رفع گرفتاری، یا طلب شفا یا شفاعت و... امر می کند، یا این مقامات را برای این بزرگواران اثبات می کند و اموری را به آن ها نسبت می دهد، هیچ گونه منافاتی ندارد؛ زیرا این جا نفی استقلال است و آن جا اثبات فاعلیت در طول فاعلیت خداوند و به اذن خدا است، چنان که مکرر، معجزات حضرت عیسی (ع) را گرچه به خود او نسبت می دهد، لکن آن ها را مقید به «باذنی» می نماید، [۶] تا ابهام الوهیت و استقلال را از آن پیامبری که دیگران در مورد او به اشتباه رفته اند، نفی نماید.

پس باید مراقب بود که درک مقامات ایشان و کرامت های صادره از آن ها، موجب این نشود که ما آن ها را مؤثر اصیل و مستقل از خداوند بپنداریم، بلکه علی رغم احترامات شایسته به مقام آن بزرگواران، باید ایشان را دون خالق و وابسته به آن ذات اقدس بدانیم و شاکر او باشیم و بنده او.

- [۱]. یونس، ۴۹.
- [۲]. قصص، ۷۶ و ۸۲.
- [۳]. زخرف، ۵۴.
- [۴]. نازعات، ۲۴.
- [۵]. ر.ک: جوادی آملی، عبد الله، مراحل اخلاق در قرآن، ص ۸۶ - ۱۰۱، قم، اسراء، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
- [۶]. مائده، ۱۱۰.

.....  
<https://www.islamquest.net/fa/archive/fa2378>

## پاسخ اجمالی

خداوند در آیه ۱۹۰ سوره آل عمران انسان را به تفکر در چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین دعوت می‌کند و در آیه بعد نتیجه و ثمره این تفکر را بیان می‌نماید. این آیه در بیان وحدانیت خالق هستی است و می‌فرماید اگر کسی به دقت و از روی تفکر و تعقل در چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز بنگرد، نشانه‌های روشنی بر قدرت خدای متعال خواهد یافت؛ آثار بدیع و اسرار عجیبی که بندگان را به سوی مبدأ و معاد راهنمایی و آنان را مجذوب قدرت لایزال الهی می‌کند.

چکیده معنای دو آیه چنین است؛ کسانی که از روی فکر و اندیشه در آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز نگاه کنند و ببینند، این اندیشه و تفکر موجب می‌شود تا یاد خدا در آنان نهادینه شود که دیگر در هیچ حالی خدا را فراموش نکنند و به این وسیله متوجه می‌شوند که خدای تعالی بزودی آنان را برخواهد انگیخت و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می‌خواهند وعده‌ای را که به آن‌ها داده، در حقشان تحقق بخشد

## پاسخ تفصیلی

یکی از بهترین راه‌های خداشناسی، همان راهی است که خداوند از آن راه بر وجود خویش استدلال نموده است و آن بهره‌گیری از عقل برای شناخت خالق هستی است؛ یعنی اگر انسان از عقل خویش بهره‌گیرد و در نظام هستی، عجائب و اسرار خلقت و نظم حاکم بر سراسر جهان تفکر نماید، به وحدانیت خالق این جهان پی خواهد برد و به حکمت و عظمت خلقتش اعتراف خواهد نمود.

تفکر از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان است؛ از نعمت‌های الهی است که خداوند به انسان عنایت کرده و از موضوعاتی است که قرآن کریم فراوان انسان را به آن دعوت نموده است.

این آیه دعوتی است به سوی تفکر در چگونگی آفرینش [۱] این آیه به انضمام آیات مشابه، [۲] وحدانیت خالق هستی را اثبات می‌کند؛ چراکه اگر کسی به دقت و از روی تفکر و تعقل در چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین بنگرد، نشانه‌های روشنی بر قدرت خدای متعال خواهد یافت؛ آثار بدیع و اسرار عجیبی که بندگان را به سوی مبدأ و معاد راهنمایی و آنان را مجذوب قدرت لایزال الهی می‌کند.

انسان اگر در چگونگی آفرینش آسمان و زمین تفکر نماید، در خواهد یافت که همه این‌ها حادث و محتاج‌اند و آفریننده‌ای دارند و خالق آن‌ها خداوند است؛ چراکه در این‌ها نظم عجیب، اسرار و حکمتی است که امکان ندارد از کسی غیر از حکیم صادر شده باشد. پس باید آفریننده‌اش خالق حکیم، دانا و متصف به صفات جمال و جلال باشد.

یکی از آیات و نشانه‌های تکوینی‌اش که هر انسانی آن را حس می‌کند، پشت سر هم آمدن روز و شب است که بر اساس نظم دقیق بوده و دارای آثار، برکات و خواص محسوس در نباتات، حیوانات و انسان است.

این آیات و آیات مشابه، در همین راستا است. هنگامی مشرکان مکه نزد پیامبر اسلام (ص) می‌آمدند و از آن بزرگوار برای اثبات وجود خدا و نبوت آن حضرت معجزه می‌خواستند. یکی از پیشنهادهای ایشان این بود که به رسول خدا (ص) می‌گفتند: کوه صفا را برای ما تبدیل به طلا کن. خدای

توانا در جوابشان می‌فرمایید: خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز از نظر اثبات خالق برای افراد خردمند اهمیت بیشتری دارد؛ یعنی اگر انسان از عقل و خرد خویش استفاده کند، آیا می‌شود این آسمان‌ها و زمین و آن همه مخلوقات حیرت‌آوری که در آن‌ها موجود است، بدون خالق باشند؟! آیا می‌شود پذیرفت این شب و روز منظمی که در همه دوره ماه و سال حتی به قدریک ثانیه از دایره تنظیمی خود تخلف نمی‌کنند بدون آفریننده مقتدر باشند؟! آیا خلقت این‌گونه موجودات مهم‌تر است، یا کوه صفا را تبدیل به طلا نمودن؟!!

آنچه در تفسیر این آیه شریفه به طور اجمال می‌توان گفت این است که این آیه بر مسئله توحید دلالت می‌کند و می‌فرماید: این آسمان‌ها که بر بالای سر ما قرار گرفته و بر ما سایه افکنده، با همه بدایعی که در خلقت آن‌ها است و این زمینی که ما را در آغوش گرفته و بر پشت خود سوار کرده، با همه عجایبی که در آن است و با همه غرائبی که در تحولات آن؛ از قبیل پشت سر هم آمدن شب و روز، همه چیزهایی هستند که نیازمند آفریننده‌ای هستند که ایجادشان کند. این یکی از براهینی است که آیه شریفه بر مسئله توحید اقامه کرده است.

برهان دیگر، نظامی است که بر عالم حاکم است؛ حاصل این برهان این است که این اجرام زمینی و آسمانی که از نظر حجم، کوچک و بزرگی و دوری و نزدیکی مختلف‌اند، اگر انسان به دقت در آن‌ها بنگرد، آن‌گاه خود حکم خواهد کرد که تا چه اندازه نظام این عالم، بدیع و شگفت‌آور است، عالمی که با همه وسعتش هر ناحیه‌اش در ناحیه دیگر اثر می‌گذارد، هر جزء آن در هر کجا که واقع شده باشد، از آثاری که سایر اجزاء در آن دارند متأثر می‌شود، جاذبه عمومی‌اش یکدیگر را به هم متصل می‌کند، هم‌چنین است نورش و حرارتش و با این تأثیر و تأثر سنت حرکت عمومی و زمان عمومی را به جریان می‌اندازد.

و این نظام عمومی و دائم، تحت قانونی ثابت است و حتی قانون نسبیت عمومی هم که قوانین حرکت عمومی در عالم جسمانی را محکوم به دگرگونی می‌داند، نمی‌تواند از اعتراف به این‌که خودش هم محکوم

قانون دیگری است، خودداری کند، قانونی ثابت در تغییر و تحول. خلاصه معنای دو آیه این است؛ کسانی که از روی فکر و اندیشه در آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز نگاه کنند و ببندیشند، این اندیشه و تفکر در آنان ذکر دائمی خدا را پدید می‌آورد که در حالات گوناگون، در حال ایستاده، نشسته و هنگام آرامیدن در بستر، به تمام موجودات جهان با نظر دقت می‌نگرند و کوچک‌ترین پدیده آن‌ها را به وجود یک طراح و نقاش ماورای ماده راهنمایی می‌کند. نقشه دلربایی که در گوشه و کنار جهان آفرینش جلوه می‌کند، آن چنان دل‌های صاحبان خرد را جلب می‌نماید که افکارشان در هر حال چه ایستاده و یا نشسته و یا در بستر آرمیده در یاد آفریدگار است.

در هر یک از پدیده‌ها که می‌نگرند، درس تازه‌ای از خداشناسی می‌آموزند و از طرح نقشه زیبای طبیعت پی به صانع آن می‌برند که دست توانای خود را در این صنع حیرت‌انگیز هرگز عبث و بیهوده بکار نبرده است. صاحبان خرد در نتیجه این نظر و اندیشه، دیگر در هیچ حالی خدا را فراموش نمی‌کنند و به این وسیله متوجه می‌شوند که خدای تعالی بزودی آنان را مبعوث خواهد کرد و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می‌خواهند وعده‌ای را که به آن‌ها داده، در حقشان تحقق بخشد. [۳]

برای آگاهی بیشتر در این زمینه، رک: تفسیر المیزان، ذیل آیه ۱۶۴ سوره بقره.

[۱]. به نظر می‌رسد مراد از «خلق» کیفیت وجود و آثار و افعال از حرکت و سکون و دگرگونی‌های آسمان و زمین باشد، نه پیدایش آن‌ها. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۷، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

[۲]. مانند آیه ۱۶۴ سوره بقره.

[۳]. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۷؛ موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۷، مؤسسه اهل بیت (ع)، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق؛ نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، ج ۳، ص ۱۰۶-۱۰۷، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۸ ق.

.....  
<https://www.islamquest.net/fa/archive/id22933>

( )

فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر اکرم، سیمای پرفروغ ایمان، نمونه روشن تقوا و اسوه تمام عیار زن مسلمان است. در فضیلت آن بانوی بزرگوار نویسندگان مذاهب اسلامی روایت‌ها آورده اند که هر یک بیانگر گوشه ای از عظمت روحی آن نور مبین و گوهر ثمین است. مسلمانان نیک نهاد عموماً و شیعیان شیفته جان خصوصاً عشق محمد و آل محمد را پیوسته در سویدای دل نهفته داشته اند. در طول قرون با دل و جان به خاندان رسالت عشق ورزیده و جلوه های این مهرورزی را با خامه اخلاص رقم زده اند.

از جمله عالم نامور شیعه حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی در تفسیر روضة الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن علاوه بر مطالب متنوع لغوی، فقهی، کلامی، ادبی در فضیلت خاتون دو جهان حضرت صدیقه کبری روایت‌ها آورده است، همچنین ذکر و نقل روایت از امامان «امام علی، امام حسن، امام حسین، علی بن الحسین، ابو جعفر محمد بن علی، جعفر بن محمد الصادق، علی بن موسی الرضا علیهم السلام» (۱) در تفسیر گرانقدر کشف الاسرار و عدة الابرار بیانگر علاقه و گرایش ابوالفضل رشیدالدین میبدی به آن انوار پاک است. در این جا برای نشان دادن هم



آوایی مفسران شیعی و سنی در ذکر مناقب و فضایل حضرت فاطمه، به عنوان نمونه شواهدی از دو تفسیر فوق ارائه می‌گردد.

### حضرت فاطمه (س) و توبه حضرت آدم (ع)

می‌دانیم که اندیشه جاودانگی به قدمت حیات بشر است. نخستین و سوسه شیطان نیز از همین روزنه و بدین شکل صورت می‌پذیرد که ابتدا شیطان با سوگند خود را خیرخواه آدم و حوا می‌نماید (۲) و سپس سبب نهی پروردگار را از نزدیک شدن به شجره خلد، فرشته شدن یا جاودانگی آن دو القا می‌کند (۳) چون آن دو مبتلا به ترک مندوب شدند توبه کردند و ندای «ربنا ظلمنا» از جان برآوردند تا رحمت حق در کسوت «کلمات» (۴) و تمثیل نور متجلی شد. در این باب صاحب تفسیر عظیم روضة الجنان چنین آورده است: «چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیات در او آفرید... بر ساق عرش اشباحی و تمثیلی از نور دید که بر بالای سر هر یک نوشته بود: محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین. آدم گفت: بار خدایا پیش از من بر صورت من خلقی آفریدی؟ گفت: نه. گفت: اینان که اند؟ گفت: فرزندان تو اند و لولا هم لما خلقتک و اگر نه ایشانندی تو را خود نیافریدی. گفت: بار خدایا گرامی بندگانند بر تو. گفت: ای آدم این نامها یادگیر تا در وقت درماندگی مرا به این نامها بخوانی تا فریادت رسم. آدم این نامها یاد گرفت. چون این ترک مندوب کرد و خواست تا از آن توبه کند، گفت: بار خدایا به حق محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (س) و الحسن (ع) و الحسین (ع) به حق این بزرگان که توبه من قبول کنی. خدای تعالی توبه آدم قبول کرد فهدیه هی الکلمات» (۵)

علمای اهل سنت همانند علمای شیعه به دوستی اهل بیت مباحات کرده و در این خصوص به روایات متعدد استناد کرده اند. زمخشری در تفسیر کشف ذیل آیه ای که مودت ذوی القربی را اجر رسالت شمرده، (شوری / ۲۳) حدیث مفصلی از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که مطلع آن چنین است: «من مات علی حب آل محمد مات شهیدا». (۶) از پیامبر اکرم (ص) نیز سؤال شد محبت چه کسانی به موجب آیه «قل لا اسئلكم

علیه اجرا الامودة فی القربی « (شوری / ۲۳) بر ما واجب شده؟ حضرت بیان فرمودند: علی (ع) و فاطمه (س) و ابناهما. « (۷)

### حدیث کساء و حضرت فاطمه (س)

مراد از اهل بیت در آیه تطهیر (سوره احزاب/ ۳۳) پنج تن آل عباس است در این خصوص قول پیامبر (ص) که از منابع اهل سنت نیز نقل شده است کافی است که فرمود: «این آیه درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه نازل شده است» (۸) میبیدی نقل می‌کند که: «رب العالمین منت می‌نهد بر مصطفی که خواست ما و حکم ما آن است که اهل بیت تو پاک باشند از هر چه آلائش خلقت است و اوساخ بشریت تا «از خانه به کدخدای ماند همه چیز». الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات و در همان تفسیر از قول ام سلمه آورده است: چون آیه تطهیر نازل شد «فراسل رسول الله الی فاطمة و علی و الحسن و الحسین فقال هؤلاء اهل بیتی» (۹) در تفسیر روضة الجنان هم می‌خوانیم: «رسول (ع) حسن (ع) را بردست راست خود نشانند و حسین را بردست چپ و علی را و فاطمه را در پیش روی، آن‌گه گلیمی خبیری برایشان افکند و گفت: اللهم لکل نبی اهل و هؤلاء اهلی، در حال خدای تعالی این آیت فرستاد (.. انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)» (۱۰)

با وجود قدر و شان عظیم ام سلمه و تایید نیک نهادی او توسط پیامبر از همراهی با پنج تن منع می‌شود ولی جبرئیل با حسن قبول «انت منا» (۱۱) با نورانیتی مضاعف به ملکوت پرواز می‌نماید و در آسمانها می‌نازد و فخر می‌کرد و می‌گفت: «من مثلی وانا فی السماء طاووس الملائکة و فی الارض من اهل بیت محمد» یعنی چون من کیست که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد خاتم پیغامبرانم؟» (۱۲)

### مباهله و حضرت فاطمه (س)

چون سران مسیحی شهر نجران از قبول حقیقت سرباز زدند و بر این پندار که عیسی (ع) فرزند خداست پای فشردند به پیامبر اکرم وحی شد تا

## قرآن

با آنان مباحله کند، ماجرای مباحله با حضور باشکوه پیامبر و چهار نور پاک به شرح زیر صورت پذیرفت:

«حضرت پیامبر و علی و حسنین از پیش می‌رفتند و فاطمه (س) - بر اثر ایشان می‌رفت تا به صحرا شدند. ترسایان بیامدند و اسقف ایشان از پیش ایستاد. اسقف گفت: اینان که اند از محمد. گفتند: آن برنا پسر عم و داماد اوست بر دخترش و آن زن دختر اوست و آن کودکان دخترزادگان اویند. اسقف به ترسایان نگرید و گفت: بنگرید که محمد چگونه واثق است که به مباحله فرزندان و خاصگان خود را آورده است. از مباحله او حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی، رویها دیدم که اگر از خدا بخواستندی تا کوهها را از جای برکنند اجابت کردی.» (۱۳)

رشیدالدین فضل الله میبیدی در ذیل آیه مبارکه: «فقل تعالوا ندع ابنائنا وابناءکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم» (آل عمران ۶۱) ماجرای مباحله را چنین یاد می‌کند:

«آن روز که حضرت رسول اکرم (ص) برای مباحله به صحرا رفتند دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و فاطمه (س) و علی (ع) از پس ایشان به راه افتادند «رسول ایشان را با پناه خود گرفت و گلیم برایشان پوشانید و گفت: اللهم ان هؤلاء اهلی، جبرئیل آمد و گفت: یا محمد و انا من اهلکم چه باشد یا محمد اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول (ص) گفت: یا جبرئیل و انت منا.» (۱۴)

### پیوند ملکوتی

ازدواج سیده عالم یعنی پیوند نور با نور و انتقال زهره زهرا (س) از بیت نبوت به منزل امامت در واقع سرآغاز ظهور انوار پاک یازده گوهر تابناک برج امامت بود که باشکوهی الهی در زمین و شوری ملکوتی در آسمان برگزار گردید. در فضیلت حضرت علی (ع) بر دیگر خواستگاران فاطمه (س) پیامبر اکرم فرمود: «لولا علی لم یکن لفاطمة کفو.» (۱۵)

پیام ملکوتی همسری حضرت علی و فاطمه را فرشته ای شگرف به نام محمود به رسول اکرم رسانید. پیامبر پرسید: «یا محمود چه کار را آمده ای؟

گفت: جنتک لتزویج النور من النور. آمده ام تا نور را به نور دهی. گفتم: آن نور کدام است که او را به نور دهم. گفت: تزویج فاطمة من علی فاطمه (س) را به علی (ع) دهی که خدای تعالی این عقد را در آسمان ببست. «(۱۶) آن گاه فرمان آمد، ای مقربان درگاه، سوره «هل اتی علی الانسان» برخوانید. ایشان همه به آوازی دلربای و الحان طرب فزای سوره «هل اتی» خواندن گرفتند و درخت طوبی بر خود بلرزید و در بهشت گوهر و مروارید و حله ها باریدن گرفت.» (۱۷)

روز بعد از ازدواج وقتی زنان قریش برای تهنیت آمدند حضرت فاطمه جامه ای فاخر بر تن داشت که آنان متحیر بماندند گفتند: «یا فاطمه این حله از کجا آوردی که همانا در دنیا نباشد و ما ندیدیم و نشنیده؟ گفت: هذا من عند الله از نزد خداست.» (۱۸)

رشیدالدین فضل الله میبدی در پیوند همسری حضرت علی (ع) با حضرت فاطمه (س) سخنان زیر را نیز می افزاید: فرشته ای فصیح به نام راحیل بر منبری سپید برآمد و خدای را ثنا گفت آن گاه خداوند ذوالجلال بی واسطه ندا کرد که: ای جبرئیل و ای میکائیل شما دو گواه باشید که من فاطمه زهرا (س) را به زنی به علی مرتضی دادم.» (۱۹) چون فرشته این بشارت را به حبیب خدا داد آن حضرت مهاجر و انصار را خواندند و روی به علی (ع) کردند و فرمودند: «یا علی چنین حکمی در آسمان رفت اکنون من فاطمه (س) دخترم را به چهارصد (۲۰) درم کاوین به زنی به تو دادم.» (۲۱)

### حضرت فاطمه زهرا (س) سیده النساء العالمین

حضرت زهرا (س) در خانه نبوت و مرکز وحی تربیت شد پدری چون پیامبر اکرم (ص)، همسری چون علی مرتضی و فرزندی چون حسنین داشت. روزی زنان قریش با همسران رسول (ص) از حسب و نسب خویش و مفاخرت قوم خود سخن می گفتند. چون فاطمه (س) وارد جمع شد همه ساکت شدند یکی از ایشان گفت: «چرا حدیث رها کردی؟ گفتند: برای آن که در پیش او حدیث حسب و نسب کردن محال باشد، دیگری گفت: ما بالکم یا بنی هاشم... چیست ای بنی هاشم که همه سیادت جمع کردی

خود را و گوی سیادت از همه عالم بر بودی، اما پدرت سید ولد آدم است. و اما تو سیده زنان جهانی. اما شوهرت سید عرب است و اما فرزندان سیدان جوانان بهشتند و اما عمویت حمزه سید شهیدان است.» (۲۲) بدین جهت پاره ای از مفسران آیه «نسبا و صهرا» را در شان حضرت علی (ع) دانسته اند که امیرالمؤمنین جامع سبب و نسب بود «و هیچ کس را از صحابه این هر دو به یک جای نبود.» (۲۳)

### حضرت محمد (ص) و فاطمه (س)

از سخنان و شیوه رفتار پیامبر اکرم (ص) با فاطمه زهرا (س) پی می بریم که علاوه بر محبت فطری پدر و فرزندی، ملکات انسانی و فضایل معنوی، دینداری و پارسایی ام الائمه حضرت فاطمه (س) موجب اصلی جلالت و عظمت قدر آن بزرگوار نزد پدر بوده است. محدثان و مفسران قرآن در باب عظمت کفو ولایت و مصداق روشن: «انا اعطیناک الکوثر»، روایات متعددی نقل کرده اند که در این جا به ذکر چند نمونه از تفسیر روضة الجنان (ابوالفتوح رازی) و تفسیر کشف الاسرار میبیدی اکتفا می شود.

۱ -

در خبر است که رسول شبی به نزدیک خدیجه (س) بود و او سخن می گفت: رسول گفت: یا خدیجه من تکلمین؟ باکی سخن می گویی؟ گفت: ای رسول الله با این چنین که در شکم دارم. رسول گفت: بشارت باد تو را که جبرئیل مرا بشارت داد که مادینه است و مادر امامان است.»

۲ - ( )

اتاقی گلین و کوچک با معنویتی بی کرانه است که تجلیگاه نور الهی و مصداق بارز آیت قرآنی «فی بیوت اذن الله» است. «یک روز رسول (ع) این آیت می خواند مردی برخاست و گفت: این خانه ها کدام است؟ گفت: بیوت الانبیاء، خانه های پیغامبران است. ابوبکر برخاست و گفت: یا رسول الله خانه فاطمه و علی از این جمله هست؟ گفت: هو من افضلها، خانه

ایشان فاضلترین خانه های ایشان است.» (۲۵)

۳ -

علاقه و احترامی که رسول الله نسبت به فاطمه (س) اظهار می داشتند در تاریخ رابطه پدر و فرزندی بی نظیر است. از جمله عادت های پیامبر اکرم چنان بود که در ابتدا و بازگشت از سفر به دیدار فاطمه (س) می رفتند، روزی پیامبر اکرم به دیدار فاطمه (س) رفتند و آن روز بر در سرای گلیمی خیبری آویخته بود، چون آن را دیدند، بازگشتند، فاطمه (س) برخاست و به حجره رسول آمد و از سبب پرسید؟ حضرت فرمودند: «یا فاطمه من بر عادت آن جا آمدم و لکن در سرای تو بر رسم جباران دیدم پرده فرو گذاشته بازگشتم [فاطمه (س)] برفت پرده از در سرای دور کرد.» (۲۶)

۴ -

در ابتدای دعوت پیامبر اکرم به اسلام کفار دندان مبارک حضرت را شکستند و خاک و پلیدی بر او می ریختند و حضرتش را ساحر و کاهن و مجنون می خواندند. در تفسیر آیه مبارکه «ان الذین یؤذون الله ورسوله» (سوره احزاب / ۵۷) از قول عبدالله مسعود نقل شده است که گفت: «دیدم رسول خدا را در مسجد الحرام سر به سجود نهاده که کافری شکنبه شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت رسول سر از زمین برداشت تا آن گه که فاطمه زهرا (س) بیامد و آن از کتف وی بینداخت.» (۲۷)

۵ -

آن روز که جبرئیل آیه «ان جهنم لموعدهم اجمعین» (سوره حجر / ۴۳) را آورد حضرت اندوهناک شدند و بسیار گریستند و هیچ کس از صحابه زهره نداشت که از سر آن تائثر شدید جويا شود. عبدالرحمن عوف می دانست که رسول خدا به دیدار فاطمه آسایش می یابد از حضرت فاطمه درخواست نمود تا از پیامبر اکرم سبب این اندوه بزرگ را بپرسد. پیامبر در جواب به فاطمه (س) فرمودند: چه پرسى از آنچه وهم و فهم هیچ کس بدان نرسد؟

چون حضرت اشاره ای به ابواب جهنم و چگونگی درکات دوزخ کردند «فاطمه(س) بیفتاد و بیهوش شد چون به هوش باز آمد گفت: «الویل للویل لمن دخل النار»». (۲۸)

۶ - ()

چون قریش پیمان حدیبیه را شکستند ابوسفیان را برای عذرخواهی نزد پیامبر فرستادند. او خواست از علاقه پیامبر به حضرت فاطمه به نفع خود سود جوید این بود که به درخانه فاطمه(س) رفت و ماجرا را گفت، آن حضرت به او گفتند: «این کار بزرگتر از آن است که حدیث زنان در آن گنجد.» (۲۹)

۷ - ()

مفسران قرآن کریم آیه «ویسئلونک عن الیتامی» (سوره بقره ۵۵/۵۵) را تأکیدی به «اصلاح کار و مال» (۳۰) و نیکی به یتیمان دانسته اند. «روزی مهتر عالم یتیمی را دیدند که کودکان او را سرزنش می کنند و او می گرید و در خاک می غلتد، چون حضرت سبب درماندگی او را پرسیدند. گفت: پدرم روز احد کشته شد، خواهرم فرمان یافت و مادرم شوهر کرد و مرا براند حضرت رسول گفتند: ای غلام اندوه مدار من که محمدم پدر توام و فاطمه خواهر تو و عایشه مادر تو... آن گاه مصطفی دست وی گرفت و به خانه فاطمه برد و گفت: یا فاطمه(س) این فرزند ماست و برادر تو، فاطمه(س) برخاست و او را بناوخت خرما پیش وی بنهاد...» (۳۱)

۸ - ()

پوشیدگی زن از دید نامحرم یک فرمان قرآنی است. در گذشته برای بیان این مفهوم خصوصا در فقه واژه «ستر» (۳۲) را به کار می بردند. سعدی شاعر خوش سخن هم در معرفی زن پارسا چنین گفته است:  
«چو مستور باشد زن و خو بروی به دیدار او در بهشت است شوی» (۳۳)  
و در تفسیر هم چنین می خوانیم:  
«در خبر است که روزی رسول در حجره فاطمه - (س) - بود. مردی نایبای

مادرزاد در بزد. رسول گفت: درآی، او درآمد فاطمه (س) برخاست و در خانه رفت و تا او برفت از خانه بیرون نیامد. رسول برسبیل امتحان گفت: یا فاطمه چرا از او پنهان شدی و او چیزی نبیند؟ گفت: یا رسول الله اگر مرا نبیند، من او را بینم. ایس الله تعالی قال: «وقل للمؤمنات بیغضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن». رسول (ع) گفت: الحمد لله ارانی فی اهل بیتی ما سرنی سپاس آن خدای راکه با من نمود در اهل البیت من آنچه مرا خرم بکرد.» (۳۴)

### حضرت علی (ع) و فاطمه (س)

بزرگان علم و عالمان دین در شناخت شانی از شؤون حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا (س) درمانده اند. ما از طریق روایاتی چون: «احب النساء الی رسول الله فاطمة و من الرجال علی (ع)» و (... فمّن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها) (۳۵) گوشه ای از عظمت این دو عزیز را بازمی نماییم و از میان انبوه روایات تنها به ذکر چند روایت از تفسیر روضة الجنان و کشف الاسرار اکتفا می نماییم.

— ۱ — ( )

در جنگ احد که رسول اکرم و حضرت علی (ع) جراحاتی برداشتند حضرت فاطمه (س) چهره مبارک پدر و روی نازنین همسر را شست. در همین غزوه شجاعت و فداکاری علی (ع) تا آنجا جلوه نمود که جبرئیل از آسمان آواز داد: «لاسیف الاذوالفقار و لافتی الاعلی» پس از جنگ آن تیغ را به فاطمه (س) داد و گفت: «بستان این شمشیر راکه امروز با من وفا کرد.» (۳۶)

— ۲ — ( )

پیامبر اکرم در پاسخ به طعنه زنان قریش که به حضرت زهرا (س) گفته بودند: پدرت تو را به مردی درویش داده است چنین فرمودند: «بدان که این زنان که این گفتند نه بر طریق شفقت گفتند. من تو را به مردی دادم



که «اقدامهم سلما و اکثرهم علما واعظمهم حلما» به اسلام از همه پیشتر است و به علم از همه بیشتر و به حلم از همه عظیمتر. آن‌گه دعا کرد ایشان را و گفت: بار خدایا جمع ایشان مجتمع دار و دلهاشان به هم آرو فرزندان ایشان را وارثان بهشت نعیم کن.» (۳۷)

— ۳ — ( ) ( )

در وجود مبارک حضرت فاطمه فضایل بیشماری جمع است و زندگانی آن بانوی دوسرای در همه ابعاد نمونه است، از جمله پایداری آن اسوه کامل در تنگدستی و هجوم فقر مادی است آورده اند:

«یک روز امیرالمؤمنین (ع) در حجره فاطمه شد او را یافت که حسن و حسین را می‌خوابانید و ایشان نمی‌خفتند از گرسنگی، فاطمه گفت: یابن عم رسول الله! بنگر تا چیزی که به دست آری برای این کودکان که از گرسنگی بنمی‌خسبند و سه روز است تا طعام نخورده اند؟

امیرالمؤمنین از خانه به درآمد و بنزدیک عبدالرحمن عوف شد و او را گفت: دیناری زر به قرض مرا ده. عبدالرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آن برداشت و به امیرالمؤمنین داد او بستد. امیرالمؤمنین به بازار آمد تا چیزی بخرد مقدار را بر سر راه دید از حالش جویا شد، دیناری که به قرض گرفته بود به او داد و گفت: تو اولیتری که تو چهار روز است که چیز نیافته‌ای و ما سه روز. مقدار آن بستد و برفت، امیرالمؤمنین به مسجد رسول آمد. در شان او و این قصه، آیت آمده بود که: «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و...» (حشر/ ۹) (۳۸)

— ۴ —

بعضی از اهل اشارت در تفسیر: مرج البحرين يلتقيان (سورة الرحمن ۱۹/ نوشته اند مقصود از بحرین، فاطمه (س) و علی (ع) است. و بینهما برزخ (محمد (ص)) «یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان»، الحسن والحسین علیهما السلام است.

و نیز گفته اند: از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آن است که در نهاد وی دو بحر آفریده اند یکی بحر سر، دیگر بحر دل، این اشاره است به آیه مرج البحرين و بحرین این جا خوف و رجاست عامه مسلمانان را و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان را و بحر هیبت و انس انبیاء و صدیقان را. (۳۹)

۵ - (۱)

میبیدی در تفسیر آیه شریفه: «انما ولیکم الله و رسوله» (سوره مائده / ۵۵) با استناد به حدیث: «من کنت مولاة فعلی مولاة» ولایت دین را اجل ولایات می داند و در فضیلت علی (ع) چنین می نویسد: «علی مرتضی ابن عم مصطفی شوهر خاتون قیامت فاطمه زهرا (س) که خلافت را حارس بود و اولیاء را صدور و بدر بود...» (۴۰)

در تفسیر کشف الاسرار علاوه بر آنچه گذشت نام و یاد حضرت فاطمه (س) مکرر (۴۱) آمده است، برای کوتاهی سخن به ذکر پاره ای بسنده شده است. تاکید احادیث و هم‌آوازی علمای اهل سنت با شیعیان در دوستی اهل بیت موجب پیدایش اشعاری در مدح حبیبه خدا حضرت فاطمه زهرا (س) شده است که گزیده ای از آن اشعار را می توان در کتاب مناقب فاطمی (۴۲) مشاهده نمود، البته انعکاس انوار ولایت از مشکوة وجود حضرت زهرا (س) در لابه لای دیوان شاعران نیک نهاد ما به چشم می خورد. از آن شمار است شعر عطار نیشابوری که در آن ماجرای بیان احوال فاطمه (س) به رسول اکرم و تعلیم تسبیح نماز به صدیقه کبری آمده است پاره ای از آن ابیات چنین است:

«فاطمه خاتون جنت ناگهی پیش سید رفت در خلوتگهی گفت کرد از آس دستم آبله یک کنیزک از تو می خواهم صله تا مرا از آس رنجی کم رسد تا کی ام از آس چندین غم رسد؟ آس گردونم چو یک ارزن بود آس کردن خود چه کار من بود وی عجب در پیش صدر روزگار بود آن ساعت غنیمت بی شمار دست بگشاد و ببخشید آن همه هیچ نگذاشت از برای فاطمه یک دعاش آموخت زیبا و عزیزگفت این بهتر تو را ز آن جمله چیز انس حضرت جانفزایت بس بود تا که تو هستی خدایت بس بود» (۴۳)

در تعلیم تسبیح حضرت فاطمه زهرا(س) نوشته اند: پس از مراسم باشکوه شب ازدواج آن حضرت که همسران پیامبر و زنان مهاجر و انصار همه به خانه های خود برگشتند فقط اسماء نزد آن حضرت ماند، چون حضرت فاطمه از خدمت چندین روزه اسماء شرمگین بود تقاضای خادمه ای کرد، پیامبر فرمود: خادمه ای خواهی یا چیزی که از خادمه بهتر باشد؟ گفت: و آن چیست یا رسول الله؟ گفت: آن که به عقب هر نماز سی و چهار بار تکبیر کنی و سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار تحمید این بر زبان صداست و در ترازو هزار یا فاطمه هیچ کس نباشد که هر بامداد و شینگاه این تسبیح بکند و الاخدای تعالی او را مهمات دنیایی و آخرتی کفایت کند.» (۴۴)

آنچه برای ما پس از سپری شدن قرن ها شایان توجه می باشد این است که رسول اکرم(ص) به جای بخشش خادمه تسبیحی تعلیم فرزندش نمود که فیض آن جاودانه است چنان که هم اکنون، امت اسلام تسبیح حضرت زهرا(س) را بعد از هر نماز می خوانند و نام آن دخت پارسا و انسیه حورا تا آفتاب می درخشد و مسلمانی نمازگزار برجاست و از برکات آن تسبیح و تحمید روح مقدسش بهره مند می گردد. زندگانی کوتاه حضرت فاطمه زهرا(س) نمودار نورانی صفات حسنه است انعکاس احادیث نبوی و سخنان ائمه هدی در تفسیر روضه الجنان و کشف الاسرار نمایانگر گوشه ای از فضایل زهرا(س) مرضیه است و این سخن درست است که بزرگان علم و ادب و عرفان و کلام... از بیان شانی از شوون این گوهر تابناک و اسوه راستین اسلام ناتوانند و در این مقام ابیات زیر بیان حال همگان است که گفت:

«وصف تو بگذشت از قدر عقول عقل در شرح شما شد بوالفضول گرچه عاجز آمد این عقل از بیان عاجزانه جنبشی باید در آن» (۴۵)

والسلام

- ۱- رکنی، محمد مهدی، جلوه های تشیع در تفسیر کشف الاسرار یادنامه علامه امینی به اهتمام سید جعفر شهیدی، محمدرضا حکیمی، تهران، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۱، ص ۱۶۵-۲۳۰.
- ۲- سوره اعراف/ ۲۱.
- ۳- سوره اعراف/ ۲۰.
- ۴- سوره بقره/ ۳۷.
- ۵- الخزاعی النیشابوری، حسین بن علی بن محمد بن احمد، روضة الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن به تصحیح محمد جعفر یاققی، محمد مهدی ناصح، بیست جلد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۶- جارالله محمود بن عمر الزمخشری، الکشاف، بیروت، دارالکتاب العربی، ربیع الاول، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۲۲۰.
- ۷- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابراز، به اهتمام علی اصغر حکمت، ده جلد، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹، ج ۹، ص ۲۳.
- ۸- سید عبدالحسین شرف الدین، الكلمة الغری فی تفضیل الزهراء، ترجمه محمد بیدارفر، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۰.
- ۹- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، همان کتاب، ج ۸، ص ۴۵.
- ۱۰- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۱۵، ص ۴۹.
- ۱۱- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، یکصدوده جلد، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ج ۱۷، ص ۲۶۲.
- ۱۲- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۱۳- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۶۳.
- ۱۴- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵۱.
- ۱۵- محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ج ۴۳، ص ۱۴۵.
- ۱۶- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۲۴۳.
- ۱۷- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، همان کتاب، ج ۷، ص ۵۰.
- ۱۸- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۲۷۵.
- ۱۹- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، همان کتاب، ج ۷، ص ۵۰.
- ۲۰- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ دوم، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۴۳، ص ۱۰۵. دراین حدیث مهر حضرت فاطمه (س) پانصد درهم آمده است: «.. مهر جدته فاطمه و هو خمس مائه درهم جیاد».
- ۲۱- رشیدالدین فضل الله، همان کتاب، ج ۷، ص ۵۱.
- ۲۲- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۵، ص ۴۰۰.
- ۲۳- همان، ج ۱۴، ص ۲۴۳.
- ۲۴- همان، ج ۱۷، ص ۱۲۲.
- ۲۵- همان، ج ۱۴، ص ۱۵۲.
- ۲۶- همان، ج ۱۷، ص ۲۶۵.
- ۲۷- ابوالفضل رشیدالدین، همان کتاب، ج ۸، ص ۸۷.
- ۲۸- همان، ج ۵، ص ۳۳۰.
- ۲۹- همان، ج ۱۰، ص ۶۴۷.
- ۳۰- ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، تفسیر گازر جلاء الازهان و جلاء الاحزان، به تصحیح میرجلال

- الدین حسینی ارموی، تهران، ناشر: مهرآیین، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۳۱- ابوالفضل رشیدالدین، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۹۵.
- ۳۲- شهید مرتضی مطهری، مساله حجاب، نشریه انجمن اسلامی پزشکان، تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۳.
- ۳۳- مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۲۰، ص ۳۵۵.
- ۳۴- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۱۲۴.
- ۳۵- محمد باقر مجلسی، همان کتاب، ج ۴۳، ص ۳۸ و ۶۵.
- ۳۶- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۵، ص ۴۳.
- ۳۷- همان، ج ۱۴، ص ۲۷۳.
- ۳۸- همان، ج ۴، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۳۹- ابوالفضل رشیدالدین، همان کتاب، ج ۹، ص ۴۱۲، ۴۲۱.
- ۴۰- همان، ج ۳، ص ۱۵۰.
- ۴۱- محمد جواد شریعت، فهرست کشف الاسرار، ناشر: امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۵۵.
- ۴۲- احمد احمدی بیرجندی، مناقب فاطمی در شعر فارسی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۴۳- فریدالدین عطار نیشابوری، مصیبت نامه، به اهتمام نورانی وصال، ناشر کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۱.
- ۴۴- الخزاعی النیشابوری، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۲۷۴.
- ۴۵- جلال الدین محمد مولوی، مثنوی به تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳.
- .....
- منبع: فصلنامه مشکوة، شماره ۶۰، خسروانی شریعتی، سید محمود





( )

برای آنکه سیری کوتاه در تاریخ مضبوط و مشهور زندگی گرامی حضرت زهرا(س) از تولد تا پایان حیات شریف پدر بزرگوارش داشته باشیم؛ آن دسته از حوادث و وقایع مهم عصر نبوی(ص) که با زندگی بانوی بزرگ عالمیان ارتباط دارد را مرور می‌کنیم. [۱]

### روشنی زمین به نور فاطمه زهرا(س)

براساس نقل مشهور در بین شیعه؛ سیده بانوان دو عالم در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت [۲] پا به عرصه وجود نهاد و آسمانیان و حق پرستان را غرق در شادی و سرور نمود. او که نطفه اش از میوه بهشتی بود، هرگاه که پدر مشتاق بوی بهشت می‌شد، او را می‌بویید. [۳]

چند روزی از تولد شفیعه دو سرا نگذشته بود که در نیمه رجب سال پنجم؛ گروهی از مسلمانان با شدت یافتن آزار و اذیت و شکنجه قریش به رهبری پسر عمویش - جعفر بن ابی طالب - رهسپار حبشه شدند تا پایگاهی در خارج از حجاز تأسیس کنند. [۴]



## شرکت در حماسه بزرگ شعب

هنوز بیش از دو بهار از زندگی صدیقه طاهره (س) نگذشته بود که عهدنامه بیدادگری قریب بسته شد. آنان که شاهد موفقیت های رسول خدا (ص) بودند و آثار حمایت های بی دریغ عمومی بزرگوار آن حضرت، جناب ابوطالب را در تحکیم و تقویت رسالت پیامبر دنبال می کردند؛ تاب و تحمل خویش را نسبت به پیروزی یاران رسول خدا (ص) در حبشه و حسن رفتار نجاشی با آن ها را دیده بودند، امیدشان در غلبه بر اسلام به یأس مبدل گردید؛ از این رو تصمیم گرفتند عهدنامه ای علیه بنی هاشم تنظیم کنند و آنان را در انزوای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دهند تا مجبور به دستگیری پیامبر و تسلیم در برابر قریش نمایند. حماسه مقاومت سترگ مؤمنان سه سال به طول انجامید. فاطمه زهرا (س) نظاره گر یکی از دشوارترین دوران زندگانی پدر و مادر خویش و نیز بنی هاشم بود. از یک سو ایشار و پای مردی مؤمنان را در راه حفظ دین نظاره می کرد و از دیگر سو می بایست در آن سرزمین فاقد امکانات اولیه زندگی سهیم و شریک رنج و غم یاران پدر باشد. [5] مدت سه سال درس صبر و مقاومت در راه رسیدن به اهداف الهی را در عمل آزمود؛ همچنان که گذر از این دوره او را برای آینده آماده تر نمود.

## سال اندوه فقدان مادر

بی گمان یکی از غم بارترین صحنه های زندگی هرانسانی ناظر بودن بر پرواز مرغ جان مادر است. بانوی رحمت در حالی که بیش از پنج سال نداشت، اندکی پس از تحمل رنج گران به پایان رسیدن عمر حامی بزرگ اسلام حضرت ابوطالب (6) [6] (ع) گرفتار مصیبتی بزرگ تر گردید. عظمت این مصیبت بر پیامبر (ص) از آن جا آشکار می گردد که این سال را عام الحزن نامید. هنگامی که چشم گریان و دست نیاز فاطمه (س) مادر را از پدر طلب می نمود؛ یاور پیامبر حضرت جبرئیل (ع) فرود آمد و عرض نمود: به فاطمه بگو خداوند متعال برای مادرت در بهشت قصری از دژ و گوهر بنا کرده است که رنج و سر و صدا در آن نیست. [7] (ع) و چون زهرا (س) این پیغام را شنید؛ آرام شد و بر خدای متعال درود فرستاد. [8] (ع) از این پس؛ فاطمه (س) همدم

و حامی رسول خدا(ص) گردید. نیز فقدان ابوطالب برگستاخی قریش در آزار و اذیت پیامبر افزود. [۹] و اینک دختر خردسال رسول خدا(ص)؛ زهرای اطهر مرهم زخم های پیامبر(ص) بود.

### هجرت به یثرب (مدینه النبی(ص))

پیامبر خدا(ص) برای کمک گرفتن از سران قبیله ثقیف علیه سران قریش و نیز عرضه دین خود بر آن ها به طائف مهاجرت نمودند. در اواخر سال دهم و اوایل سال یازدهم زمینه توفیق یاری و دعوت از پیامبر(ص) و مسلمین نصیب یثربی ها شد. طولی نکشید که ظهور اسلام، یثرب را فراگرفت. خانه ای نبود که در آن سخن از پیامبر اسلام(ص) و شریعت وی نباشد. آنان در عقبه با پیامبر(ص) دو بیعت نمودند و بدین سان مقدمات هجرت فراهم گشت و با بیعت در عقبه برای بار دوم در سال سیزدهم، هجرت مسلمین با پیامبر و خاندانش(ص) حتمی گردید. [۱۰]

### از آن واقعه؛ هجرت یک تکلیف شرعی شد. [۱۱]

هنوز سه ماه از بیعت دوم انصار نگذشته بود که جمع زیادی از مسلمانان مکه به یثرب هجرت نمودند. [۱۲] جلسه فوق العاده مشرکان تشکیل گردید و توطئه همگانی بر قتل پیامبر(ص) در همین جلسه تصویب شد. خدای متعال مکر این شورای شوم را با جان نثاری امیرالمؤمنین(ع) خنثی نمود و جان رسول گرامی اش را حفظ کرد و بدین سان پیامبر اعظم(ص) ظهر روز دوازدهم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت وارد قبا شد. پیامبر(ص) توقف در قبا را به جهت پیوستن حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه زهرا(س) که در آن هنگام هشت سال و اندی بیش نداشت، طولانی نمود. و در برابر اصرار برخی بر ادامه سفر تا یثرب فرمود: از این جا نمی روم تا پسر عمویم و برادرم در راه خدای عزوجل و محبوب ترین فرد خاندانم نزد من بیاید، او با قرار دادن جان خود در برابر مشرکان مرا حفظ کرد. [۱۳]

در این سفر پر مخاطره حضرت زهرا(س) نیز مهاجر فی سبیل الله بود. قریشیان دست از تعقیب آنان برنداشتند و قصد وادار نمودن امام علی(ع) برای بازگرداندن کاروان به مکه را نمودند که با دفاع قهرمانانه حیدر کزرا،

خوار و حقیربه مکه بازگشتند.

پیامبر(ص) مسرور و شادمان از آمدن فاطمه و علی(ع) در روز جمعه پانزدهم ربیع الاول هنگام برآمدن آفتاب به سوی یثرب حرکت کرد. ([۱۴])

### حضور در مدینه النبی(ص)

پیامبر اسلام(ص) و خانواده گرامی آن حضرت پس از ورود به مدینه تا ساخته شدن مسجد به مدت هفت ماه در خانه ابویوب ساکن شدند. ([۱۵]) پس از آن در کنار مسجد اتاق های کوچکی برای خانواده پیامبر(ص) ساخته شد. ([۱۶]) پیامبر(ص) از منزل خویش پنجره ای رو به منزل حضرت زهرا(س) گشود تا از نزدیک جویای حال اهل بیت خود باشد. این در تا زمان خردسالی امام حسن و امام حسین نیز گشوده بود. ([۱۷])

### غزوه بدر

رمضان سال دوم هجرت حضرت زهرا(س) نه ساله بود. هفدهم این ماه نخستین و مهم ترین جنگ و درگیری تمام عیار میان مسلمانان و قریش صورت گرفت و خداوند به سبب این نبرد با شکوه، مسلمانان را عزیز و سربلند کرد و کفار قریش را خوار و ذلیل و سرشکسته نمود. ([۱۸])

### ازدواج فاطمه و علی(ع)

پس از جنگ بدر، در ماه رمضان همان سال امیرالمؤمنین(ع) فاطمه زهرا(س) را از پیامبر خواستگاری کرد و میان این دو ولی الهی پیوند ازدواج صورت گرفت. با شروع ماه ذی حجه فصلی نو در زندگی حضرت زهرا(س) آغاز شد. ([۱۹]) مخارج جهیزیه از فروش زرهی که حضرت علی(ع) در جنگ بدر به عنوان غنیمت به دست آورده بود، تأمین شد. ([۲۰])

### میلاد اولین نواده پیامبر(ص)؛ امام حسن مجتبی(ع)

در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت اولین سبط رسول خدا(ص) دیدگان خاندان پیامبر اعظم(ص) و همه جهانیان را به وجود خود منور ساخت. ([۲۱])

## جنگ احد

با وارد آمدن ضربه ای شکننده بر پیکر کفر در جنگ بدر؛ قدرت پوشالی قریشیان درهم شکست. سران شرک برای به چنگ آوردن حیثیت از دست رفته و انتقام جویی، در پی فرصت برآمدند. رسول خدا(ص) و مسلمانان برای جلوگیری از حمله به مدینه منطقه احد را مجهز به سیستم دفاعی کردند. آن گاه که جنگ آغاز شد؛ برتری سپاه اسلام فتح و پیروزی را قطعی می نمود تا آن که برخی از نیروها گرفتار مکر و حيله دشمن شدند و طمع جمع آوری غنایم آنان را از مواضع دفاعی خود دور نمود؛ و بدین ترتیب سرنوشت جنگ را دشمن رقم زد. تعدادی از رزمندگان اسلام به شهادت رسیدند و پیامبر اعظم(ص) و حضرت علی(ع) زخم های فراوان برداشتند. با آن که از به دنیا آمدن اولین فرزند حضرت زهرا(س) بیش از ۲۰ روز نمی گذشت [۲۲]، اما آن حضرت سراسیمه خود را به احد رساند و به مداوای جراحت های پیامبر و حضرت علی پرداخت. [۲۳] پس از نبرد نیز به همراه صفیه خواهر حمزه سید الشهدا(ع) برای عمومی پیامبر(ص) عزاداری نمود. [۲۴] حضرت زهرا(س) تا پایان عمر یاد شهدای احد را با حاضر شدن بر سر مزار آنان زنده نگه داشت. در آن مکان مقدس می گریست و دعا می کرد. [۲۵]

## ميلاد امام حسين (ع)

سوم شعبان سال چهارم هجری امام حسین(ع) دیده به جهان گشود.

## جنگ احزاب (خندق)

در سال پنجم هجری تمامی شرک و کفر در عربستان علیه اسلام بسیج شد، مدینه در محاصره دشمن قرار گرفت. رسول خدا(ص) سپاه خود را سازماندهی کرد و بر خندقی که برای جلوگیری از تهاجم دشمنان حفر شده بود، نگهبان گمارد. [۲۶]

به هنگامه نبرد خندق که مدینه در محاصره دشمن بود، فاطمه زهرا(س) برای رسول خدا(ص) نان برد. پیامبر(ص) پرسید: این چیست؟

فاطمه (س) پاسخ داد: نان پختم و دلم آرام نگرفت تا این که از آن برایتان آوردم. پیامبر(ص) فرمود: این اولین غذایی است که پس از سه روز پدرت بر دهان می‌گذارد. ([۲۷]) وجود مساجد سبعه .یکی از آن‌ها مسجد حضرت زهرا(س) می‌باشد. بر دامنه کوه سلع به هنگام نبرد احزاب نشان و یادگار حضرت زهرا(س) در روزهای محاصره است.

### ماجرای فدک

فتح خیبر یهودیان فدک را به وحشت انداخت و بزرگان و سران آن‌ها نزد رسول خدا(ص) رفتند و درخواست صلح کردند. ([۲۸]) از آن جاکه این سرزمین بدون لشکرکشی و جنگ فتح شده بود، از اموال خالصه آن حضرت به شمار می‌آمد و متعلق به ایشان بود، عده زیادی از مفسران و محدثان به ویژه بزرگان اهل سنت می‌نویسند: وقتی آیه شریفه ی: (وَأَتِ دَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ...) ([۲۹]) نازل شد، رسول خدا(ص)، فدک را به فاطمه (س) بخشید. ([۳۰])

به روایت مجلسی در بحار الانوار فدک در قبال مهر حضرت خدیجه (س) به دخترش حضرت فاطمه (س) بخشیده شد. رسول خدا(ص) فرمود: دخترم! همانا مادرت خدیجه برگردن من مهر داشت، پدرت فدک را به عوض آن برای تو قرار داد و به تو و پس از تو به فرزندان بخشید. مرحوم کلینی می‌گوید: به عنوان حق ذوی القربی و خویشاوندان به او بخشید. ([۳۱])

### موضع فاطمه زهرا(س) در فتح مکه (سال هشتم)

فاطمه زهرا(س) در فتح مکه نیز حضور داشت. ام هانی خواهر امام علی(ع) می‌گوید: در روز فتح مکه دو تن از خویشان مشرک شوهرم را پناه دادم و در حالی که آن‌ها هنوز در خانه ام بودند، ناگهان برادرم علی(ع) که سواره و زره پوش بود، پیدا شد و به طرف آن‌ها شمشیر کشید. میان او و ایشان ایستادم و برای کسب تکلیف خودم را به محل خیمه رسول خدا(ص) در بطحا رساندم و آن حضرت را پیدا نکردم، اما فاطمه (س) را دیدم و ماجرا

را برایش گفتیم، دریافتیم که فاطمه (س) از همسر خود قاطع تر است. ([۳۲])

### مباهله با نصارای نجران

عده ای از مسیحیان شهر نجران برای مذاکره با رسول خدا (ص) وارد مدینه شدند. آنان پس از بحث های دینی از قبول این حقیقت که حضرت عیسی (ع) بنده و فرستاده خداست، سر باز زدند. فرشته وحی فرود آمد و امر به مباهله نمود. ([۳۳])

مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین می نویسد: تمامی اهل قبله حتی خوارج، متفقند که پیامبر (ص) برای مباهله از زن ها کسی جز پاره تن خود فاطمه زهرا (س) را فرا نخواند و از فرزندان، دو نوه اش حسن و حسین و از جان ها جز برادرش راکه موقعیتش به او مانند هارون به موسی بود. و در این معنا کسی دیگر از جهانیان با آن ها شریک نیست. ([۳۴])

### حجة الوداع

پیامبرگرامی اسلام (ص) در ماه ذی القعدة سال دهم هجرت به مردم مدینه و قبایل مجاور قصد خود را بر حج گزاردن اعلام فرمود. در این سفر همه همراهان پیامبر (ص) عازم شدند. ([۳۵]) حضرت فاطمه (س) نیز همراه پدر بود و در این سفر عبادی مناسک حج را به دستور پیامبر (ص) انجام می داد. حضرت علی (ع) پس از آن که به مدت سه ماه به مأموریت در یمن اعزام شده بود، با موفقیت کامل، در ایام حج به مکه رسید و در آن جا همسرش فاطمه زهرا (س) را ملاقات کرد. ([۳۶])

با توجه به حضور فاطمه زهرا (س) در حجة الوداع با اطمینان می توان گفت: فاطمه زهرا (س) در مراسم با شکوه غدیر خم نیز حضور داشته است.

### رحلت پیامبر (ص)

رسول خدا (ص) در بازگشت از سفر حج در مدینه بیمار شدند و چند روز بستری گردیدند. ([۳۷]) در چهره پیامبر حالت وداع غم انگیزی موج می زد. فاطمه زهرا (س) به روزهای فراق و جدایی می اندیشید و در کنار بستر پدر،

یا در تنهایی آرام می‌گریست. بیماری رسول خدا(ص) شدت یافت. فاطمه زهرا(س) در کنار بستر پدر چهره نورانی و ملکوتی پیامبر(ص) را می‌نگریست و با چشمانی اشک آلود و صدای بغض گرفته شعری را که ابوطالب درباره پیامبر(ص) سروده بود، زمزمه می‌کرد:

وابيض يستسقى الغمام بوجهه نمال اليتامى عصمة للأرامل  
سپید چهره ای که به آبرومندی او از ابر باران طلب می‌شود، پناه یتیمان و ننگه دار بیوه زنان است.

رسول خدا(ص) چشمانش را گشود و فرمود: دخترم شعر مخوان، قرآن بخوان: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (۳۸)؛ و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خداوند سپاس گزاران را پاداش می‌دهد.

اندوه جان گاه جدایی از پدر، فاطمه(س) را سخت آزد و بار دیگر اندوه فراق و هجران مادر را نیز به خاطرش آورد. بی‌تابی زهرا(س) پیامبر(ص) را غمگین ساخت. آن حضرت که نمی‌توانست ناآرامی دخترش را تحمل کند درگوش او سخنی گفت که فاطمه(س) آرام شد و لبخند زد.

رسول خدا(ص) در آخرین شب زندگی، حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین: را نزد خویش خواند و با حضرت فاطمه(س) به تنهایی رازها گفت و مدتی طولانی نیز با علی(ع) رازگفت و اسرار و ودایع الهی را به وی سپرد. سپس فرمود: هنگامه فراق و جدایی من رسیده است، برادرم به خدا می‌سپارم؛ زیرا لقای پروردگارم را برگزیده‌ام، اما اندوهم برای تو و دخترم فاطمه است؛ چراکه پس از من حقوق شما

را ضایع نمایند... آن گاه حضرت زهرا(س) را در آغوش گرفت و سرش را بوسید و فرمود: فاطمه جان! پدرت به قربانت. زهرا(س) با صدای بلند شروع به گریستن نمود. رسول خدا(ص) فرمود: به خدا سوگند که خدایم انتقام تو را خواهد گرفت و با خشم تو خشم می‌گیرد. وای برستمگران؛ آن گاه رسول خدا گریست. قطره های اشک برگونه ها و محاسنش فرو می‌غلتید. حسن و حسین پاهای پیامبر را می‌بوسیدند و می‌گریستند. علی(ع) می‌فرماید: من صدای گریه ملائکه را می‌شنیدم، فاطمه نیز چنان می‌گریست که احساس کردم آسمان و زمین برایش می‌گریند. رسول خدا(ص) باز هم درباره فاطمه سفارش نمود و به او بشارت داد. [۳۹]

و در آخرین لحظه های حیات، پیامبر(ص) فرمود: یا علی! مرا در خانه ما به خاک بسپار و مراسم غسل و کفن و نماز را بر پای نم. [۴۰] و [۴۱]

- [۱]. لازم به ذکر است برای بیان مواردی که ذکر آن خواهد آمد از میان اختلاف اقوال یا بررسی های دقیق محققانه، به جهت اختصار صرف نظر کرده و به ذکر قول مشهور اکتفا می‌کنیم.
- [۲]. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷.
- [۳]. شیخ صدوق، امالی، ص ۳۷، ج ۷ و عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۹۳، ج ۳.
- [۴]. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۴ و راوندی، خرائج، ج ۱، ص ۱۳۳ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۵۳.
- [۵]. رک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۵، ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۰۸ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۵۰.
- [۶]. بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.
- [۷]. ابن حجر العسقلانی، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۱، ص ۱۳۵ حضرت خدیجه با فاصله کمی حدود سه روز یا سی و پنج روز بعد از درگذشت ابوطالب وفات یافت.
- [۸]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
- [۹]. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۲۰۳.
- [۱۰]. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۳ و ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۲۱ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۷ و اعلام الوری، ج ۶۳ و سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۲۶.
- [۱۱]. الأنفال (۸): ۷۲؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۱۰ و ابوبکر عامری، بحجة المحافل، ج ۱، ص ۱۶۱.
- [۱۲]. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۶.
- [۱۳]. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۴۰.
- [۱۴]. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۸.



- [۱۵]. ر.ک: عبدالرحمان ابن الجوزی، وفاء الوفا بأحوال المصطفی، ج ۱، ص ۲۶۶.
- [۱۶]. محمدبن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام (السيرة النبویه و المغازی)، ص ۳۹۵.
- [۱۷]. ر.ک: حسین بن محمد دیار بکری، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، ج ۱، ص ۳۴۷.
- [۱۸]. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۱۹]. شیخ طوسی، مصباح المجتهدین، ص ۴۶۵.
- [۲۰]. شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۳۸.
- [۲۱]. براساس قول مشهور، کامل ابن جریر، ج ۲۰، ص ۱۴۱.
- [۲۲]. حدود ۲۰ روز قبل.
- [۲۳]. ر.ک: مغازی، ج ۱، ص ۲۶۵، ۲۴۹ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۵.
- [۲۴]. مغازی، ج ۱، ص ۲۹۰.
- [۲۵]. همان، ص ۳۱۳.
- [۲۶]. ر.ک: مغازی، ج ۲، ص ۴۷۲.
- [۲۷]. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۴.
- [۲۸]. ر.ک: اعلام الوری، ص ۱۰۰.
- [۲۹]. الأسراء (۱۷): ۲۶.
- [۳۰]. سیوطی، تفسیر در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۶۸ و کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۸ و دلائل الصدق، ج ۸، ص ۳۸ و ینابیع المودة، ص ۱۱۹.
- [۳۱]. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۳.
- [۳۲]. همان، ص ۸۵۰.
- [۳۳]. آل عمران (۳): ۶۱.
- [۳۴]. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ و مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۹۳ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۲.
- [۳۵]. مغازی، ج ۳، ص ۱۰۹۰.
- [۳۶]. همان، ج ۳، ص ۱۰۷۹ و ۱۰۸۷.
- [۳۷]. شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۹.
- [۳۸]. آل عمران (۳): ۱۴۴.
- [۳۹]. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰.
- [۴۰]. همان، ص ۴۳۹.
- [۴۱]. مقاله حاضر از درس استاد معظم آقای میرشریفی بهره گرفته است.

( )

## دفاع از ولایت

امروزه که دنیا ماشینی شده و بی هویتی و از خود بیگانگی، نسل جوان را به شدت تهدید می‌کند؛ گسترش فرهنگ فاطمی و الگو گرفتن از ابعاد مختلف زندگی حضرت زهرا(س) به خصوص شیوه تبلیغی ایشان، ضروری به نظر می‌رسد. در میان ابعاد مختلف زندگی حضرت زهرا(س)، سیره تبلیغی آن حضرت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با الگو قرار دادن این سیره تبلیغی می‌توان موفقیت زیادی در جهت ترویج دین اسلام به دست آورد.

### مقدمه

درباره حضرت زهرا(س) کتاب‌های فراوان و مقالات متعددی ارائه شده است، اما این تلاش‌ها کافی نیست و ضرورت دارد که تمامی ابعاد زندگی حضرت را مورد مطالعه قرار دهیم. یکی از مواردی که بررسی آن بسیار ضروری می‌باشد، بحث روش تبلیغ آن حضرت در دفاع از ولایت است. باید دید روش تبلیغ حضرت زهرا(س)، چگونه بوده است که همه‌آئمه: فرزندان خود را به حفظ خطبه فدکیه سفارش می‌کردند!؟

## چیستی تبلیغ

تبلیغ، به معنای رسانیدن عقاید دینی یا غیر آن‌ها با وسایل ممکنه و کشاندن افراد به راهی است که تبلیغ کننده قصد دارد. [۱]

به طور کلی تبلیغ، عبارت است از رساندن پیام به گیرنده از طریق برقراری ارتباط، به منظور ایجاد تغییر و دگرگونی در بینش، رفتار و کردار او. در تمدن امروز نیز به مجموعه ای از شگردها و شیوه های تأثیرگذار روانی و انفعالی گفته می‌شود.

تبلیغات یا پروگاندا (propaganda) از ریشه لاتین و به معنای ترویج امیال، ایجاد نظر خوب یا بد نسبت به شخص، سازمان، مذهب، عقیده و یا چیز دیگر، از طریق تحت تأثیر قراردادن افکار و عقاید مردم می‌باشد. [۲]

امام خمینی (ره) در تعریف تبلیغ می‌فرماید: «تبلیغات که همان شناساندن خوبی‌ها و تشویق به انجام آن و ترسیم بدی‌ها و نشان دادن راه‌گریز از آن است، از اصول بسیار مهم اسلام عزیز است». [۳]

مقام معظم رهبری نیز در تعریف این مقوله می‌فرماید: «تبلیغ در اسلام، به معنای رساندن حقایق و معارف اسلامی و دعوت و تشویق مردم به رعایت و اطاعت از فرامین الهی و تأسی به سیره انبیا و ائمه اطهار؛ به کار رفته است. آنچه ما به آن اعتقاد داریم، معنای واقعی تبلیغ است؛ یعنی رسانیدن حقایق و واقعیت‌ها به گوش مردم جهان است». [۴]

همان‌طور که از تعریف واژه تبلیغ مشخص است، هر انسانی برای هدف و مقصد خاص خود روشی به کار می‌گیرد تا بتواند به هدفش جامه عمل بپوشاند. برای تبلیغ موفق، مبلغان و اهل فن دست‌ور العمل‌هایی ارائه داده‌اند تا افراد بهتر بتوانند منظور خود را به مخاطبین تفهیم نمایند. از جمله شرایطی که به موفقیت مبلغ کمک می‌کند و ائمه اطهار؛ نیز به آن سفارش نموده‌اند، «آغاز کلام با بسم الله، استناد به قرآن، استناد به سنت، استفاده از تمثیل، استفاده از تاریخ، [۵] سخن گفتن از روی علم، [۶] در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، [۷] رسا و قابل فهم بودن کلام مبلغ، [۸] داشتن فصاحت و بلاغت [۹] و درک استعدادها [۱۰] و بسیاری از سفارشات است که به طور قطع می‌تواند مانند چراغی؛ راه مبلغین اسلام را روشن نماید.

نیم نگاهی خطبه فدکیه حضرت فاطمه زهرا(س)، بیانگر آن است که آن بانوی بزرگوار مانند پدر بزرگوارشان تمام شرایط یک مبلغ موفق را رعایت نمود که خطبه حضرت این گونه جاودانه شد، آن گونه که ائمه هدی: به فرزندان خود دستور می دادند آن را حفظ کنند.

### تدابیر حضرت زهرا(س) در حمایت از ولایت

۱.

برای یک حرکت انقلابی که تأثیری ماندگار در تاریخ داشته باشد، انتخاب مکان مناسبی که برای مردم دارای اهمیت باشد، بسیار مهم است. حضرت زهرا(س) که در دامان نبوت پرورش یافته بود، به این مطلب کاملاً آگاه بود؛ از این رو مسجد پیامبر(ص) را برای شروع حرکت انقلابی خود آغاز نمود. مسجد پیامبر(ص) در آن روز مناسب ترین نقطه، برای یک حرکت حق طلبانه و مرکز بزرگ اسلامی و جایگاه گردآمدن مردم بود. [۱۱]

۲.

برای تأثیرگذاری سخن بر مخاطب، زمان نیز باید مناسب باشد. اگر مخاطب آمادگی شنیدن نداشته باشد، سخنرانی بی فایده خواهد بود. حضرت زهرا(س) نیز به خوبی به این موضوع واقف و زمانی که مسجد پیامبر(ص) آکنده از توده های مختلف مردم اعم سران مهاجر و انصار بود، در آنجا حضور پیدا کرد. [۱۲]

۳.

آن بانوی فرزانه به تنهایی به سوی مسجد پیامبر(ص) حرکت نکرد؛ بلکه تدبیری اندیشید که گروهی از بانوان آگاه، برجسته، آزادی خواه و مخالف بیداد، به همراه او حرکت کردند و آن بزرگ پرچم دار آزادی و آزادگی در حلقه آنان باشکوه و عظمت وصف ناپذیر که نشانگر راهپیمایی اعتراض آمیز بانوان آزادی خواه و نواندیش و مخالف چرخش واپسگرایانه «سقیفه» بود، قرار گرفت. [۱۳]

۴.

از عبدالله بن حسن نقل است: وقتی ابوبکر و عمر برای منع حضرت زهرا(س) از دستیابی به فدک همدست شدند، حضرت از آن جریان مطلع شد؛ سپس مقنعه بر سرکشیده و پارچه ای بر سر انداخت و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به سوی مجلس ابوبکر حرکت فرمود و باکمال طمأنینه و آرامش و همچون رسول خدا ۶ راه می رفت. چون وارد مسجد شد، ابوبکر با گروهی از جماعت مهاجر و انصار نشسته بودند. پس پرده ای زدند و آن حضرت در پشت آن پرده جلوس فرمود. [۱۴] ناله ای جانسوز کشید و این ناله همگان را به خروش آورد. صدای شیون از مردم بلند شد، به گونه ای که مسجد را به لرزه انداخت. قدری مکث کرد تا مردم آرام شدند، آن گاه روی سخن به ابوبکر کرده و خطبه ایراد نمود. [۱۵]

۵.

مهم ترین و صریح ترین اصل تبلیغی حضرت فاطمه(س)، موضع گیری ایشان در دفاع از ولایت و امامت حضرت علی(س) بود. خطبه حماسی و پرشوری را که حضرت، در مسجد رسول خدا(ص) در اجتماع مهاجر و انصار ایراد فرمود و به خطبه فدکیه شهرت یافت، می توان یک دوره معارف اسلامی دانست که اهل بیت: در طول تاریخ به این خطبه توجه خاص داشتند و آن را به فرزندان خود تعلیم می دادند. [۱۶]

علامه شرف الدین می گوید: «اهمیت این خطبه چنان است که اهل بیت: فرزندان خویش را ملزم به حفظ آن می نمودند، آن گونه که آن ها را به حفظ قرآن دستور می دادند. این خطبه شاهدگویایی بر احتجاج به امامت امام علی(ع) می باشد». [۱۷]

۶.

حضرت زهرا(س) در مبارزه ای که علیه خلیفه آغاز نموده بود، از هیچ تلاشی در حمایت از حریم ولایت و امامت دریغ ننمود و از راه های مختلف به مبارزه خویش ادامه داد.

حضرت هیچ گاه به سخنان و موضع گیری های خود در دفاع از امام علی(ع)، رنگ عاطفی نداده است و در هیچ جایی از سخنان حضرت این نکته را نمی توان یافت که حضرت از امام علی(ع) به این جهت که همسرش بود، دفاع نموده باشد؛ بلکه ایشان امام علی(ع) را مولا و رهبر خود می دانست و از شایستگی های امام سخن به میان می آورد.

حضرت زهرا(ع)، در ادامه مبارزات سیاسی خویش در دفاع از حریم امامت و ولایت حضرت علی(ع) و برای اتمام حجت تصمیم گرفت به خانه های انصار برود و برای امام بیعت بگیرد.

ابن قتیبه می نویسد: «حضرت علی(ع)، شب ها حضرت زهرا(س) را بر چهارپایی سوار می کرد و به خانه های انصار می برد و از آنان یاری می طلبید. آنان در جواب می گفتند: «ای دختر رسول خدا(ص)! کار از کار گذشته است و ما با این مرد (ابی بکر) بیعت نموده ایم. اگر همسر و پسر عموی تو پیش از این مرد نزد ما می آمد و از ما بیعت می خواست، ما کسی غیر او را انتخاب نمی کردیم». امام علی(ع) در جواب آنان می فرمود: «آیا من پیکر رسول خدا(ص) را در خانه اش روی زمین می گذاشتم و دفن نکرده به دنبال حکومت، به نزاع و دعوا برمی خاستم؟». حضرت صدیقه طاهره(س)، در تأیید امام(ع) می فرمود: «ابوالحسن کاری غیر از آنچه سزاوار و مناسب او بود، انجام نداد. آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خداست و خداوند از آنان بازخواست خواهد نمود». [۱۸]

حضرت زهرا(س)، با صراحت اعلام داشت که پدرم، در غدیر خم علی(س) را به عنوان خلیفه و جانشینش معرفی نمود و امروز که بیعت با ابو بکر را بهانه قرار می دهید، عذر بدتر از گناه می باشد و هرگز از شما پذیرفته نیست. همچنان که وقتی حضرت زهرا(س)، در سخنان خویش در مسجد رسول خدا(س) حاضران را مورد خطاب قرار داد و شرایط موجود در جامعه را که به نوعی از غضب فدک آغاز شده و با غضب خلافت و ولایت امام علی(ع)، به انحرافی بزرگ و سنگین در جامعه اسلامی پس از رحلت رسول خدا(ص) تبدیل شده بود، به زیر سؤال برد و به آنان فرمود: «ای گروه مردان جوان، ای بازوان اسلام! این چشم پوشی چیست که در حق من روا می دارید؟

چرا چنین خواب و بی خبری نسبت به ستمی که بر من وارد شده، از خود نشان می‌دهید؟... شما توان آن را دارید که خواسته ام را برآورده سازید و آنچه در نظر دارم، انجام دهید.... ای وای، ای فرزندان قبیله! آیا میراث پدرم به یغما رود، در حالی که شما مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید؟ آغاز و فرجام کار به شما برمی‌گردد و زمام امور در دست شما می‌باشد. شما هر نوع توان حمایت از من دارید. اینک چرا فریاد ستمدیده را می‌شنوید و پاسخ نمی‌گویید و به داد او نمی‌رسید؟ شما که به جنگجویی معروف بودید و به خیر و صلاح مشهور هستید».[۱۹]

باید توجه کرد که چه چیز پس از درگذشت رسول خدا(ص) در جامعه اسلامی به وجود آمد که تنها یادگار رسول خدا(ص) این گونه فریاد برآورد و از انحرافی که در جامعه اسلامی به وجود آمده بود، هشدار داد، آن را مخالف قرآن دانست و مردم را به بازگشت به اسلام اصیل و سنت ناب نبوی فرا خواند.

#### ۷

حضرت زهرا(س) در ادامه مبارزات خویش علیه خلیفه و به حمایت از امام علی(ع)، این بار از طریق حزن و اندوه علیه وضعیت موجود قیام کرد و از این طریق اهداف خویش را دنبال نمود تا شاید با ناله های جانگناه خویش روح و احساس مرده امت اسلامی را جان تازه بخشد و وجدان خفته آنان را بیدار سازد. او آنچنان ناله از دل برمی‌کشید و اشک می‌ریخت که او را یکی از بکائین (بسیارگریه کنندگان) شمرده اند.[۲۰]

مهم ترین چیزی که روح حساس و غیور بانوی بزرگ اسلام را ناراحت می‌ساخت، این بود که می‌دید ملت جوان اسلام از مسیر حقیقی و طریق مستقیم دیانت منحرف شده و در راهی افتاده است که پراکندگی و بدبختی از نتایج حتمی آن می‌باشد. ایشان پیشرفت های سریع اسلام را دیده بود و انتظار داشت که به همان رویه پیشرفت کند و در مدت کوتاهی کفر و بت پرستی را از بین ببرد و دستگاه ظلم و بیدادگری را برچیند، ولی با غصب خلافت، [۲۱] پیشرفت و شکوفایی امت پیامبر(ص) متوقف شد.

حضرت زهرا(س) آن چنان گریه می‌کرد که مردم مدینه به امام علی(ع)

شکایت کردند و گفتند: «گریه ها و ناله های زهرا(س) آرامش را از ما سلب نموده است» و پیام دادند که امام علی(ع) او را از گریه باز دارد و یا در طول شبانه روز یک نوبت گریه کند.

امام علی(ع) پیام مردم را به حضرت زهرا(س) رساند، [۲۲] ولی آن حضرت فرمود: «من به زودی از جمع اینان خواهم رفت. سوگند به خدا! به ناله هایم ادامه خواهم داد تا به پدرم ملحق گردم». [۲۳]

تاریخ نشان نداده است که گریه های زهرا(س) باعث آزار و اذیت چه کسانی شده است، ولی به یقین باعث آزار آنانی که خلافت و ولایت را غصب نموده بودند، شده بود؛ زیرا آنان بودند که نمی توانستند حرکات آن حضرت را تحمل کنند، به ویژه اینکه حضرت زهرا(س) دست به افشگری می زد. سید جعفر عاملی می نویسد: «حضور فاطمه(س) در چند متری مسجد رسول خدا(ص) هیئت حاکمه را زجر می داد، به این جهت حاکمان او را از گریه منع کردند». [۲۴]

محمودبن لبید می گوید: «حضرت زهرا(س) پس از رحلت رسول خدا(ص)، بر مزار عمویش حضرت حمزه می آمد و گریه می کرد. در یکی از روزها گذرم به مزار شهیدای احد افتاد، فاطمه(س) را دیدم که به شدت گریه می کرد. صبر کردم تا آرام گیرد. جلو رفتم و بعد از سلام عرض نمودم: بانوی من گریه های شما رگ های قلبم را پاره می سازد.... سپس گفتم: بانوی من دوست دارم مسأله ای را از شما سؤال نمایم. فرمود: بپرس. گفتم: آیا رسول خدا(ص) در زمان حیاتش بر امامت امام علی(ع) تصریح نموده بودند؟

فرمود: و اعجابا! آیا داستان غدیر خم را فراموش نموده اید؟ عرض کردم: غدیر خم را می دانم، ولی می خواهم بدانم رسول خدا(ص) به شما در این باره چه فرموده است؟ فرمود: خداوند گواه است که رسول خدا(ع) به من فرمود، بعد از من، علی(ع) رهبر و امام شما و پس از او، دو فرزندش حسن(ع) و حسین(ع) و نه تن از صلب حسین(ع) امام و رهبر شما می باشند و اگر از آنان پیروی نمایید، هدایت می شوید و اگر با آنان مخالفت ورزید، دامنه اختلاف تا روز قیامت در بین شما خواهد بود.



سپس فرمود: به خدا سوگند! اگر می‌گذاشتند که حق بر محور خود بچرخد و آن را برای اهلس باقی می‌گذاشتند و از خاندان رسول خدا(ص) پیروی می‌کردند، هیچ‌گاه دو نفر درباره خدا با یکدیگر مخالفت نمی‌کردند. آیندگان از گذشتگان آن را به ارث می‌بردند و گذشتگان برای آیندگان خود می‌گذاشتند تا اینکه قائم ماکه نهمین فرزند حسین(ع) است، قیام کند. اما اینان کسانی را که خداوند مؤخر دانسته، مقدم داشته و آن که را خداوند پیشوا قرار داده، کنار زده اند. اینان بعد از رسول خدا(ص) بر طبق هوا و هوس و افکار خود عمل کردند، نفرین بر آنان». [۲۵]

### بیت الاحزان

بیرون کشاندن حضرت فاطمه(س) از خانه اش به بیت الاحزان، نه تنها به نفع خلیفه و دستیارانش تمام نشد؛ بلکه باعث وبال حکومت گردید. آن‌ها می‌خواستند حضرت زهرا(س) را از مسجد رسول خدا(ص) که محل تجمع مردم بود، دور سازند؛ ولی با این کار سند دیگری بر مظلومیت حضرت زهرا(س) افزودند؛ زیرا مردم می‌دیدند که عده ای که خود را از پیروان آنان می‌دانند و به نبوت پدرش اعتراف دارند، ظلم و ستمگری شان به جایی رسیده است که نزدیک ترین مردم به رسول خدا(ص) یعنی دخترش را که عواطف زنانه خود را دارد، در فشار قرار دادند و او را از اظهار حزن و اندوه در فراق پدرش باز داشتند که مبادا حضرت زهرا(س) از ظلمی که بر او روا داشته اند، با صدای بلند سخن بگوید. [۲۶] ولی صدیقه طاهره(س) به رغم هیئت حاکمه، به اعتراض خویش در قالب حزن و اندوه ادامه داد و از خانه اش به بقیع در زیر درختچه ای مأوی گزید. هنگامی که آن درخت را قطع نمودند، امام علی(ع) سایبانی به نام بیت الاحزان ساخت و حضرت زهرا(س) در آنجا قرار گرفت. [۲۷]

۸. ()

حضرت صدیقه طاهره(س) همچنان به تبلیغات خود ادامه داد. او از هر فرصت برای بازگرداندن امامت و ولایت به جایگاه اصلی و واقعی آن تلاش نمود تا اینکه بر اثر دردها و رنج های جسمی و روحی که بر او وارد آمده

بود، بیمار گردید و در بستر افتاد؛ در عین حال دست از مبارزه برنداشت. وقتی خبر بیماری حضرت زهرا(س) به گوش زنان مدینه رسید، به عیادت آن حضرت آمدند.

سید کاظم قزوینی می نویسد: «به درستی روشن نیست که انگیزه زنان مدینه از عیادت زهرا(س) چه بوده است؟ آیا با اشاره مردان خویش به عیادت حضرت زهرا(س) آمده بودند؟ یا از ظلمی که بر دختر رسول خدا(ص) شده بود، ناراحت بودند و آمده بودند تا دردهای دل خویش را تسکین دهند؟ و یا فضای سیاسی آن‌ها را وادار ساخته بود که میان حضرت زهرا(س) و هیئت حاکم ارتباط به وجود آورند؟» [۲۸]

حضرت زهرا(س) از فرصت به دست آمده استفاده نموده به افشگری پرداخت و در حالی که بیمار بود، خطبه غرایی ایراد نمودند. این خطبه از بهترین موضع گیری های آن حضرت در دفاع از حریم ولایت و امامت می باشد که حضرت اهداف و آرمان سیاسی خویش را نسبت به آینده امت پس از رسول خدا(ص) بیان داشت. تاریخ نویسان شیعه و اهل سنت این خطبه را از آن حضرت روایت نموده اند. [۲۹]

سوید بن غفله می گوید: «چون حضرت زهرا(س) در بستر بیماری قرار گرفته بود، زنان مهاجر و انصار به عیادت او آمدند و از بیماری حضرت سؤال کردند. آن حضرت اعتراض خویش را از وضعیت موجود این گونه ابراز داشت: «به خدا سوگند! شب را به صبح رساندم، در حالی که از دنیای شما کراهت دارم و بیزارم. بر مردان شما خمشانکم. آنان را پس از اینکه امتحان نمودم، به دور انداختم؛ پس چه زشت است کنندی و سستی پس از تیزی و چه بد است، بازی پس از جدیت» [۳۰].

بنابراین آنچه از مشی سیاسی حضرت زهرا(س) و با توجه به شرایط آن روز جامعه اسلامی می توان برداشت نمود، به این شرح است:

۱. حضرت نقش آنان را در وضعیت موجود گوشزد نمود؛ زیرا آنان به گونه ای خویش را بی تقصیر می دانستند و اظهار می کردند که اگر امام علی(ع) پیش از ابوبکر به سراغ آنان می آمد، با او بیعت می نمودند. [۳۱]
۲. حضرت به نقش تعیین کننده توده ها در صلاح و فساد دولت ها اشاره

نمود و بیان داشت، اینکه امروز امامت و رهبری به وسیله عده ای از مسیر خودش خارج و به انحراف کشیده شده است، مردم نیز در آن سهیم هستند. ۳. بازگشت به جایگاه حقیقی و واقعی آن، نیازمند یاری و تلاش مردم می باشد و تا مردم نخواهند، وضعیت موجود ادامه خواهد داشت. حضرت در این سخنان به نکات مهم سیاسی اشاره نمود و دیدگاه خویش را نسبت به آنان بیان کرد. جالب اینکه حضرت با این، سخنان و مطالب پیشین خود را که در مسجد رسول خدا(ص) ایراد کرده بود، تکمیل نمود. [۳۲]

- [۱]. لغت نامه دهخدا، ج ۱۳، ص ۳۴۳.
- [۲]. رازقی، احمد، اهمیت و ضرورت تبلیغات، ص ۱۵.
- [۳]. حیدری، احمد رضا، خلاصه مقالات تبلیغ و تبلیغات، ص ۹.
- [۴]. اهمیت و ضرورت تبلیغات، ص ۱۶.
- [۵]. واسعی، سید علی رضا و دیانی، محمد شمس الدین، درآمدی بر روش های تبلیغی ائمه:، ص ۱۵۱-۱۴۵.
- [۶]. همان، ص ۱۶۶.
- [۷]. همان، ص ۲۲۹.
- [۸]. همان، ص ۲۷۴.
- [۹]. صادقی اردستانی، احمد، روش های تبلیغ و سخنرانی، ص ۲۲.
- [۱۰]. همان، ص ۲۱۷.
- [۱۱]. کریمی فریدنی، علی، منشور دادخواهی، ص ۴۲.
- [۱۲]. همان.
- [۱۳]. همان.
- [۱۴]. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۶، مترجم: بهزاد جعفری.
- [۱۵]. الهامی، داوود، الطرایف، ص ۴۱۰.
- [۱۶]. الشریف المرتضی، الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۷۱.
- [۱۷]. موسوی عاملی، عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، ص ۴۱۰.
- [۱۸]. دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳.
- [۱۹]. احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۷.
- [۲۰]. صدوق، خصال، ص ۲۷۳.
- [۲۱]. امینی، ابراهیم، بانوی نمونه اسلام، ص ۱۸۷.
- [۲۲]. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۷۳ و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۲۴.
- [۲۳]. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.
- [۲۴]. عاملی، سیدجعفر، رنج های حضرت زهرا، مترجم: محمد سپهری، ص ۳۰۹.
- [۲۵]. ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۵۰.
- [۲۶]. رنج های حضرت زهرا، ج ۳، ص ۳۰۹.
- [۲۷]. عبدالحسین، شرف الدین، النص الاجتهاد، ص ۲۳۴.
- [۲۸]. قزوینی، محمدکاظم، فاطمه‌الزهره، ص ۴۴۱.
- [۲۹]. ابن طیفور، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۱۹ و اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱۹.
- [۳۰]. احتجاج، ج ۱، ص ۲۴۹.
- [۳۱]. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸.
- [۳۲]. رک: احتجاج، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۵۰، مترجم: بهداد جعفری.



( )

( )

## اشاره

موقعیت ممتاز و بسیار خوب حضرت فاطمه زهرا(س) این فرصت را به او داد تا معارف اسلامی را بدون واسطه از پدر بزرگوارش در سینه خود جای دهد. آن معارفی که جز او و فرزندانش کسی دیگر به عمق آن نرسیده است. اگر بخواهیم آنچه را که در سینه خود از فرمایشات پیامبر جای داده بنویسیم، بدون شک هیچ نویسنده ای یارای نوشتن آن‌ها را نخواهد داشت. از فاطمه زهرا(س) علی رغم مشکلاتی که در بین داشته، مطالب متنوع و گوناگونی به روایت از پیامبر(ص) رسیده است که از لابه لای آن احادیث به یادگار مانده مطالبی اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و تفسیری (از قبیل احترام به همسر، رعایت همسایگان و مطالب دیگر پیرامون فضائل علی(ع) و شیعیان و پیروان آن حضرت و برخی پیشگویی‌ها و دعاها و زمان استجابت دعا و غیر آن) رسیده است.

آری واقعاً جای تأسف است که از این گوهر ناشناخته بعد از پیامبر اکرم(ص) هیچ استفاده نکردند! و چه مسائل مهم و چه مشکلاتی که فاطمه(س) می‌توانست برای زنان جامعه اسلامی، برای تمام دوران‌ها بیان و حل کند

و چه درس های زیبا و شیرینی را نسبت به راه و روش زندگی برای زنان بگوید. اما صد حیف که همه آن ها ناگفته ماند و تمام آن مطالب شیوا و دلنشین در سینه مجروح و پرغم و غصه زهرا(س) بماند و همراه آن بانوی عالمه محدّثه تا ابد دفن گردید!

### فاطمه (س)، مخزن اسرار پیامبر (ص)

حارثه بن قدامة از سلمان، از عمار، از فاطمه (س) مطلبی را نقل می کند که نشان دهنده این است که سینه زهرا(س) دربردارنده چه علوم و اسراری از پدرش رسول الله (ص) بود که امیرمؤمنان (ع) را به عجب و حیرت درآورده بود. روایت است که روزی عمار به سلمان فارسی گفت: آیا چیز عجیبی را از فاطمه (س) برایت نقل کنم؟

سلمان گوید، گفتیم: آری، نقل کن ای عمار! وی گفت: روزی علی (ع) را دیدم که بر فاطمه (س) وارد شد. تا چشم حضرت فاطمه به امام علی افتاد، فریاد زد: علی جان! نزدیک شو تا در باره آنچه که گذشته و آنچه که خواهد شد و آنچه که اتفاق می افتد تا روز قیامت، برایت بگویم.

عمار گوید: دیدم که امیرمؤمنان (ع) آرام آرام به عقب برگشت و من هم به برگشت علی (ع) به عقب برگشتم. آن حضرت آمده تا بر پیامبر (ص) وارد شد. پیامبر اکرم فرمود: یا ابالحسن! پیش بیا. همین که در محضر پیامبر (ص) نشست، فرمود: تو مرا خبر می دهی یا من تو را خبر دهم؟ عرض کرد: شنیدن از شما بهتر است، ای رسول خدا!

حضرت فرمود: گویا پیش فاطمه رفتی و به تو چنین و چنان گفت و همان دم برگشتی.

علی (ع) فرمود: آیا نور فاطمه از نور ما است؟

پیامبر (ص) فرمود: آیا نمی دانی؟

پس علی (ع) به سجده افتاده، خدا را شکر نمود.

عمار گوید: پس امیرمؤمنان (ع) از محضر پیامبر (ص) خارج و نزد فاطمه زهرا رفت و من همراهش وارد شدم.

فاطمه (س) فرمود: گویا خدمت پدرم رفتی و آنچه را که به تو گفته بودم،

به عرضش رساندی.

فرمود: آری، فاطمه جان!

فاطمه (س) فرمود: بدان ای ابالحسن! خداوند نور مرا خلق کرد، در حالی که او را تسبیح می‌گفت و این نور را بر درختی از درختان بهشت سپرد و این درخت بر اثر نور من، نورافشانی می‌کرد تا این که پدرم - «وقت معراج» - وارد بهشت شد؛ خداوند همان وقت بر دل پدرم انداخت که میوه ای از آن درخت بچیند و تناول کند. سپس این نور را به مادرم خدیجه سپرد که مرا به دنیا آورد و من از همان نور می‌باشم...۱

### اهتمام فاطمه به احادیث نبوی

شقیق بن سلمه از ابن مسعود نقل کرده که: مردی به حضور فاطمه (س) رسید و گفت: ای دختر رسول خدا! آیا از پیامبر (ص) چیزی نزد شما مانده است که به من عطا کنید؟

حضرت به خدمتکار خود فرمود: آن جریده. شاخه نخل. را بیاور.

خدمتکار به جست و جو پرداخت ولی آن را پیدا نکرد. فاطمه (س) فرمود:

وای بر تو، آن جریده نزد من مساوی است با حسن و حسین!

خدمتکار پس از برگشتن بسیار، آن را پیدا کرد و به خدمت فاطمه (س) آورد و معلوم شد، موقع جاروب کردن، آن را هم در ظرف خاکروبه انداخته است. در این جریده چنین نوشته بود: حضرت محمد (ص) فرمود:

«از مؤمنین نیست کسی که همسایه از آزارش در امان نباشد. هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را آزار نمی‌دهد. هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید حرف خوب بگوید و گرنه ساکت باشد. خدای متعال اهل خیر و بردبار و عقیف را دوست می‌دارد و شخص بد زبان و سست و لجوج را دشمن می‌دارد. حیا از ایمان است و صاحب ایمان در بهشت است و فحش از زشت‌گفتاری و زشت‌گفتار هم در آتش است.»<sup>۲</sup>

### چرا از فاطمه (س) احادیث اندکی برجای مانده؟

ممکن است چند جهت داشته باشد:

۱. یکی این که ایشان نمی توانسته همانند سایر معصومین علیهم السلام آزادانه به نقل حدیث بپردازد؛ از این رو احادیث نقل شده از ایشان کم می باشد. ولی این احتمال به دو جهت صحیح نیست. زیرا اولاً: راویان مرد از او روایت کرده اند و ثانیاً: مگر راوی فقط به مرد منحصر بوده، مگر زنان حق روایت نداشتند؟

۲. علت دیگر همان ظلم آشکاری است که پس از پیامبر (ص) به اهل بیت آن حضرت شد و این، بزرگ ترین مانع از نشر و گسترش احادیث اهل بیت علیهم السلام. به خصوص فاطمه زهرا (س). بود؛ به گونه ای که کسانی هم که از او روایت شنیده بودند، به خاطر ترس و وحشتی که حاکم بود، دست از نقل آن ها برداشته و در سینه ها پنهان کردند. ابوهریره در این رابطه می گوید:  
تا زمانی که عمر زنده بود، ما جرأت نداشتیم یک حدیث از پیامبر اکرم نقل کنیم. ۳.

۳. ممکن است علت دیگرش، این بوده باشد که چون بسیاری از این احادیث در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به ویژه علی بن ابی طالب (ع) بوده، آن ها را شنیدند اما از روی دشمنی و کینه با اهل بیت و علی علیهم السلام از ذکر آن ها خودداری کردند.

### راویان حدیث از فاطمه (س)

علاوه بر روایت امام علی، امام حسن، امام حسین، حضرت زینب و ام کلثوم علیهم السلام از حضرت فاطمه (س)، عدّه قابل توجهی از یاران پیامبر (ص) از حضرتش روایت نقل کرده اند؛ از قبیل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، جابر بن عبدالله انصاری، ابن مسعود، یحیی بن جعد، حکم بن ابی نعیم، عمرو بن الشرید، حذیفه بن الیمان، ربیع بن حراش، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابن ابی ملیکه، ابویوب انصاری، ابوهریره، بشیر بن زید، سهل بن سعد انصاری، شیب بن ابی رافع، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، عوانة بن الحکم، قاسم بن ابی سعید الخدری، هشام بن محمد، زینب بنت ابی رافع، عایشه، ام سلمه، اسماء بنت عمیس، سلمی ام رافع و غیر این ها، که می توان به روایات آن ها در



کتابهای دلائل الامامه و بشاره المصطفی، امالی شیخ طوسی، کفایه الاثر، مسند فاطمه و صدها کتاب دیگر دست یافت.

### گلایه ای از مسند نویسان و احمد بن حنبل

با توجه به عدد قابل توجه راویان از حضرت زهرا(س)، این گلایه را از همه مسند نویسان، بالاخص احمد بن حنبل داریم، چراکه آن‌ها اگرچه از طرفی خدمت کرده اند، اما از سوی دیگر نسبت به دختر پیامبر خدا بی توجهی نشان داده اند!

اما سخنی که با احمد داریم، این است که اگر ما به جلد ششم مسند نگاه می‌کنیم، خواهیم دید که وی از عایشه در حدود دویست و پنجاه و سه صفحه حدیث نقل کرده ولی از حضرت فاطمه(س) حدود یک صفحه و نیم و جمعاً ده حدیث نقل می‌کند که حدیث اول و دوم و هشتم به یک مضمون بوده، با این تفاوت که یکی مجمل و دیگری با تفصیل بیشتری آورده شده است.

حال سؤال ما این است که آیا عایشه تا موقع رحلت رسول خدا(ص) بیشتر نزد آن حضرت بوده یا فاطمه؟ مگر حضرت زهرا(س) به قول مورخان سنی مذهب، پنج سال قبل از بعثت پیامبر به دنیا نیامده است؟ ۴ و آیا مگر همسری عایشه با رسول خدا در مدینه صورت نگرفته است؟ با این بیان، اگر ده سال حضور در مدینه را از زندگی فاطمه(س) کم کنیم که یقیناً بیشترین احادیث مربوط به همین دوران است. حداقل هجده سال فاطمه(س) در کنار پدر بوده است.

آیا در این هجده سال، سالی یک حدیث هم فاطمه از پدرش، روایت نکرده که حداقل هجده روایت از دوران مکه برای فاطمه(س) از پیامبر(ص) نقل کنید؟

و اگر حضور ده ساله پیامبر را در مدینه حساب کنیم، آیا سن حضور و درک محضر فاطمه(س) بیشتر می‌شود یا عایشه؟  
آیا ملاقات پیامبر و سخن گفتن وی با دخترش فاطمه بیشتر بوده یا با زن های خود؟

آیا ملاقات پیامبر با فاطمه بیشتر بوده یا با عایشه که از هر نه شب، یک شب نزد او بوده است؟

اگر پیامبر(ص) تمام کارهای خود را تعطیل می‌کرد و همیشه در مدینه حضور مستمر داشت؛ باز هم عایشه نمی‌توانست این همه حدیث از او نقل کند، در حالی که پیامبر اکرم جنگها و غزوات داشته، همچنین سه سفر به خانه خدا داشته و اعتکاف و ده‌ها مشغله دیگر به عهده پیامبر بوده است. پس از کجا چنین فرصتی پیدا شده بود که عایشه نسبت به دیگر زنان و برخی صحابه و حتی حضرت فاطمه(س) این همه حدیث از حضرت شنیده باشد؟!

از نویسندگان مسند احمد باید پرسید: مگر فاطمه(س) به خانه شوهر نرفته، مگر پیامبر(ص) با وی در این خصوص گفت و گو نداشته، مگر آن حضرت به خانه دخترش و بالعکس رفت و آمد نداشته اند؟ آیا به هنگام ملاقات، کاملاً سکوت می‌کردند و هیچ سخنی رد و بدل نمی‌شد؟ در این نه سال، فاطمه فقط نه یا ده روایت از پدرش نقل کرده؟ آیا چنین چیزی معقول است؟ آیا به هنگام میلاد امام حسن و امام حسین و حضرت زینب کبری، پیامبر اکرم جهت تبریک به خانه زهرا(س) نرفته و چیزی فرموده که وی آن‌ها را ضبط کند؟ و آیا به هنگام رحلت و در روزهای بیماری پیامبر اکرم، حضرت زهرا(س) به عیادت او نرفته و از حضرتش مطلبی نقل نکرده است؟ آیا این‌ها باور کردنی است و از یک عالم حدیث شناس پذیرفتنی است؟!

### مسند است یا کتاب فضایل؟

اما سیوطی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) که مسندی برای حضرت فاطمه نوشته، خواننده در ابتدا فکر می‌کند که وی دویست و هشتاد و چهار حدیث از احادیثی را که فاطمه(س) نقل فرموده، در این کتاب آورده است. اما بعد معلوم می‌شود که چنین نیست؛ زیرا اولاً از نامگذاری کتاب مشخص است که مؤلف بین روایاتی که فاطمه نقل کرده و بین روایاتی که در فضل و مقام فاطمه(س) نقل شده، جمع کرده است و لذا نام کتاب خود را «مسند فاطمة الزهرا و ما ورد فی فضلها» نامیده است.

و ثانیاً از دویست و هشتاد و چهار حدیثی که محقق کتاب طبق شماره‌گذاری نقل کرده، فقط سی و چهار حدیث را فاطمه (س) نقل کرده است که دو حدیث از آن‌ها مشترک است؛ یکی با علی (ع) و دیگری با علی (ع) و ابوهیره. و با این بیان، به نظر می‌رسد اگر نام کتاب را «احادیث فی فضل فاطمه» می‌گذاشت؛ بهتر بود. زیرا چیزی که در آن بسیار کم به چشم می‌خورد، مسند فاطمه است.

و ثالثاً از سی و چهار حدیث یاد شده، دوتای آن، سه بار و هفت تای آن، دوبار تکرارگشته است که با حذف احادیث مکرر، فقط بیست و سه حدیث باقی می‌ماند. و بقیه احادیث منقوله جزیک حدیث که از جزاحی محقق کتاب سالم مانده، به نظر آقای فواز احمد زمرلی، محقق کتاب، یا ضعیف هستند و یا مجهول و یا مرفوع و یا مرسل و بالاخره برای هر کدام یک عیبی تراشیده که در نتیجه به نظر ایشان از فاطمه زهرا هیچ حدیث صحیحی از پدرش نرسیده است. آیا بی انصافی بیش از این قابل تصور است؟

### **گسترش فرهنگ کوثر به وسیله معصومین علیهم السلام**

گرچه دشمنان اهل بیت دست به تلاش وسیع و گسترده ای زدند تا جلوی گسترش فرهنگ کوثر را بگیرند، به طوری که متأسفانه در برخی زمینه‌ها موفق گردیده و در برخی کتابهای حدیثی، اثر خود را گذارده است؛ اما امامان معصوم علیهم السلام با جدیت تمام، تا حدودی توانستند مانع این کار شوند. از این رو مشاهده می‌کنیم که مطالب فراوانی از زبان حضرت فاطمه به وسیله هریک از آن‌ها به دست ما رسیده است و آنچه را که دشمن در پی از بین بردن یا تضعیف آن‌ها بود، اهل بیت علیهم السلام احیاء کرده اند و مطالب گوناگونی از قبیل مناقب، فضایل، روش زندگی، سیره فاطمه (س) و رابطه اش با رسول خدا (ص) و ده‌ها موضوع دیگر را به عنوان میراث اصیل فاطمه (س) برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند، که در کتاب‌ها و منابع دست اول شیعه، فراوان به چشم می‌خورد و فاطمه (س) را باید از نگاه امامان معصومدید و از اندیشه‌های والایش بهره برد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸، به نقل از عیون المعجزات.
  ۲. اخلاق حضرت فاطمه (س)، ص ۵۸؛ مسند فاطمة الزهراء، ص ۵۸۵؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۲۹ و دلائل الامامة، ص ۱.
  ۳. الغدير، ج ۶، ص ۴۰۲۹۵. ذخائر العقبی، ص ۵۰۵۳. بنا به قول کلبی که فاطمه در سنّ سی و پنج سالگی از دنیا رفته، حدود بیست و پنج سال در مکه در خدمت پدر بوده است. (همان، ص ۵۲).
- .....  
مجله فرهنگ کوثر تابستان ۱۳۸۱، شماره ۵۴

( )

قرآن کریم عمل به دو اصل حیاتی امر به معروف و نهی از منکر را از ویژگی های اهل ایمان می داند و در این باره می فرماید: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) [۱]؛ مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند. آنان همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

نکته مهم در این آیه، اشاره به نقش زنان در عرصه امر به معروف و نهی از منکر است که خداوند متعال به صراحت بیان می دارد زنان نیز همانند مردان باید به ترویج ارزش های الهی بپردازند و در عرصه امر به معروف و نهی از منکر پیش قدم باشند؛ چراکه این دو فرضیه، از تمام برنامه های اسلام حتی جهاد در راه خدا افضل و بالاتر و مهم تر است. علی (ع) می فرماید:

و ما اعمال البرکلهما و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفثته فی بحر لجمی؛ [۲] تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خداوند، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همانند قطره ای در دریاست.

این دو اصل، محافظ و پاسبان تمام اعمال نیک است. اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد، بهترین اعمال نیک به فراموشی سپرده شده و بقیه احکام خدا نیز عملی نخواهد شد. به این جهت امام باقر (ع) در مورد فلسفه این دو اصل می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو فرضیه

مهم و بزرگ الهی هستند که به وسیله آن دو، سایر واجبات الهی اقامه می‌شوند، راه‌ها امن می‌گردد، کسب و کار مردم حلال، حقوق افراد تأمین، سرزمین‌ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و استواری تمام کارها، به عملی شدن این دو اصل بستگی دارد. [۳]

طبق رهنمود پیشوای پنجم، اگر مسلمانان به دو اصل امر به معروف و نهی از منکر اهتمام بورزند، دنیا و آخرت خود را آباد خواهند کرد؛ زیرا انجام دیگر واجبات، امنیت و آسایش، رفاه و آرامش، تأمین حقوق مردم و آبادی شهر و روستا همه و هم درگرو عمل به این دو اصل است؛ زیرا معروف از منظر وحی، تمام اعمال و رفتارهایی است که مصلحت مردم در آن است و منکر نیز تمام کارهای زشتی است که فساد و تباهی و بی بند و باری در پی دارد. اگر اهل ایمان، به احیای معروف و جلوگیری از منکرات اهتمام بورزند، جامعه‌ای سالم و به دور از زشتی‌ها، آلودگی‌ها، نگرانی‌ها و تضییع حقوق انسان‌ها به وجود خواهد آمد.

### شیوه‌های نهی از منکر

با توجه به ضرورت نهی از منکر و الگو بودن حضرت زهرا(س) در این زمینه، بررسی شیوه‌های عملی نهی از منکر در سیره و سخن آن حضرت، امری پسندیده و مناسب می‌نماید:

۱.

یکی از شیوه‌های مهم در موضوع نهی از منکر، آگاهی دادن به مردم از طریق آیات قرآن است؛ زیرا بسیاری از مردم در اثر عدم اطلاع از دستورهای خداوند و آشنا نبودن به آیات قرآن، به سوی منکرات تمایل پیدا می‌کنند، اما اگر به آنان کاملاً توضیح داده شود که خداوند متعال چه کارهایی را دوست دارد و چه اعمالی را نمی‌پسندد، بسیاری از مردم از ارتکاب منکر خودداری می‌کنند. به نمونه زیر توجه کنید:

عده‌ای در ستمی آشکار، فدک را که پیامبر(ص) آن را برای حضرت فاطمه(س) به ارث گذاشته بود، به او ندادند. استدلال این افراد کژاندیش

این بود که پیامبران از خود مال دنیا به ارث نمی گذارند و بنابراین فدک به حضرت فاطمه (س) نمی رسد. اما حضرت فرمود: شما که می گوئید پیامبر ارث نمی گذارد، به کتاب خدا بنگرید. در آنجا خداوند می فرماید: «و ورث سلیمان داود» [۴]؛ سلیمان از پدرش داود ارث برد و در سوره مریم از زبان زکریای پیامبر می فرماید: خداوند! به من فرزندی عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد. آن گاه حضرت فاطمه (س) به مردم حاضر در مسجد پیامبر (ص) فرمود: ای مردمی که به سوی باطل شتاب می کنید و کردار زشت و بیهوده را نادیده می گیرید، آیا به قرآن نمی نگرید که می فرماید: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» [۵]؛ آیا در قرآن نمی اندیشید یا آنکه بردل های شما مهر زده شده است؟

یکی دیگر از منکرات عصر حضرت فاطمه (س)، غصب مقام حکومتی حضرت علی (ع) بود. حضرت فاطمه (س) در مقام نهی از منکر برای زنان اهل مدینه باز هم به آیات قرآن تمسک کرد و بعد از حمد و ثنای الهی به آنان فرمود: وای بردوستان دنیا! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود بماند و خلافت بر پایه های نبوت بچرخد؛ چرا که آنان خلافت را از خانه ای که جبرئیل نازل می شد، به جای دیگر بردند و حق را از علی (ع) که به مسائل دین و سیاست آگاه بود، گرفتند. سپس آن حضرت آیاتی از سوره های اعراف، زمر، رعد، کهف و ... را قرائت فرمود.

طبق این شیوه فاطمی، آمران به معروف و ناهیان از منکر باید تا حدودی با آیات قرآن آشنا باشند تا در صورت لزوم از کلام الهی هم بهره گیرند. علاوه بر آن، ناهیان از منکر موظف اند، آگاهی های لازم را در زمینه عواقب دردناک و خانمان برانداز منکرات به دست آورند و به مخاطبان خود عرضه کنند.

#### ۲.

آن حضرت برای نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف، به دلایل عقلی نیز تمسک می کرد؛ همچنان که در مناظره با ابوبکر، علاوه بر قرآن، به دلایل عقلی نیز استناد می کرد.

روزی آن حضرت به نزد ابوبکر رفت و او را از عمل زشت غصب فدک بر حذر

داشت. او در پاسخ خلیفه که او را شایسته ارث نمی دانست، فرمود: ای ابوبکر! هرگاه تو بمیری چه کسی از تو ارث می برد؟ او گفت: زن و فرزندانم. حضرت زهرا(س) فرمود: پس چه شده که من نمی توانم از پدرم ارث ببرم؟ [۶]

هجوم به افکار و اندیشه های غلط مرتکبین منکرات و زیر سؤال بردن آنان، شیوه ای منطقی و عقلانی است و اگر هم نتوانند از کار منکر بازدارد، حداقل آنان را به تفکر وامی دارد و در مورد کار خلافشان مردّد می سازد. آن حضرت در مقام نكوهش مسلمانان بی تفاوت در ماجرای غصب خلافت، افکار آنان را به چالش می کشید و با سئوالات منطقی مواجه می ساخت و می فرمود: لیث شعری الی ایّ سناد استندوا؟ و علی ایّ عماد اعتمادوا؟ و بایّ عروه تمسکوا؟ و علی ایّه ذرّیه اقدموا و احتنکوا؛ ای کاش می دانستم به چه پناهگاهی تکیه زده اند؟ و به کدام ستون استوار اعتماد کرده اند؟ و به کدامین ریسمان تمسک جسته اند؟ و بر کدام فرزند و خاندانی پیشی گرفته و غلبه کرده اند؟ [۷]

حضرت فاطمه در مورد مسائلی که ممکن بود در جامعه آن را منکر کوچکی محسوب کنند، حساسیت نشان می داد. روزی آن حضرت به اسماء بنت عمیس فرمود: ائی قد استقبحت ما یصنع بالنساء ائّه یطرح علی المرأه الثوب فیصفها لمن رأی [۸]؛ من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را بر روی تابوت گذارند و بر روی آن پارچه ای افکنند که حجم بدن او را برای مردان نامحرم نمایان می سازد.

اسماء بنت عمیس عرضه داشت: ای دختر رسول خدا! در سرزمین، حبشه برای حمل جنازه ها تابوتی درست می کنند که بدن میت را کاملاً می پوشاند. آن گاه اسماء چوب های تر و شاخه های نازک درخت، شبیه آن تابوت را برای حضرت فاطمه ساخت و آن را به او نشان داد. حضرت زهرا(س) با خشنودی و خوشحالی فرمود: چه طرح زیبایی که کاملاً بدن زن در آن از دید مردان پوشیده می ماند. ای اسماء! برای من تابوتی با همین طرح درست کن و بعد از وفات مرا با آن بپوشان. خداوند تو را از آتش دوزخ نگاهدارد! [۹]



یکی از مراحل نهی از منکر قهر و سکوت است. انسان مسلمان وقتی نتواند با موعظه و گفتگو گنهکاران را از راه انحرافی بازدارد، با قهر و سکوت خود، به مبارزه می‌پردازد. این شیوه حتی در مسائل تربیتی نیز مؤثر است. حضرت زهرا(س) در عرصه نهی از منکر از این روش بازدارنده نیز بهره می‌گرفت. او بعد از رحلت پدر بزرگوارش، با انواع ناملایمات و گرفتاری‌ها روبه‌رو شد. او شاهد هجوم ناجوانمردان به خانه اش بود. اهانت به علی(ع)، سیاست‌های غیراسلامی اهل سقیفه، بی‌تفاوت بودن مردم و ده‌ها مورد دیگر، از جمله کارهای ناپسند و زشت عده‌ای هوپراست و خودخواه بعد از وفات پیامبر بود. فاطمه زهرا(س) برای مقابله با این اعمال ناروا، به مبارزه منفی روی آورد و ناراحتی خود را با قهر و سکوت ابراز داشت و خطاب به خلیفه اول فرمود: و الله لا اکلکم ابداً و الله لا دعون الله علیک فی کل صلوه [۱۰]؛ به خدا قسم هرگز با تو سخن نخواهم گفت. به خدا سوگند در نمازهایم تو را نفرین خواهم کرد.

زمانی که آن حضرت در آستانه شهادت قرار گرفت و خلیفه اول و دوم برای دلجویی، به عیادت حضرت فاطمه(س) آمدند و در مورد اعمال غیر اسلامی و جابرانه خود عذر خواهی کردند. آن حضرت نهایت اعتراض خود را با قهر و سکوت ابراز داشت و به آنان فرمود: و الله لا اکلکم من رأسی حتی القی ربی فاشکونکما الیه بما صنعتما به و بی و ارتکتبما منی [۱۱]؛ به خدا سوگند بعد از این با شما دو نفر حتی یک کلمه نیز سخن نخواهم گفت، تا اینکه خداوند را ملاقات کنم و از شما دو نفر در نزد خداوند شکایت خواهم کرد که چگونه با خدا و دین او و با من رفتار کردید و چه اعمال زشتی را مرتکب شدید.

وصیت نامه حضرت فاطمه یکی دیگر از نشانه‌های مبارزه منفی و استفاده از شیوه قهر و سکوت در مقابل رفتارهای منکر و خلاف شرع است. آن حضرت به امیرمؤمنان علی وصیت کرده: اوصیک ان لا یشهد احد جنازتی من هولاء الذین ظلمونی و اخذوا حقّی فانهم عدوی و عدو رسول الله و لاتترک ان یصلی علی احد منهم و لا من اتباعهم و ادفتی فی اللیل اذا

هدأت العیون و نامت الابصار [۱۲]: به تو وصیت می‌کنم که در تشییع جنازه من هیچ یک از کسانی که به من ستم روا داشتند و حقم را غصب کردند، شرکت نکنند؛ زیرا آنان دشمن من و دشمن رسول خدا هستند و هرگز اجازه نده که فردی از آنان و پیروانشان بر من نماز بگزارد. مرا شب دفن کن، آن هنگام که چشم‌ها آرام گرفته و دیده‌ها به خواب فرو رفته است.

.۴

برای جلوگیری از فساد و بی بند و باری و کارهای زشت و ناپسند، باید به اهل خلاف هشدار داد و از عواقب وخیم و فرجام کار زشتشان بر حذر داشت؛ حتی باید آنان را با تهدید و نفرین به سوی حق متمایل ساخت. از شیوه نهی از منکر، درسیره حضرت زهرا(س) نیز مشاهده می‌شود. حضرت فاطمه(س) به مردمی که از معیار حق یعنی علی(ع) فاصله گرفتند و به اهل باطل گراییدند، هشدار می‌دهد و خطاب به زنان مهاجر و انصاری می‌فرماید: به خدا سوگند اگر (مردان شما) پای در میان می‌نهادند و علی(ع) را برکاری که پیامبر(ص) به عهده او نهاد، قرار می‌دادند، او ایشان را به راه راست می‌برد و حق هر یک را به او می‌سپرد؛ چنان که کسی زبانی نبیند و هر کس میوه آنچه را که کشته است، بچیند... علی(ع) همواره در پنهان و آشکار نصیحت کننده و خیرخواه مردم بود و اگر به خلافت می‌رسید، از اموال بیت المال برای خود ذخیره نمی‌کرد و از ثروت دنیا جز به اندازه نیاز بر نمی‌داشت؛ به اندازه آب اندکی که عطش را فرونشاند و طعام مختصری که گرسنگی را رفع کند. اگر مردم حق را به امام واقعی می‌سپردند، درهای رحمت از آسمان و زمین به روی آنان گشوده می‌شد.

اما دروغ گفتند و به زودی به کیفر دروغشان عذاب خواهند شد... شگفتا! چه دوستان دروغین و سرپرستان نااهلی را انتخاب کردند! و چه زشت است سرانجام ستمکاران که جایگاه بدی برگزیدند!... اما به جان خودم سوگند، نطفه فساد بسته شد. باید فرجام زشت فساد را در جامعه اسلامی انتظار کشید. مسلمانان آینده خواهند فهمید که سرانجام و نتایج اعمال به مسلمانان صدر اسلام، چه بوده است. مطمئن باشید شمشیرهای

کشیده و حمله‌ها و تهاجمات پی در پی، به هم ریخته شدن امور اجتماعی مسلمانان و استبداد و حکومت دیکتاتوری ستمگران شما را فرا خواهد گرفت. آنان جمع شما را با شمشیرهای خود درو می‌سازند. پس حسرت و اندوه بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید. دریغ‌اکه دیده حقیقت بین ندارید و ما هم نمی‌توانیم شما را به کاری که کراهت دارید، ملزم کنیم [۱۳].

۵.

یکی از محورهای انجام نهی از منکر، مبارزه علنی با منکرات است. اگر موعظه، ارشاد، هشدار، قهر و سکوت نتیجه ندهد، مسلمان متعهد موظف است که در اجتماع به طور علنی فریاد برآورد و بر ضد زشتی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و منکرات قیام کند. شیخ طوسی می‌گوید: نهی از منکر، یک امر الهی و واجب کفایی است و بر حسب مراتب و زمینه‌ها، احکام مختلفی دارد. وقتی که تبلیغ، دعوت، موعظه مؤثر واقع نشد، باید راه‌های قوی‌تری را برای پیشگیری آن انتخاب کرد. افشاگری، تهدید، تخویف (ترساندن) و حتی برخورد فیزیکی نیز لازم است، تا اینکه منکرات از جامعه حذف شود. البته برخورد مستقیم باید با اجازه حاکم و والی صورت گیرد. [۱۴]

حضرت فاطمه (س) در عمل به مراحل مختلف نهی از منکر، هرگاه که احساس می‌کرد گفتگو و موعظه و ارشاد تأثیر ندارد، به افشاگری می‌پرداخت. او در مقابل اعمال زشت حاکمان زمان که حقوق وی را غصب کرده و مرتکب اعمال ناپسند شده بودند، وقتی که از گفتگوی رودررو نتیجه‌ای نگرفت، در جمع مسلمانان به افشاگری و تظلم پرداخت و در اجتماع بزرگ مردم مدینه فرمود: ای مسلمانان! شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا از رسول خدا (ص) شنیده‌اید که فرمود: فاطمه پاره تن من است. هر کس او را آزار دهد، مرا آزرده کرده است. خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم او خشم من است. هر کس فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را راضی کند، مرا راضی کرده است. گفتند: آری، این سخنان را از پیامبر (ص) شنیده‌ایم. در این حال، حضرت زهرا (س) خطاب به عمر و ابوبکر گفت: من، خدا و فرشتگان را گواه

می‌گیرم که شما دو نفر مرا ناراحت کردید و به خشم آوردید و آزارم دادید و هرگز در راه رضایت من گام برداشتید. اگر رسول خدا(ص) را ملاقات کنم، از شما دو نفر نزد حضرتش شکایت خواهم کرد. [۱۵]

آن حضرت همچنین وقتی که سکوت و بی‌اعتنایی مردم را در مقابل تضييع حقوق علی و اهل بیت پیامبر؛ مشاهده کرد و از موعظه و ارشاد هم اثری ندید، به افشاگری و سرزنش آنان پرداخت و برای جلوگیری از عمل منکر آنان بر آشفت و با دلی مضطرب و صدایی رسا فریاد برآورد؛ و یلکم ما اسرع ماخنتم الله و رسوله فینا اهل بیت وقد اوصاکم رسول الله بائعنا و موذتنا و التمسک بنا [۱۶]؛ ای مردم! وای بر شما چه زود به خدا و پیامبرش درباره ما اهل بیت خیانت کردید؛ در حالی که رسول خدا شما را به پیروی از ما و دوستی و تمسک به ما را توصیه کرده بود.

آن حضرت در سخن دیگری اعمال ناپسند کسانی را که فدک را غصب کرده بودند، نکوهش کرد و فرمود: فدک هدیه ای الهی بود که آن را به پیامبرش بخشید و رسول گرامی اسلام آن را برای تأمین زندگی فرزندانم به من سپرد. واگذاری فدک به من و فرزندانم، با حکم و علم خداوند بزرگ و شهادت جبرئیل امین صورت گرفت. پس اگر کسانی آن را با ستم، غصب و وسیله امرار معاش فرزندانم را قطع کردند، با یاد روز قیامت بر این مصیبت صبر می‌کنم و به زودی غاصبان فدک، عذاب الهی را در دوزخ خواهند دید. [۱۷]

- [١]. توبه/٧١.
- [٢]. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٩، ص ٣٠٦.
- [٣]. الكافي، ج ٥، ص ٥٥.
- [٤]. نمل / ١٦.
- [٥]. محمّد / ١٢.
- [٦]. كشف الغمّه، ج ١، ص ٤٧٧.
- [٧]. بحارالانوار، ج ٤٣، ص ١٥٩.
- [٨]. نوادر راوندى، ص ١٢، ذخائر العقبى، ص ٥٣.
- [٩]. تهذيب الاحكام، ج ١، ص ٤٦٩؛ كشف الغمّه، ج ١، ص ٥٠٣؛ بحارالانوار، ج ٤٣، ص ١٨٩.
- [١٠]. اللمعه البيضاء، ص ٨٢٥.
- [١١]. الهجوم على بيت فاطمه (س)، ص ١٣٩.
- [١٢]. روضه الواعظين، ج ١، ص ١٥٠؛ بحارالانوار، ج ٤٣، ص ١٩١.
- [١٣]. احتجاج طبرسى، ج ١، ص ١٠٨؛ بحارالانوار، ج ٤٢، ص ١٥٩؛ فرهنگ سخنان حضرت فاطمه (س)، ص ٩٢.
- [١٤]. تفسير التبيان، ج ٢، ص ٥٤٩.
- [١٥]. الفرقان، ج ٢٢، ص ٦٠؛ الامامه والسياسه، ج ١، ص ٢٠؛ ماساه الزهراء، ج ١، ص ٢٤٠.
- [١٦]. الاسرار الفاطميه، ص ١٢؛ بحارالانوار، ج ٢٨، ص ٢٩٩.
- [١٧]. فرهنگ سخنان حضرت فاطمه (س)، ص ٢٠٩.

.....  
مجله فرهنگ کوثر بهار ١٣٨٦، شماره ٦٩

( )

حضرت زهرا(س)، دختر رسول بزرگواری است که «مدنیت اسلام» را بر پایه وحی پدید آورد و به مسلمانان، تعهد اجتماعی و نظارت بر عملکرد مسئولان و حساسیت به معروف و منکر را آموخت و لذا به مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی بی تفاوت نبود و همواره جبهه حق را یاری می کرد و معتقد بود بی تفاوتی در قبال آنچه در جامعه می گذرد، بخصوص در زمینه وضعیت سیاسی و اجتماعی و حقوق عمومی، دور از روش و منش اسلامی است.

پس از رحلت پیامبر(ص) که خلافت را غصب کردند و فدک را از او گرفتند، او همراه زنان بنی هاشم به مسجد رفت و در جمع مسلمانان حاضر، ضمن خطبه ای که پشت پرده خواند، از بدعت ها، ستم ها، حق کشی ها و فراموش کردن وصیت رسول خدا(ص) و جان گرفتن دوباره سنت های جاهلی انتقاد کرد و ریشه های سهل انگاری در دفاع از حق و فراموش کردن توصیه های قرآن و پیامبر را در عادت کردن به زندگی مرفه و دنیا دوستی و لذت طلبی دانست و افرادی را که به سرعت، دستاوردهای وحی و دین و خدمات و زحمات پیامبر را از یاد بردند، نکوهش کرد.

خطبه او (که تاکنون بارها از سوی دانشمندان دینی شرح شده است)، نشانه تعهد اجتماعی و حضور در صحنه دفاع از بنیان‌های دینی و مبارزه با بدعت‌ها و غفلت‌هاست.

فاطمه زهرا(س) تلاش برای اثبات حق و ولایت علی(ع) و مبارزه با انحراف در رهبری امت اسلامی را تکلیف خود می‌دانست. گاهی شب‌ها به همراه علی(ع) به در خانه مهاجران و انصار می‌رفت و در حمایت از ولایت، توصیه‌ها و وصیت‌های پدرش را به یادها می‌آورد و آنان را به دفاع از حق شوهرش در مسئله خلافت (که در واقع حق امت بود) و نیز حمایت از حق خودش فرا می‌خواند.

خط سیاسی فاطمه زهرا(س) بسیار روشن و روشن‌گر و ابهام‌زدا بود. چنان‌که مدبرانه عمل می‌کرد که پس از او هم راه، روشن بماند بر همین اساس در پایان عمر کوتاه خود و در بستر شهادت به همسر مظلومش علی(ع) وصیت کرد پیکرش را شبانه غسل دهد و به خاک بسپارد، تا آنان که بروی ستم کردند و او را آزرده‌اند، در مراسم دفن او حضور نداشته باشند و از این حضور نتوانند بهره‌سیاسی ببرند و کارهای خود را تظہیر و توجیه کنند، این نمونه‌ای از درایت و آینده‌نگری آن حضرت بود. هنوز هم مخفی بودن مکان دفن او، روشن‌گر حقیقت و نشانه ظلمی است که بر او و خاندان پاک پیامبر(ص) خدا رفته است.

### امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم عمل به دو اصل حیاتی امر به معروف و نهی از منکر را از ویژگی‌های اهل ایمان می‌داند و در این باره می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ مردان و زنان باایمان دوستان یکدیگرند. آنان همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» (۱)

فاطمه زهرا(س) تلاش برای اثبات حق و ولایت علی(ع) و مبارزه با انحراف در رهبری امت اسلامی را تکلیف خود می‌دانست. گاهی شب‌ها به همراه علی(ع) به در خانه مهاجران و انصار می‌رفت و در حمایت از ولایت،

توصیه‌ها و وصیت‌های پدرش را به یادها می‌آورد و آنان را به دفاع از حق شوهرش در مسئله خلافت (که در واقع حق امت بود) و نیز حمایت از حق خودش فرا می‌خواند.

نکته مهم در این آیه، اشاره به نقش زنان در عرصه امر به معروف و نهی از منکر است که خداوند متعال به صراحت بیان می‌دارد زنان نیز همانند مردان باید به ترویج ارزش‌های الهی بپردازند و در عرصه امر به معروف و نهی از منکر پیش قدم باشند؛ چرا که این دو فریضه از تمام برنامه‌های اسلام حتی جهاد در راه خدا افضل و بالاتر و مهم‌تر است. علی (ع) می‌فرماید: «و ما اعمال البرکلهما و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کثفت فی بحر لجی؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خداوند، در برابر امر به معروف و نهی از منکر همانند قطره‌ای در دریاست.» (۲)

این دو اصل، محافظ و پاسبان تمام اعمال نیک است. اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد، بهترین اعمال نیک به فراموشی سپرده شده و بقیه احکام خدا نیز عملی نخواهد شد. به این جهت امام باقر (ع) در مورد فلسفه این دو اصل می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر دو فرضیه مهم و بزرگ الهی هستند که به وسیله آن دو، سایر واجبات الهی اقامه می‌شوند، راه‌ها امن می‌گردد، کسب و کار مردم حلال، حقوق افراد تأمین، سرزمین‌ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و استواری تمام کارها، به عملی شدن این دو اصل بستگی دارد.» (۳)

زنان نیز همانند مردان باید به ترویج ارزش‌های الهی بپردازند و در عرصه امر به معروف و نهی از منکر پیش قدم باشند؛ چرا که این دو فریضه از تمام برنامه‌های اسلام حتی جهاد در راه خدا افضل و بالاتر و مهم‌تر است.

طبق رهنمود پیشوای پنجم، اگر مسلمانان به دو اصل امر به معروف و نهی از منکر اهتمام بورزند، دنیا و آخرت خود را آباد خواهند کرد؛ زیرا انجام دیگر واجبات، امنیت و آسایش، رفاه و آرامش، تأمین حقوق مردم و آبادی شهر و روستا همه و همه در گرو عمل به این دو اصل است؛ زیرا معروف از منظر وحی، تمام اعمال و رفتارهای خیری است که مصلحت مردم در آن



است و منکر نیز تمام کارهای زشتی است که فساد و تباهی جامعه و بی بند و باری مردم را در پی دارد.

اگر اهل ایمان، به احیای معروف و جلوگیری از منکرات اهتمام بورزند، جامعه‌ای سالم و به دور از زشتی‌ها، آلودگی‌ها، نگرانی‌ها و تضییع حقوق انسان‌ها به وجود خواهد آمد.

با توجه به ضرورت نهی از منکر و الگو بودن حضرت زهرا(س) در این زمینه، بررسی شیوه‌های عملی نهی از منکر در سیره و سخن آن حضرت می‌تواند برای همه بانوان مؤمن و متعهد و پیروان آن بزرگوار بسیار راهگشا و درس‌آموز باشد.

عده‌ای در ستمی آشکار، فدک را غصب کردند و مزرعه‌ای را که پیامبر(ص) آن را برای حضرت فاطمه(س) به ارث گذاشته بود، به او ندادند. استدلال این افراد کژاندیش این بود که پیامبران از خود مال دنیا به ارث نمی‌گذارند و بنابراین فدک به حضرت فاطمه(س) نمی‌رسد. اما حضرت فرمود: شما که می‌گویید پیامبر ارث نمی‌گذارد، به کتاب خدا بنگرید. در آنجا خداوند می‌فرماید: «و ورث سلیمان داوود؛ سلیمان از پدرش داوود ارث برد.» (۴) و در سوره مریم از زبان زکریای پیامبر می‌فرماید: «خداوند! به من فرزندی عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد.»

آنگاه حضرت فاطمه(س) به مردم حاضر در مسجد پیامبر(ص) فرمود: «ای مردمی که به سوی باطل شتاب می‌کنید و کردار زشت و بیهوده را نادیده می‌گیرید، آیا به قرآن نمی‌نگرید که می‌فرماید: «افلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها؛ آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا آنکه بر دل‌های شما مهر زده شده است؟» (۵)

یکی دیگر از منکرات عصر حضرت فاطمه، غصب مقام حکومتی حضرت علی(ع) بود. حضرت فاطمه(س) در مقام نهی از منکر برای زنان اهل مدینه باز هم به آیات قرآن تمسک کرد و بعد از حمد و ثنای الهی به آنان فرمود: «وای بر دوستان دنیا! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود بماند و خلافت بر پایه‌های نبوت بچرخد؛ چرا که آنان خلافت را از خانه‌ای که جبرئیل نازل می‌شد، به جای دیگر بردند و حق را از علی(ع) که به مسائل

دین و سیاست آگاه بود، گرفتند.» سپس آن حضرت آیاتی از سوره‌های اعراف، زمر، رعد، کهف و ... را قرائت فرمود.

آن حضرت برای نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف علاوه بر استدلالات قرآنی، به دلائل عقلی نیز تمسک می‌کرد؛ همچنان که در مناظره با ابوبکر، علاوه بر قرآن، به دلائل عقلی نیز استناد می‌کرد. روزی آن حضرت به نزد ابوبکر رفت و او را از عمل زشت غصب فدک برحذر داشت. او در پاسخ خلیفه که او را شایسته ارث نمی‌دانست، فرمود: ای ابوبکر! هرگاه تو بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟ او گفت: زن و فرزندانم. حضرت زهرا فرمود: پس چه شده که من نمی‌توانم از پدرم ارث ببرم؟ (۶) هجوم به افکار و اندیشه‌های غلط مرتکبین منکرات و زیر سؤال بردن آنان، شیوه‌ای منطقی و عقلانی است و اگر هم نتواند آن‌ها را از کار منکر بازدارد، حداقل آنان را به تفکر وامی‌دارد و در مورد کار خلاف‌شان مردد می‌سازد. آن حضرت در مقام نکوهش مسلمانان بی‌تفاوت در ماجرای غصب خلافت، افکار آنان را به چالش می‌کشید و با سؤالات منطقی مواجه می‌ساخت و می‌فرمود: «لیت شعری الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عماد اعتمادوا؟ و بای عروة تمسکوا؟ و علی ایة ذریة اقدموا و احتنکوا؛ ای کاش می‌دانستم به چه پناهگاهی تکیه زده‌اند؟ و به کدام ستون استوار اعتماد کرده‌اند؟ و به کدامین ریسمان تمسک جسته‌اند؟ و بر کدام فرزند و خاندانی پیشی گرفته و غلبه کرده‌اند؟» (۷)

حضرت فاطمه در مورد مسائلی که ممکن بود در جامعه آن را منکر کوچکی محسوب کنند، حساسیت نشان می‌داد. روزی آن حضرت به اسماء بنت عمیس فرمود: «انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء انه یطرح علی المرأة الثوب فیصفها لمن رأی (۸) من بسیار زشت می‌دانم که جنازه زنان را بر روی تابوت گذارند و بر روی آن پارچه‌ای افکنند که حجم بدن او را برای مردان نامحرم نمایان می‌سازد.»

اسماء بنت عمیس عرضه داشت: «ای دختر رسول خدا! در سرزمین، حبشه برای حمل جنازه‌ها تابوتی درست می‌کنند که بدن میت را کاملاً می‌پوشاند. آنگاه اسماء با استفاده از چوب‌های تر و شاخه‌های نازک

درخت، شبیه آن تابوت را برای حضرت فاطمه ساخت و آن را به او نشان داد. حضرت زهرا(س) با خشنودی و خوشحالی فرمود: چه طرح زیبایی که کاملاً بدن زن در آن از دید مردان پوشیده می‌ماند. ای اسماء! برای من تابوتی با همین طرح درست کن و بعد از وفات مرا با آن بیوشان. خداوند تو را از آتش دوزخ نگهدارد!» (۹)

یکی از مراحل نهی از منکر قهر و سکوت است. انسان مسلمان وقتی نتواند با موعظه و گفتگو گنهکاران را از راه انحرافی بازدارد، با قهر و سکوت خود، به مبارزه می‌پردازد.

اگر مسلمانان به دو اصل امر به معروف و نهی از منکر اهتمام بورزند، دنیا و آخرت خود را آباد خواهند کرد؛ زیرا انجام دیگر واجبات، امنیت و آسایش، رفاه و آرامش، تأمین حقوق مردم و آبادی شهر و روستا همه و همه در گرو عمل به این دو اصل است.

این شیوه حتی در مسائل تربیتی نیز مؤثر است. حضرت زهرا(س) در عرصه نهی از منکر از این روش بازدارنده نیز بهره می‌گرفت. او بعد از رحلت پدر بزرگوارش، با انواع ناملایمات و گرفتاری‌ها روبه‌رو شد. او شاهد هجوم ناجوانمردان به خانه‌اش بود. اهانت به علی(ع)، سیاست‌های غیر اسلامی اهل سقیفه، بی‌تفاوت بودن مردم و ده‌ها مورد دیگر، از جمله کارهای ناپسند و زشت عده‌ای هواپرست و خودخواه بعد از وفات پیامبر(ص) بود. فاطمه زهرا(س) برای مقابله با این اعمال ناروا، به مبارزه منفی روی آورد و ناراحتی خود را با قهر و سکوت ابراز داشت و خطاب به خلیفه اول فرمود: «والله لا اکلکم ابدًا والله لا دعون الله علیک فی کل صلوه؛ به خدا قسم هرگز با تو سخن نخواهم گفت. به خدا سوگند در نمازهایم تو را نفرین خواهم کرد.» (۱۰)

زمانی که آن حضرت در آستانه شهادت قرار گرفت و خلیفه اول و دوم برای دلجویی، به عیادت حضرت فاطمه(س) آمدند و در مورد اعمال غیر اسلامی و جابرانه خود عذرخواهی کردند. آن حضرت نهایت اعتراض خود را با قهر و سکوت ابراز داشت و به آنان فرمود: «والله لا اکلکم من رأسی حتی القی ربی فاشکونکمما الیه بما صنعتما به و بی وارثکتما منی؛ به خدا سوگند بعد از این با شما دو نفر حتی یک کلمه نیز سخن نخواهم گفت، تا

اینکه خداوند را ملاقات کنم و از شما دو نفر در نزد خداوند شکایت خواهم کرد که چگونه با خدا و دین او و با من رفتار کردید و چه اعمال زشتی را مرتکب شدید. (۱۱)

### دوری از نامحرمان

حضرت فاطمه (س) در پاسخ این سؤال که «برای زنان چه چیز بهتر است؟» فرمودند: «برای زنان بهترین چیز آن است که مردان را نبینند و مردان آنان را نبینند.» (۱۲) و نیز در پاسخ سؤال پیامبر (ص) که از یاران خویش پرسیده بودند: «زن چه وقت به پروردگار، خویش نزدیکتر و مقربتر است؟ فاطمه (س) گفتند: «زن آنگاه به خدای خویش نزدیکتر و مقربتر است که در داخل منزل خویش اقامت گزیند (و بی جهت از منزل خارج نشود).» پیامبر (ص) (چون پاسخ فاطمه را شنید) فرمود: «فاطمه پاره تن من است.» (۱۳)

البته روشن است که بیرون آمدن زنان مادامی که سبب انجام حرامی نشود اشکال ندارد و احیاناً به خاطر پاره‌ای از امور رجحان یا لزوم پیدا کند و منظور از این روایات، این نکته می‌باشد که: بهتر است زنان بدون جهت و ضرورت خود را در معرض دید مردان نامحرم قرار ندهند. اگر اهل ایمان، به احیای معروف و جلوگیری از منکرات اهتمام بورزند، جامعه‌ای سالم و به دور از زشتی‌ها، آلودگی‌ها، نگرانی‌ها و تضییع حقوق انسان‌ها به وجود خواهد آمد.

با توجه به ضرورت نهی از منکر و الگو بودن حضرت زهرا (س) در این زمینه، بررسی شیوه‌های عملی نهی از منکر در سیره و سخن آن حضرت می‌تواند برای همه بانوان مؤمن و متعهد و پیروان آن بزرگوار بسیار راهگشا و درس‌آموز باشد.

### بخش به نیازمندان

جابر ابن عبدالله انصاری می‌گوید: یک روز رسول خدا (ص) نماز عصر را با ما خواند و چون از نماز فارغ شد در قبله‌گاه نماز خویش نشست و مردم دور او

جمع بودند، در این هنگام پیرمردی از مهاجران عرب که لباسی بسیار کهنه و مندرس برتن داشت به سوی پیامبر(ص) آمد در حالی که از پیروی و ناتوانی نمی‌توانست خود را ننگه دارد، رسول خدا(ص) متوجه او شدند و احوالش را پرسیدند عرض کرد: «ای پیامبر خدا! گرسنه‌ام به من غذا بده، بدنم برهنه است مرا لباس بپوشان، فقیر و مستمندم، به من احسان و انعام کن.»

فرمود: «چیزی ندارم به تو بدهم ولی راهنمای به خیر مانند انجام‌دهنده آن است، برو به خانه کسی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند و در راه خدا ایثار می‌کند، برو به حجره فاطمه(س)» و خانه فاطمه(س) چسبیده به خانه رسول خدا(ص) بود که پیامبر(ص) آن را جدا از منزل بانوان خویش برای خود قرار داده بود و فرمود: «ای بلال! برخیز او را به منزل فاطمه(س) برسان.»

پیرمرد اعرابی همراه «بلال رفت و بر در سرای فاطمه(س) ایستاد و با صدای بلند گفت: «سلام بر شما ای خاندان نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان و نزولگاه جبرئیل امین برای فرود آوردن وحی از سوی پروردگار جهانیان.»

فاطمه(س) فرمود: «سلام بر تو، تو کیستی؟»

عرض کرد: «پیرمردی از عرب که از سختی و مشقت، مهاجرت اختیار کردم و به سوی پدرت سرور آدمیان رو آوردم، اینک ای دختر محمد(ص)! من برهنه و سخت گرسنه‌ام. با من احسان و مواسات(۱۴) کن، خداوند بر تو رحمت آورد.»

در این هنگام فاطمه(س) و علی(ع) و رسول خدا(ص) سه روز بود غذایی نخورده بودند و پیامبر وضع آنان را می‌دانست. فاطمه(س) دست برد و پوست دباغی شده گوسفندی را که حسن و حسین(ع) روی آن می‌خوابیدند گرفت و فرمود: «ای کسی که بر در سرای ایستادی! این را بگیر، امید است خداوند به رحمت خویش بهتر از آن را به تو عطا فرماید.»

اعرابی عرض کرد: «ای دختر محمد! نزد تو از گرسنگی شکوه کردم و تو پوست گوسفند به من می‌دهی من با این گرسنگی، آن را چه کنم؟!»

فاطمه(س) چون این سخن را شنید دست فرا برد و گردنبندهی را که در

گردن داشت و فاطمه دختر حمزة بن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود، بیرون آورد و به اعرابی داد و فرمود: «این را بگیر و بفروش، امید است خداوند به جای آن چیزی بهتر برای تو بدهد.»

اعرابی گردنبنند را گرفت و به مسجد رسول خدا(ص) آمد. در حالی که پیامبر(ص) در میان یاران خود نشسته بود، عرض کرد: «یا رسول الله! فاطمه(س) این گردنبنند را به من عطا کرد و فرمود: آن را بفروش امید است خدا برایت بسازد(با آن جوائجت را برآورده سازد).»

پیامبر(ص) گریست و فرمود: چگونه ممکن است خدا برایت نسازد در حالی که فاطمه دختر محمد(ص) «بانوی همه دختران آدم» آن را به تو عطا کرده است.

«عمار بن یاسر» از جمع یاران پیامبر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به من اجازه می فرمایی این گردنبنند را خریداری کنم؟

فرمود: ای عمار! آن را بخر، چه اگر در (خریداری) آن همه جن و انس شرکت جویند خدای متعال آن ها را به آتش کیفر نخواهد فرمود.

عمار گفت: «ای اعرابی گردنبنند را به چند می فروشی؟»

گفت: «در برابر آنقدر نان و گوشت که سیر شوم و ردائی یمانی که خود را با آن بپوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بگزارم و دیناری که مرا به خانواده ام برساند.»

و عمار که در آن زمان سهم خود از غنیمت خیبر را که رسول خدا(ص) به او عطا کرده بود فروخته و چیزی از آن برایش باقیمانده بود، گفت: «به تو در برابر گردنبنند بیست دینار و دویست درهم و یک برد (پارچه) یمانی و شترم را می دهم که تو را به خانواده ات برساند و از نان و گوشت هم سیرت می کنم.»

اعرابی گفت: «ای مرد! بسیار سخاوتمندی!» و همراه عمار رفت و عمار آنچه را تعهد کرده بود به او داد و اعرابی نزد پیامبر(ص) بازگشت و رسول خدا(ص) به او فرمود: «آیا سیر و پوشاننده شدی؟»

عرض کرد: «آری و بی نیاز شدم، پدر و مادرم فدای شما.»

فرمود: «اینک فاطمه را به جهت احسانش دعا کن.»

اعرابی گفت: «بار خدایا! تو همواره خدای ما بوده ای و جز تو خدایی را

پرستش نمی‌کنیم و تو از همه جهت رازق مایی، بار خدایا! به فاطمه آنچه چشمی ندیده و گوش‌ی نشینده عطا کن.»

پیامبر(ص) بردعای او آمین گفت و به یاران خود رو کرد و فرمود: «همانا خداوند مضمون این دعا را در دنیا به فاطمه عطا کرده است، چرا که من پدر او هستم و هیچ کس از جهانیان همانند من نیست و علی(ع) شوهر اوست و اگر علی نمی‌بود هرگز برای فاطمه تا ابد همسری نبود و خدا به فاطمه «حسن» و «حسین» را عطا کرده است و برای جهانیان همانند آن دو نیست که دو سرور نوادگان انبیاء و دو سید جوانان بهشتند.»

سپس پیامبر اکرم(ص) رو کرد به مقداد و عمار و سلمان که در مقابل آن حضرت قرار داشتند و فرمود: «آیا برایتان (در مدح و فضائل فاطمه) بیفزایم؟» عرض کردند: «آری یا رسول الله!»

فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فاطمه(س) چون از دنیا برود و دفن شود، دو فرشته سؤال‌کننده در قبرش از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟

می‌گوید: «الله پروردگار من است.»

می‌پرسند: «پیامبر تو کیست؟»

می‌گوید: «پدرم.»

می‌پرسند: «ولی و امام تو کیست؟»

می‌گوید: همین که در کنار قبر من ایستاده است؛ علی بن ابیطالب(ع)»

سپس فرمود: «آگاه باشید که من برایتان از فضائل فاطمه باز هم می‌افزایم و بیشتر بیان می‌کنم؛ همانا خداوند گروهی از فرشتگان را مأمور کرده است که فاطمه(س) را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ نگهداری کنند و آنان در زندگی با اویند و در قبر و پس از مرگ نیز همراه اویند و بسیار بر او و پدر و شوهر و فرزندان او درود می‌فرستند؛ پس آنکه مرا پس از وفاتم زیارت کند چنان است که مرا در زندگی دیدار کرده باشد و هر کس فاطمه(س) را زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد و هر کس علی بن ابیطالب(ع) را زیارت کند مثل آن است که فاطمه(س) را زیارت کرده باشد و هر کس «حسن و حسین(ع) را زیارت نماید مثل آن است که علی(ع) را زیارت کرده و هر کس ذریه و فرزندان حسن و حسین(ع) را زیارت کند مثل آن است که

آن دورا زیارت کرده باشد.»

آنگاه عمار گردنبند را گرفت و با مشک خوشبو ساخت و در پارچه‌ای میمانی (۱۵) پیچید و غلامی داشت به نام «سهم» که او را از غنائمی که در خیبر به او رسیده بود خریداری کرده بود، گردنبند را به او داده و گفت: «این را به رسول خدا (ص) بده و خودت هم به پیامبر (ص) تعلق داری.»

غلام گردنبند را گرفت و خدمت پیامبر (ص) شرفیاب شد و گفته عمار را به عرض رسانید، پیامبر (ص) فرمودند: «نزد فاطمه برو و گردنبند را به او بده و تو نیز از آن او هستی.»

غلام گردنبند را به خدمت فاطمه برد و فرموده پیامبر را به اطلاع او رسانید، فاطمه (س) گردنبند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام خندید، فاطمه (س) پرسید: «از چه می‌خندی ای غلام؟!»

عرض کرد: «برکت فراوان این گردنبند مرا خندان ساخته است؛ که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را لباس پوشاند و فقیری را بی‌نیاز ساخت و بنده‌ای را آزاد کرد و خود گردنبند هم به صاحبش برگشت!» (۱۶)

و نیز روایت شده که پیامبر (ص) برای فاطمه و شب عروسی او پیراهنی تهیه فرمودند زیرا پیراهنی که بر تن داشت وصله‌دار بود، در این هنگام مستمندی به خانه آنان مراجعه کرد و لباس کهنه‌ای طلبید، فاطمه (س) خواست پیراهن وصله‌دار به فقیر دهد، اما به یاد آورد که خدای متعال می‌فرماید: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون؛ به نیکی نمی‌رسید تا آنگاه که از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» (۱۷) به همین جهت پیراهن نو را به فقیر داد... (۱۸)

## ساده‌پوشی

سلمان فارسی گوید: روزی حضرت فاطمه (س) را دیدم که چادری وصله‌دار و ساده بر سر داشت.

در شگفت ماندم و گفتم عجباً. دختران پادشاهان ایران و روم بر کرسی‌های طلایی می‌نشینند و پارچه‌های زربافت به تن می‌کنند و به این دختر رسول خداست نه چادرهای گرانبقیمت بر سر می‌کند و نه لباس‌های زیبا.



فاطمه (س) پاسخ داد: ای سلمان خداوند متعال لباس‌های زینتی و تخت‌های طلایی را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است. (۱۹)

۱. توبه، آیه ۷۱.
۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۰۶.
۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۵.
۴. نمل، آیه ۱۶.
۵. محمد، ص ۱۲.
۶. کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۷.
۷. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹.
۸. نوادر راوندی، ص ۱۳، ذخائر العقبی، ص ۵۳.
۹. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۶۹، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۳، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹.
۱۰. المعه البیضاء، ص ۸۲۵.
۱۱. الهجوم علی بیت فاطمه (س)، ص ۱۳۹.
۱۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۴، مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۹، منتهی الامال، ص ۱۶۱.
۱۳. بحار، ج ۴۳، ص ۹۲، منتهی الامال، ص ۱۶۲.
۱۴. موااسات؛ یاری دادن به یکدیگر با ثروت.
۱۵. پارچه‌ای که در یمین بافته می‌شود.
۱۶. بحار، ج ۴۳، ص ۵۶۸.
۱۷. آل عمران، آیه ۹۲.
۱۸. ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۶، به نقل از «التبر المذاب»
۱۹. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.

( )

ستارگان درخشان‌تر از همیشه تاریخ در آسمان مدینه پرتو افشانی می‌کردند. شمیم عطر محمدی (ص) در کوچه های مدینه پراکنده بود و یاس علوی، آنگاه که به معراج نماز می‌رفت، نورش برای اهل آسمان می‌درخشید و بر چهره اهل زمین نور می‌پراکند.

در آن هنگام فاطمه (س) از سختی کارهای خانه در زحمت بود. (۱) امیرمؤمنان (ع) آنگاه که چنین دید به فاطمه توصیه کرد، نزد پدر برود و خدمتکاری درخواست کند تا در امور منزل یار و همکارش باشد. (۲)

وقتی پیامبر (ص) از خواسته آنان آگاهی یافت، فرمود: «ای فاطمه چیزی به تو عطا کنم که از خدمتکار و دنیا با آنچه در آن است، ارزشمندتر است بعد از نماز سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو و آن را با لاله الا الله ختم کن. این کار برایت از چیزی که می‌خواهی و از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است.» (۳)

در آن لحظه که این هدیه آسمانی به فاطمه (س) عطا شد، فرمود: «از خدا و رسول خدا راضی شدم.» (۴)

درک هدیه بزرگی که رسول اکرم (ص) به فاطمه (س) اعطاء کرد، بالاتر از

طاعت غیر معصوم است، به گونه ای که انسان از وصف آن عاجز می ماند و فقط از سرچشمه گفتار معصومین (ع) است که تا اندازه ای می توان از برکاتش بهره مند شد.

امام باقر(ع) درباره تسبیح حضرت فاطمه(س) می فرماید: «خداوند متعال با هیچ ستایشی، بالاتر از تسبیحات فاطمه زهرا(س) عبادت نشده است. و اگر چیزی افضل از آن وجود داشت، رسول خدا(ص) آن را به فاطمه(س) اعطاء می کرد.» (۵)

تسبیح حضرت فاطمه(س) که به مناسبت مداومت آن حضرت در انجام آن به وی منسوب گردید، در واقع تسبیح حق تعالی است! حضرت امام خمینی(ره) در کتاب اربعین حدیث چنین می نگارد: «...پرواضح است که تسبیح و تقدیس حق تعالی مستلزم علم و معرفت به مقام مقدس حق و صفات جلال و جمال اوست.» (۶)

تسبیح عبادتی برگزیده است که هر کس در سیر معنوی خویش به قدر طاعت و معرفتش از آن بهره می گیرد و ائمه: قبل از خلقت عالم مادی، به تسبیح ذات اقدس حق مشغول بودند.

حضرت امام خمینی(ره) در باب اشاره به مقامات ائمه در کتاب اربعین حدیث چنین می نگارد: «برای اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم الصلوة و السلام، مقامات شامخه روحانیه ای است در سیر معنوی الی الله، که ادراک آن علما نیز از اقت بشر خارج و فوق عقول ارباب عقول و شهود اصحاب عرفان است چنانچه از احادیث شریفه ظاهر می شود که در مقام روحانیت با رسول اکرم(ص) شرکت دارند و انوار مطهره آن ها قبل از خلقت عوالم، مخلوق اشتغال به تسبیح و تحمید ذات مقدس داشتند.» (۷)

تسبیح از جهتی دیگر عبادتی عمومی بین تمام مخلوقات است، حضرت امام در این باره می فرماید: «آیه شریفه [و یسبح لله ما فی السموات و الارض] دلالت کند بر تسبیح جمیع موجودات حتی نباتات و جمادات و تخصیص آن به ذوی العقول از احتجاب عقول ارباب عقول است.» (۸)

و باز می فرماید: «بالجمله، سریان حیات و تسبیح شعوری علمی اشیاء را باید از ضروریات فلسفه عالیه و مسلمات ارباب شرایع و عرفان محسوب

داشت، ولی کیفیت تسبیح هر موجودی و اذکار خاصه ای که به هر یک اختصاص دارد و اینکه صاحب ذکر جامع انسان است و سایر موجودات به مناسبت نشئه خود ذکری دارند.» (۹)

### تسبیح حضرت زهرا (س)، به چه معنی است؟

در تسبیح فاطمی (س)، انسان با گفتن «الله اکبر» به نهایت عجز خود اعتراف می‌کند و به ناتوانیش به درگاه الهی بارها اقرار می‌کند. جمیع بن عمیر گوید: در محضر امام صادق (ع) بودم، حضرت از من پرسید: جمله «الله اکبر» یعنی چه؟ گفتم: یعنی خدا از همه چیز بزرگتر است، حضرت فرمود: مطابق این معنی، خدا را چیزی تصور کرده و سپس مقایسه با سایر اشیاء کرده ای و او را بزرگتر از آن چیزها تصور نموده ای. عرض کردم: پس معنی الله اکبر چیست؟ حضرت پاسخ داد: معنایش این است که «الله اکبر من ان یوصف خداوند بزرگتر از آن است که توصیف گردد.» (۱۰)

پس از آن که انسان به عجز و ناتوانی خویش در شناخت خالق اعتراف کرد، با گفتن الحمدلله که از افضل اذکار تسبیح است، وارد مرحله بعدی می‌شود.

حضرت امام خمینی در باب حمد می‌فرماید: «حمد خدا مساوق شکر است چنانچه در روایات کثیره وارد است که، کسی که بگوید: الحمدلله، شکر خدا را ادا کرده چنانچه [امام صادق (ع)] فرمود: شکر هر نعمتی، و اگر چه بزرگ باشد این است که حمد خدای عز و جل کنی.»

[امام صادق (ع)] فرمود: ... کمال شکرگفتن مرد، الحمدلله رب العالمین است... و در حدیثی حماد بن عثمان گفت: بیرون آمد حضرت صادق (ع)، از مسجد و حال آنکه گم شده بود مرکوب آن حضرت. فرمود: «اگر خداوند رد کند آن را به من، هر آینه شکر می‌کنم او را حق شکر او». گفت درنگی نکرد

تا آنکه آن مرکوب آورده شد. پس فرمود: «الحمد لله». قائلی عرض کرد: «فدایت شوم، آیا شما نگفتید که شکر خدا می‌کنم حق شکر او را؟» فرمود: «آیا نشنیدی که من گفتم: الحمد لله». از این روایت معلوم می‌شود که حمد خداوند افضل افراد شکر لسانی است. (۱۱)

« ( ) »

شخصی از حضرت علی (ع) پرسید: معنی سبحان الله چیست؟ حضرت فرمود: «سبحان الله» تعظیم مقام بلند و با عظمت خدا و منزّه دانستن او از آنچه که مشرکان می‌پندارند، است و زمانی که بنده این کلمه را می‌گوید، همه فرشتگان بر او درود می‌فرستند. (۱۲)

بعد از آنکه رسول اکرم (ص) تسبیحات را به کوثرش عطا کرد، حضرت فاطمه (س) ابتدا رشته ای از پشم تابیده و با آن به تسبیح پرداخت. تا این که حضرت حمزه بن عبدالمطلب شهید شد، پس حضرت فاطمه از تربت قبر آن بزرگوار خاک برداشت و تسبیح ساخت و با آن تسبیح می‌کرد و مردم نیز چنان کردند و چون سیدالشهدا حسین بن علی (ع) شهید شد، سنت شد که از تربت آن امام مظلوم تسبیح سازند و با آن ذکر گویند.

درباره ثواب تسبیح حضرت زهرا (س) با تربت امام حسین (ع) از حضرت صاحب الامر (عج) روایت شده است که: هر که تسبیح تربت امام حسین (ع) را در دست داشته باشد و ذکر را فراموش کند، ثواب ذکر برای او نوشته می‌شود. از حضرت صادق (ع) نقل شده است که تسبیح تربت آن حضرت، ذکر می‌گوید، بی آنکه آدمی ذکر گوید و فرمود که یک ذکر یا استغفار که با تربت حضرت اباعبدالله (ع) گفته می‌شود برابر با هفتاد ذکر که با چیز دیگر گفته شود است. و اگر بی ذکر تسبیح را بگرداند به عدد هر دانه، هفت تسبیح برای او نوشته می‌شود.

به روایت دیگر، اگر با ذکر تسبیح را بگرداند، به هر دانه چهل حسنه برای او نوشته می‌شود.

مروری است که حوریان بهشت وقتی فرشته ای را می‌بینند که به زمین

می آید از او درخواست می کنند تا تسبیح و تربت حضرت حسین (ع) را برایشان بیاورد.

از حضرت موسی (ع) نقل شده است: پنج چیز همیشه همراه انسان پرهیزکار است مسواک، شانه، سجاده نماز، تسبیح که سی و چهار دانه داشته باشد و انگشتر عقیق. (۱۳)

### فضیلت و آداب تسبیح حضرت زهرا (س)

روایات زیادی در این باب در کتب معتبر وجود دارد و گستردگی روایات و عنایت اکثر ائمه به ذکر سخنی درباره تسبیح از عظمت آن پرده بر می دارد. حضرت مهدی -عجل الله تعالی فرجه الشریف-، درباره تسبیح فرمود: «ان فضل الدعاء و التسبیح بعد الفرائض علی الدعاء بعقب النوافل، کفضل الفرائض علی النوافل. فضیلت دعا و تسبیح بعد از نمازهای واجب در مقایسه با دعا و تسبیح پس از نمازهای مستحبی، مانند فضیلت واجبات بر مستحبات است.» (۱۴)

امام صادق (ع) نیز به فضیلت تسبیح بعد از نمازهای واجب چنین اشاره کرد: «من سبح تسبیح فاطمه الزهراء (س) قبل ان یتنی رجليه من صلاة الفریضه، غفر الله له. هر کس بعد از نماز واجب تسبیح فاطمه زهرا (س) را به جا آورد، قبل از اینکه پای راست را از بالای پای چپ بردارد، جمیع گناهانش آمرزیده می شود.» (۱۵)

و در حدیثی دیگر فرمود: «من سبح تسبیح فاطمة (س)، فقد ذکر الله الذکر الكثير. کسی که تسبیح فاطمه زهرا (س) را بگوید، خدا را به ذکر کثیر یاد کرده است.» (۱۶)

روزی امام صادق (ع) ابوهارون را مخاطب ساخت و از تعلیم تسبیح حضرت فاطمه به کودکان سخن گفت: «یا ابا هارون، انا نامر صبیاننا بتسبیح فاطمة (س) کما نامرهم بالصلاة، فالزومه، فانه لم یلزمه عبد فشقی. ای ابوهارون، ما تسبیح فاطمه (س) را به فرزندان خود سفارش می کنیم همچنانکه آن ها را به نماز توصیه می کنیم. تو نیز بر آن مداومت کن. زیرا هر بنده ای که بر آن مواظبت و مداومت کند، سرانجام نیکو خواهد داشت.» (۱۷)

در جای دیگر حضرت از عظمت تسبیحات حضرت زهرا(س) در مقابل نمازهای مستحبی چنین یاد کرد: «تسبیح فاطمة(س) فی کل یوم فی دبرکل صلاة احب الی من صلاة الف رکعة فی کل یوم. تسبیح حضرت فاطمه(س) در هر روز، به دنبال هر نماز، نزد من از هزار رکعت نماز (مستحبی) در هر روز، محبوب تر است.» (۱۸)

امام هادی(ع) فرمود: «لنا اهل البیت عند نومنا عشر خصال: الطهارة، ... و تسبیح الله ثلاثا و ثلاثین و تحمیده ثلاثا و ثلاثین و تکبیره اربعا و ثلاثین... ما اهل بیت به هنگام خواب ده کار را انجام می دهیم: وضو گرفتن، ... و سی و سه مرتبه «سبحان الله» گفتن و سی و سه مرتبه «الحمد لله» گفتن و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» گفتن و...» (۱۹)

خواص و آثار فراوان دیگری برای گوینده تسبیحات آن حضرت ذکر شده که برخی از آن ها بدین قرار است:

ناکام و ناامید نشدن، (۲۰) دور کردن شیطان (۲۱)، برطرف نمودن سنگینی گوش (۲۲)، نجات یافتن از شقاوت و بدبختی (۲۳)، باعث سنگینی اعمال، خوشنودی خداوند و رفتن به بهشت می شود. (۲۴)

### اوقات و مکان های تسبیح حضرت فاطمه(س)

از اوقات مختلف و مکان های زیادی برای تسبیح حضرت یاد شده (۲۵) که برخی عبارتند از: بعد از نمازهای واجب و مستحبی، به هنگام خواب، پس از نمازهای استغاثه به حضرت فاطمه(س) و نماز زیارت حضرت رسول(ص) و نماز زیارت حضرت امیرالمؤمنین و نماز حضرت ولیعصر(عج) در مسجد صاحب الزمان جمکران و قبل از زیارت حضرت معصومه(س) در قم به گونه ای که سبحان الله قبل از الحمد لله گفته می شود.

- ۱- رک: اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا، علیرضا رجالی تهرانی، ص ۹. (حدیث امام صادق (ع))
- ۲- رک: همان ص ۱۸.
- ۳- رک: تسبیحات حضرت زهرا (س)، عدنان زعفرانی، ص ۹.
- ۴- همان، ص ۲۱.
- ۵- تسبیحات حضرت زهراء، ص ۱۰، به نقل از علل الشرایع/۳۶۶.
- ۶- همان، ص ۱۴. «ما عبدالله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة (س). ولو کان شیء افضل منه لنخله رسول الله (ص) فاطمة (س)».
- ۷- شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) امام خمینی، ص ۴۱۷.
- ۸- همان، ص ۵۵۱.
- ۹ و ۱۰- همان، ص ۶۵۴.
- ۱۱- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)، ص ۴۸ به نقل از معانی الاخبار.
- ۱۲- شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص ۳۴۹.
- ۱۳- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)، ص ۵۲ به نقل از معانی الاخبار.
- ۱۴- کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، کتاب باقیات صالحات.
- ۱۵- از هر معصوم چهل حدیث، محمد علی کوشا، ص ۳۶۴.
- ۱۶- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س) ص ۱۲ به نقل از تهذیب ج ۲، ص ۱۰۵.
- ۱۷- تسبیحات حضرت زهرا (س)، ص ۱۱.
- ۱۸- همان، ص ۱۵.
- ۱۹ و ۲۰- همان، ص ۱۶.
- ۲۱- همان، ص ۲۰.
- ۲۲- همان، ص ۲۳.
- ۲۳- همان، ص ۲۸.
- ۲۴- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)، ص ۳۹.
- ۲۵- همان، ص ۱۴.



( )

### ستایشگران بنی هاشم و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

از نیمه دوم سده نخستین هجرت برغم تمایل حکومت دمشق در شعر عربی نشانه هائی از گرایش به خاندان پیغمبر پدیدگشت. (۱) به حق دانستن آنان، سوگواری در مصیبت این خاندان، ناخشنودی نمودن از ستم هائی که برایشان رفت و گاه نکوهشی از آن مردم که موجب چنین ستم شدند. از میان آن شعرها نمونه هائی انتخاب گردید که با زندگانی دختر پیغمبر (ص) ارتباطی داشت. اما آنچه درباره امیر المؤمنین علی (ع) و فاجعه کربلا سروده شده فراوانست، چندانکه در چند مجلد بزرگ جای خواهد گرفت.

با برافتادن امویان بسال یکصد و سی و دو هجری این دسته از شاعران مجال فراخ تری یافتند و با آنکه عباسیان از آل علی دل خوشی نداشتند، برای ریشه کن ساختن مانده خاندان اموی ستاینندگان بنی هاشم را آزاد می گذاشتند و اگر ضمن ستایش آل پیغمبر از آل عباس هم مدحی می کردند، ستاینده بی جایزه و صلت نمی ماند. اما به هر حال آزادی آنان تا آنجا بود که مدح علویان با نکوهش عباسیان توأم نباشد و گرنه شاعر به جان خود امان نمی یافت. گاهی هم زمامدارانی چون متوکل و معتصم

کم‌ترین گرایشی را به آل علی (ع) بر نمی‌تافتند و از آزار شاعران ثناگوی آنان دریغ نمی‌کردند.

باگسترش تسلط دیلمیان بر بغداد، در این شهر که از سال‌ها پیش مرکز اجتماعی شاعران شیعی شده بود، انجمن‌ها تشکیل گردید که در آن فضیلت‌های اهل بیت را می‌خواندند و بر مظلومیت آنان اشک می‌ریختند. اما در شعر فارسی، ستایش آل پیغمبر و گرایش به آل علی (ع) و خاندان او از سده چهارم هجری آغاز شده و شمار این شعرها (آنچه در دست ماست) در سراسر حکومت سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک است. در آن دسته از شعرها که بعنوان نخستین شعرهای دری معرفی شده جز وصف طبیعت و ستایش حکومت چیزی نمی‌بینیم.

آیا می‌توان گفت همه شعرهای فارسی ایران اسلامی که تا سده چهارم هجری به زبان دری یا دیگر لهجه‌های ایرانی سروده شده از این نوع بوده است؟ هر چند نمی‌توان بدین پرسش پاسخ مثبت داد، اما گمان نمی‌رود شعرهایی در موضوع مورد بحث ما سروده شده باشد. در این صورت علت آن چیست؟ فشار سخت حکومت؟ جای چنین احتمالی هست و ما می‌دانیم از سال چهل و سوم هجری تا پایان حکومت ولید بن عبدالملک بن مروان، ایران و منطقه شرقی زیر فشار حاکمانی چون زیاد، عبید الله، حجاج بن یوسف، پسر اشعث و کسانی از این دست، مردم روزگار می‌گذرانده‌اند. اما چرا در مدینه که مستقیماً زیر نظر خاندان اموی بود، کمیت به ستایش هاشمیان بر می‌خیزد ولی در نیشابور، طوس، غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم؟

آیا می‌توان گفت در سده نخستین هجرت، مردم ایران از خاندان پیغمبر (ص) و آنچه بر سر آنان رفت اطلاعی نداشتند؟ هرگز جای چنین احتمالی نیست. از این گذشته در فاصله تقریباً نیم قرن از حکومت ولید بن عبد الملک تا پایان کار مروان بن محمد که گروه‌های مقاومت در شرق ایران مخفیانه سرگرم کار بودند و به نام حکومت خاندان پیغمبر «الرضا من آل محمد» شعار می‌دادند، می‌توان گفت هیچ‌گونه شعری که بازگوینده این تمایل باشد سروده نشده؟

می دانیم شعر عامل مهمی برای تحریک عاطفه و احساس عمومی است. آیا می توان گفت حکومت ها و یا عاملان آنان چنین شعرها را از میان برده اند؟ اگر چنین است چرا با شعر عربی چنین معامله ای نشده است؟ مضمون شعرهای عربی مذمت مستقیم از خلفای اموی و عباسی بود، در صورتیکه اگر در زبان فارسی چنین شعرهایی سروده شده باشد، تعریض به حاکمان صفاری، سامانی و یا غزنوی نبوده، چه آنان دخالتی در آن ستمکاری ها نداشته اند.

درست است که بحث ما درباره شعر دری است و این لهجه از سده سوم رسمیت یافت، اما در شعر تازی هم که ایرانیان عربی گو سروده اند چنان نمونه هائی دیده نمی شود. از سده چهارم هجری یعنی همزمان با تأسیس دولت های شیعی در ایران مرکزی است که گاهگاه نظیر این مضمون ها در شعر فارسی دیده می شود:

مدحت کن و بستای کسی را که پیغمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار (۲)  
و یا این نمونه:

چنین زادم و هم بدین بگذرم

همین دان که خاک ره حیدرم (۳)

و یا این بیت ها:

مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود

که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن

بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر

محمد و علی و فاطمه حسین و حسن (۴)

در اواخر سده چهارم که فاطمیان بر مصر دست یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکندند وصیت شهرت آنان به دیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند، شاعران فارسی گوی آن سامان به مدح اهل بیت زبان گشودند و نمونه برجسته آنان ناصر خسرو علوی است. لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم.

شمار شعرهائی که در مدح آل پیغمبر بفارسی سروده اند، فراوان نیست. شگفت اینکه در سده پنجم، شیعیان در بغداد و مرکز خلافت عباسی

انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند، اما در شرق ایران دور افتاده ترین نقطه به مرکز خلافت، ناصر خسرو باید از بیم جان از بیغوله ای به بیغوله دیگر پناه برد. این چنین سختگیری را باید به حساب عباسیان گذاشت و یا به حساب خوش خدمتی حکومت‌های محلی که برای پایداری خود، خشنودی خاطر آنان را از هر راهی می‌جستند و یا به حساب پای بندی سخت مردم این منطقه به مذهب سنت و جماعت و یا پذیرش وضع (پس از مقاومتی اندک)؛ بحثی است که پس از گذشت هزار سال آنچه پیرامون آن نوشته شود حدس و گمانی است که منشأ آن نیز تمایل و عاطفه و یا طرز تفکر بحث کننده است. به هر حال از نشأت زبان دری در شرق ایران تا دهه نخستین سده هفتم، از شعر فارسی آنچه در ستایش خاندان پیغمبر سروده شده نمونه‌هایی اندک است و نام دختر پیغمبر به تلویح یا ضمنی در بعض این بیت‌ها دیده می‌شود. با هجوم مغولان به ایران برای مدتی بیش از یکصد سال همه چیز در هم ریخت و در سده هشتم هجری است که شاعران شیعی در نقاط مختلف کشور ایران به مدح اهل بیت زبان می‌گشایند.

چنانکه می‌بینیم طولانی ترین مدیحه از خواجهی کرمانی و ابن حسام خوسفی است. آنچه در اینجا فراهم آمده، به پایان قرن نهم خاتمه می‌یابد. چه قرن دهم آغاز رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد.

### ناصر خسرو

ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادبانی بلخی متولد به سال ۳۹۴ و متوفی بسال ۴۸۱ هجری قمری از شیعیان اسماعیلی و مداح خلفای فاطمی مصر و حجت از سوی ایشان، در جزیره خراسان. /  
 آنروز در آن هول و فزع بر سر آن جمع / پیش شهدا دست من و دامن زهرا  
 تا داد من از دشمن اولاد پیمبر / بدهد بتمام ایزد داد ارتعالی  
 (دیوان، تقوی ص ۴)

شمس وجود احمد و خود زهرا / ماه ولایتست ز اطوارش  
دخت ظهور غیب احد احمد / ناموس حق و صدق اسرارش  
هم مطلع جمال خداوندی / هم مشرق طلعه انوارش  
صد چون مسیح زنده زانفاسش / روح الامین تجلی پندارش  
هم از دمش مسیح شود پیران / هم مریم دسیه زگفتارش  
هم ماه بارد از لب خندانش / هم مهرریزد از کف مهبارش  
این گوهر از جناب رسول الله / پاکست و داور است خریدارش  
کفوی نداشت حضرت صدیقه / گرمی نبود حیدر کزارش  
جنات عدن خاک در زهرا / رضوان زهشت خلد بود عارش  
رضوان بهشت خلد نیارد سر / صدیقه گر بحشر بود یارش  
باکش زهفت دوزخ سوزان نی / زهرا چو هست یار و مدد کارش  
دیوان ص ۲۰۹

گفتاکه منم امام و میراث / بستد زنبیرگان و دختر  
صعبی تو و منکری گر این کار / نزدیک تو صعب نیست و منکر  
ورمی بروی تو با امامی / کاین فعل شده است زومشهر  
من با تو نیم که شرم دارم / از فاطمه و شبیر و شبر  
(ناصر خسرو. دیوان. مینوی و محقق ص ۹۴)

### سنائی

آل المجد محدود بن آدم. از شاعران قرن پنجم و ششم هجری. متوفای  
اوائل قرن ششم (۵۱۸ هجری).  
نشوی غافل از بنی هاشم / وز یدالله فوق ایدیهم  
داد حق شیراین جهان همه را / جز فطامش نداد فاطمه را  
(حدیقه. مدرس رضوی ص ۲۶۱)

آل یاسین بداده یکسر جان / عاجز و خوار و بی کس و عطشان  
کرده آل زیاد و شمرلعین / ابتدای چنین تبه در دین

مصطفی جامه جمله بدریده / علی از دیده خون بیاریده  
فاطمه روی را خراشیده / خون بیاریده بی حد از دیده  
(حدیقه. ص ۲۷۰)

### قوامی رازی

بدرالدین قوامی از شاعران معروف نیمه اول قرن ششم. متوفی در نیمه دوم قرن ششم هجری.

زهره و مصطفی و علی سوخته زرد / ماتم سرای ساخته بر سدره منتها  
در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل / گریان که چیست درد حسین مرادوا  
ایشان درین که کرد حسین علی سلام / جدش جواب داد و پدرگفت مرحبا  
زهره ز جای جست و به رویش دراو فتاد / گفت ای عزیز ما تو کجائی و ماکجا  
چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم / مادر در انتظار تو دیر آمدی چرا  
حب یاران پیمبر فرض باشد بی خلاف / لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا  
بود با زهره و حیدر حجت پیغمبری / لاجرم بنشانند پیغمبر سزائی باسزا  
(دیوان. ص ۱۲۰۶-۱۲۷)

### اثیر اخیسکتی

از شاعران سده ششم هجری و متوفی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ هجری قمری.  
سبزه فکنده بساط، برطرف آبیگر / لاله حقه نمایی، شعبده بوالعجب  
پیش نسیم ارغوان قرطه خونین به کف / خون حسینان باغ کرده چو زهره طلب  
(دیوان رکن الدین همایون فرخ ص ۲۷)

### خواجوی کرمانی

ابوالعطا کمال الدین محمود مرشدی متولد ۶۸۹ و متوفی ۷۵۳ ه. ق  
روشنان قصر کحلی گرد خاک پای او / سرمه چشم جهان بین ثریا کرده اند  
با وجود شمسه گردون عصمت فاطمه / زهره را این تیره روزان نام زهره کرده اند

خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده اند / تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده اند  
 باز دیگر بر عروس چرخ زیور بسته اند / پرده زربفت برایوان اخضر بسته اند  
 چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده اند / کوه آهن چنگ را زرین کمر در بسته اند  
 اطلس گلریزین سیمابگون خرگاه را / نقش پردازان چینی نقش ششتر بسته اند  
 مهد خاتون قیامت می برند از بهر آن / دیده بانان فلک را دیده ها بر بسته اند  
 دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان / نام اهل بیت بر بال کبوتر بسته اند  
 دل در آن تازی غازی بند کاندر غُزوروم / تازیانش شیعه اندر قصر قیصر بسته اند  
 (دیوان. ص ۱۳۳-۱۳۴)

منظومه محبت زهرا و آل او / بر خاطر کواکب از هر نوشته اند  
 دوشیزگان پرده نشین حریم قدس / نام بتول بر سر معجر نوشته اند  
 (دیوان. ص ۵۸۴)

از آن بوصلت او زهره شد بدلالی / که از شرف قمرش در سراچه دربان بود  
 چون شمع مشرقی از چشم سائرانجم / زبس اشعه انوار خویش پنهان بود  
 نگشت عمروی از حی (۶) فزون ز روی حساب / چرا که زندگی او بحی حنان بود  
 و رای ذروه افلاک آستانه اوست / زمرغزار فردایس آب و دانه اوست  
 بدسته بند ریاحین باغ پیغمبر / که بود نیره برج قدس را خاور  
 عروس نه تتق (۷) لاله برگ هفت چمن (۸)  
 تذرو هشت گلستان (۹) و شمع شش منظر  
 ز نام او شده نامی سه فرع (۱۰) و چار اصول (۱۱)  
 بیمن او شده سامی دو کاخ و پنج قمر (۱۲)

کهمینه سوری (۱۳) بیت العروس او ساره (۱۴) / کمینه جاریه خانه دار او هاجر (۱۵)  
 بمطبخش فلک دود خورده را در پیش / زمه طبقچه سیم و زمهرهاون زر  
 ز سفره انا املح (۱۶) طعام او نمکین / ز شکر انا افصح (۱۷) کلام او شیرین  
 (دیوان ص ۶۱۵)

### ابن یمین

محمود بن یمین الدین فریومدی. از شاعران سده هشتم هجری و از ستایشگران خاندان سربداری و وابسته بدین خاندان. بسال هفتصد و

شصت و نه هجری درگذشته است.  
 شنیدم ز گفتار کار آگهان / بزرگان گیتی کهان و مهان  
 که پیغمبر پاک و والا نسب / محمد سرسروان عرب  
 چنین گفت روزی به اصحاب خود / به خاصان درگاه و احباب خود  
 که چون روز محشر درآید همی / خلیق سوی محشر آید همی  
 منادی برآید به هفت آسمان / که ای اهل محشر کران تا کران  
 زن و مرد چشمان به هم برنهد / دل از رنج گیتی به هم برنهد  
 که خاتون محشر گذر میکند / ز آب مژه خاک تر میکند  
 یکی گفت کای پاک بی کین و خشم / زنان از که پوشند باری دو چشم  
 جوابش چنین داد دارای دین / که بر جان پاکش هزار آفرین  
 ندارد کسی طاقت دیدنش / ز بس گریه و سوز و نالیدنش  
 به یک دوش او بر، یکی پیرهن / به زهر آب آلوده بهر حسن  
 ز خون حسینش به دوش دگر / فروهشته آغشته دستار سر  
 بدینسان رود خسته تا پای عرش / بنالد به درگاه دارای عرش  
 بگوید که خون دو والا گهر / ازین ظالمان هم تو خواهی مگر  
 ستم کس ندیدست از این بیشتر / بده داد من چون توئی دادگر  
 کند یاد سوگند بزدان چنان / به دوزخ کنم بندشان جاودان  
 چه بد طالع آن ظالم زشتخوی / که خصمان شوندش شفیعان او  
 (دیوان، حسینعلی باستانی راد ص ۵۸۹-۵۹۰)

### ابن حسام

محمد بن حسام الدین خوسفی از شاعران مشهور قرن نهم، شاعر مقتدر  
 طبع و عالم بلند همت که عمر خود را به مدح خانواده پیغمبر گذراند، و  
 مردمان را برای نواله ستایش نگفت چنانکه گوید:  
 شکم چون به یک نان توان کرد سیر مکش منت سفره اردشیر  
 سراینده خاوران نامه و دیوان او مرکب از قصیده ها و ترجیع بندها و  
 مخمس ها و دیگر انواع شعراست. متوفی بسال هشتصد و هفتاد و پنج  
 هجری قمری.



### قصیده در مدح فاطمه زهرا(س)

چنین گفت آدم علیه السلام / که شد باغ رضوان مقیمش مقام  
 که با روی صافی و با رای صاف / زهر جانبی می نمودم طواف  
 یکی خانه در چشمم آمد ز دور / برونش منور ز خوبی و نور  
 ز تابش گرفته رخ مه نقاب / ز نورش منور رخ آفتاب  
 کسی خواستم تا بپرسم بسی / بسی بنگردیم ندیدم کسی  
 سوی آسمان کردم آنکه نگاه / که ای آفریننده مهر و ماه  
 ضمیر صفی از تو دارد صفا / صفا بخشم از صفوت مصطفی!  
 دلم صافی از صفوت ماه کن / ز اسرار این خانه آگاه کن  
 ز بالاصدائی رسیدم بگوش / که یا ای صفی آنچه بتوان بگوش!  
 دعایی ز دانش بیاموزمت / چراغی ز صفوت برافروزمت  
 بگوای صفی با صفای تمام / به حق محمد علیه السلام  
 به حق علی صاحب ذوالفقار / سپهدار دین شاه دُلدَل سوار  
 به حق حسین و به حق حسن / که هستند شایسته ذوالمنن  
 به خاتون صحرای روز قیام / سلام علیهم، علیهم سلام  
 کز اسرار این نکته دلگشای / صفی راز صفوت صفایی نمای  
 صفی چون بکرد این دعا از صفا / درودی فرستاد بر مصطفی  
 در خانه هم در زمان باز شد / صفی از صفایش سر انداز شد  
 یکی تخت در چشمش آمد ز دور / سرا پای آن تخت روشن ز نور  
 نشست بر آن تخت مردختری / چو خورشید تابان بلند اختری  
 یکی تاج بر سر منور ز نور / ز انوار او حوریان را سرور  
 یکی طوق دیگر به گردن درش / بخوبی چنان چون بود در خورش  
 دو گوهر به گوش اندر آویخته / زهر گوهری نوری انگیخته  
 صفی گفت یا رب نمی دانمش / عنایت به خطی که بر خوانمش  
 خطاب آمد او را که از وی سؤال / بکن تا بدانی تو بر حسب و حال  
 بدو گفت من دخت پیغمبرم / به این فر فرخندگی در خورم  
 همان تاج بر فرق من باب من / دو دانه جواهر حسین و حسن  
 همان طوق در گردن من علی است / ولی خدا و خدایش ولی است

چنین گفت آدم که ای کردگار / درین بارگه بنده راهست بار  
 مرا هیچ از اینها نصیبی دهند / ازین خستگی ها طبییی دهند  
 خطابیی بگوش آمدش کای صفی / دلت دروفاهای عالم وفی  
 که اینها به پاکي چو ظاهر شوند / به عالم به پشت تو ظاهر شوند  
 صفی گفت با حرمت این احترام / مرا تا قیام قیامت تمام

باز بر اطراف باغ از چمن گل عذار / مجمره پر عود کرد بوی خوش نوبهار  
 مقنعه بر بود باد از سر خاتون گل / برقع خضراگشود از رخ گل پرده دار  
 سرو سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد / سنبل تر باز کرد نافه مشک تتر  
 گل چه رخ نیکوان تازه و نرو جوان / مرغ بزاری نوان بر طرف مرغزار  
 ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته / سرو سرافراخته چون قد دلجوی یار  
 بادریاحین فروش خاک زمین حله پوش / لاله شده جرعه نوش در سر نرگس خمار  
 از بی زینت گری لعبت ایام را / لاله شده سرمه دان گل شده آیینه دار  
 از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق / لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار  
 بوی بنفشه به باغ کرده معطر دماغ / لاله خورزین چراغ در دل شهبای تار  
 یا قلم من فشانند بر ورق گل عبیر / یا در جنت گشاد خازن دارالقرار  
 یا مگر از تریخت دختر خیر البشر / باد سحرگه فشانند بر دل صحرا غبار  
 مطلععه الکوکبین نیره النیرین / سیده العالمین بضعه صدر الکبار  
 ماه مشاعل فروز شمع شبستان او / ترک فلک پیش او جاریه پیش کار  
 پردگی عصمتش پرده نشینان قدس / کرده به خاک درش خلد برین افتخار  
 رفته به جاروب زلف خاک درش حورعین / طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار  
 آنچه زگرد رهش داده به رضوان نسیمروشنی چشم را برده حواری بکار  
 در حرم لایزال از بی کسب کمال / خدمت او خالدها کرده به جان اختیار  
 معجز سر فرقدین تحفه فرستاده پیش / مشتری انگشتری داده و مه گوشوار  
 در شب تزویج او چرخ جواهر فروش / کرد بساط فلک پر در آبدار  
 پرده نشینان غیب پرده بیاراستند / گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار  
 بس که جواهر فشانند کوکبه در موکبش / پرده گلریزگشت پر گهر شاهوار

گشت مزین فلک سدره نشین شد ملک / تا همه روحانیان یافت به یکجا قرار  
 جل تعالی بخواند خطبه تزویج او / با ولی الله علی بر سر جمع آشکار  
 روح مقدس گواه با همه روحانیان / مجمع کروبیان صف زده بر هر کنار  
 همچو نسیم بهشت خواست نسیمی زعرش / کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار  
 باد چو در سدره زد بر سر حواری عین / لولو و مرجان بریخت از سر هر شاخسار  
 ای به طهارت بتول، لاله باغ رسول / کوکب تو بی افول عصمت تو بی عوار  
 مقصد عالم توئی زینت آدم توئی / عفت مریم توئی اخیر خیر الخیار  
 مام حسین و حسن فخر زمین و زمن / همسر تو بوالحسن تازی دلدل سوار  
 ای که نداری خبر از شرف و قدر او / یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار  
 بر ورقی یافتم از خط بابای خویش / راست چو برگ گل ریخته مشک تبار  
 بود که روزی رسول بعد نماز صبح / روی به سوی علی، کرد که ای شهسوار  
 هیچ طعامیت هست تا به ضیافت رویم / نام تکلف مبر عذر توقف میار  
 گفت که فرمای تا جانب خانه رویم / خواجه روان گشت و شاه بر اثرش اشکبار  
 زانکه به خانه طعام هیچ نبودش گمان / تا به در خانه رفت جان و دل از غم فکار  
 پیش درون شد علی رفت بر فاطمه / گفت پدر بر دراست تا کند اینجا نهار  
 فاطمه دل تنگ شد زانکه طعامی نبود / کرد اشارت به شاه گفت پدر را درآر  
 با حسن و با حسین هر دو به پیش پدر / باش که من بنگرم تا چه گشاید زکار  
 خواند انس را و داد چادر عصمت بدو / گفت به بازار بر بی جهت انتظار  
 شد پدرم میهمان چادر من بیع کن / از ثمن آن به من زود طعامی بیار  
 چادریشم شتر بافته و تافته / از عمل دست خود رشته ورا بود و تار  
 چادر زهرا انس برد و به دلال داد / بر سر بازار شهر تا که شود خواستار  
 مرد فروشنده چون جامه ز هم باز کرد / یافت ازو شعله ی، نور چو رخشنده نار  
 جمله بازار از آن گشت پراز مشغله / زرد شد از تاب او تابش خور بر مدار  
 یک دو خریدار خواست و آن سه درم خواستند / و آن سه درم را نکرد هیچکس آنجا چهار  
 بود جهودی مگر بر در دکان خویش / مهتر بعضی یهود محتشم و مالدار  
 چادرو دلال را بر در دکان بدید / نور گرفته ازو شهر یمین و بیسار  
 خواجه بدو بنگریست گفت که این جامه چیست؟ / راست بگو آن کیست راست بود رستگار  
 گفت که چادر انس داده به من زو بیرس / واقف این چادر اوست من نیم آگه زکار

گفت انس را جهود قصه چادر بگویی / گفت تو گرمی خری دست ز پریش بدار  
گفت به جان رسول آنکه تو یارویی / کین خبر از من مپوش، راز نهفته مدار  
سر به سوی گوش او برد به آهستگی / گفت بگویم تراگر تو شوی رازدار  
چادر زهر است این دختر خیر الوری / فاطمه خیر النساء دختر خیر الخیار  
شد پدرش میهمان هیچ نبودش طعام / داد به من چادرش از جهت اضطرار  
تا بفروشم به زروز ثمن آن برم / طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار  
خواجه دکان نشین عالم تورات بود / دید به سوی کتاب دیده چو ابر بهار  
از صفح موسوی چند ورق باز کرد / تا که به مقصد رسید مرد صحایف شمار  
رو به سوی انس کرد گفت که این، جامه من / از تو خریدم به چار پاره درم بیکهزار  
قصه این چادر پرده نشین رسول / گفته به موسی به طور حضرت پروردگار  
گفته که پیغمبر دور پسین را بود / پرده نشین دختر فاطمه با وقار  
روزی از آنجا که هست مقدم مهمان عزیز / مر پدرش را فند بردر حجره گذار  
فاطمه را در سرا هیچ نباشد طعام / تا بنهد پیش باب خواجه روز شمار  
چادر عصمت برند تا که طعامی خرد / وز سه درم بیش و کم کس نبود خواستار  
مخلص من دوستی چار هزارش درم / بدهد و دروجه آن نقره به وزن عیار  
دگر قسم می کنم من به خدائی خویش / از قسمی کان بود ثابت و سخت استوار  
عزت آن چادر از طاعت کروبیان / پیش من افزون بود از جهت اقتدار  
خاصه ترا یک هزار درهم دیگر دهم / لیک مرا حاجتی است گرتوانی برآر  
من چو نبی را بسی کرده ام ایذا کنون / هست سیاه از حیا روی من خاکسار  
روی بدو کردنم، روی ندارد و لیک / در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار  
گر به غلامی خویش فاطمه بپذیردم / عمر به مولائیش صرف کنم بنده وار  
رفت انس باز پس تا به حریم حرم / بر عقب او جهود با دل امیدوار  
گفت انس را بیهود چون برسی در حرم / خدمت او عرضه کن تا که مرا هست بار؟  
رفت انس در حرم قصه به زهرا بگفت / گفت که تا من پدر، رانم آگه زکار  
فاطمه پیش پدر حال یهودی بگفت / گفت پذیرفتمش گو انس او را درآر  
شد انس آواز داد تا که درآید بیهود / یافته اندر دلش نور محمد قرار  
سربنهاد آن جهود بر قدم عرش سا / کرد ز خاک درش فرق سرش تاجدار  
لفظ شهادت بگفت باز برون شد به کوی / طوف کنان بر زبان نام خداوندگار

می شد و می گفت کیست همچو من اندر جهان / از عرب و از عجم دولتی و بختیار  
فاطمه مولای من دختر خیر البشر / من به غلامی او یافته این اعتبار  
بر سر بازار و کوی بود در این گفت و گوی / تا که بگسترده شد ظلله نصف النهار  
چار هزار از یهود هشتصد و افزون برو / مومن و دین ور شدند عباد و پرهیزگار  
روح قدس در رسید پیش رسول خدا / گفت هزاران سلام بر تو ز پروردگار  
موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود / چند هزار از یهود چند هزار از نصار  
برکت مهمانی دختر تو فاطمه / داد ز نار سموم این همه را زینهار  
ای که به عصمت توئی مطلع انوار قدس / از زلز و معصیت دامن تو بی غبار  
ورد زبان ساخته نعت تو «ابن حسام» / تا بودش در بدن مرغ روان راقرار

۱. مقصود از این شعرها شعرهائی است که نشان دهنده مظلومیت آل پیغمبر باشد و گرنه شعرهای مدحی از آغاز تاسیس حکومت اسلامی در مدینه سروده شد.
۲. کسائی مروزی.
۳. فردوسی.
۴. غضنبری رازی.
۵. قصیده ای که این بیت ها جزء آن آمده در چاپ مینوی. محقق دیده نمی شود.
۶. اشارت است به سالیان عمر دختر پیغمبر، حی بحساب جمل هیجده است.
۷. نه افلاک.
۸. هفت سیاره.
۹. هشت بهشت.
۱۰. مولید سه گانه: حیوان، نبات، معادن.
۱۱. چهار آخشج: آب، باد، خاک، آتش.
۱۲. هفت افلاک.
۱۳. میهمان.
۱۴. زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق.
۱۵. مادر اسماعیل (ع).
۱۶. ماخوذ از حدیث «کان یوسف حسننا و لکنین املح» (سفینة البحار ج ۲ ص ۵۴۶).
۱۷. ماخوذ از حدیث «انا افصح العرب بیدانی من قریش» (سفینة البحار ج ۲ ص ۳۶۱).

منبع: زندگانی فاطمه زهرا (س) ص ۲۱۱، شهیدی، سید جعفر

۱. ایام فاطمیه است و ایام شهادت آن حضرت پس از گذشت ۷۵ روز از رحلت رسول اکرم (ص) و سیزدهم جمادی الاولی سال یازدهم هجرت و یا پس از گذشت ۹۵ روز و سوم جمادی الثانی. این ایام فرصت مغتنمی است برای شناختن کوثر قرآن و شناساندن سرور زنان عالم «سیده نساء العالمین» و سرور زنان بهشتی «سیده نساء اهل الجنة» که از هر جهت «طینت و طهارت و عبادت و معرفت و دیانت و عدالت و بینش و دانش و کوشش و جوشش» همانند ندارد. گرچه در این دنیا کوتاه زیست ولی از جهت سمبلیک و الگو، بانوی همه عالم است و بدانیم در همه چیز کیفیت ملاک هر فرد «قیمه کل امرء ما یحسنه» است.

۲. در سراسر ایران اسلامی و در بسیاری از نقاط دیگر عراق و لبنان و یمن و ترکیه و افغانستان و پاکستان و برخی کشورهای دیگر مراسم تجلیل و تکریم و تعظیم و تسلیت و تعزیت و تبریک در ایام رحلت و شهادت و ولادت ایشان برگزار می‌شود و از دیدگاه‌های علمی و عقلی و عبادی ایشان گفته و مقاله نوشته می‌شود ولی به جد این پرسش معنادار مطرح است که از «حضرت فاطمه زهرا(س) چه می‌دانیم؟» فقط می‌دانیم که نام اصلی

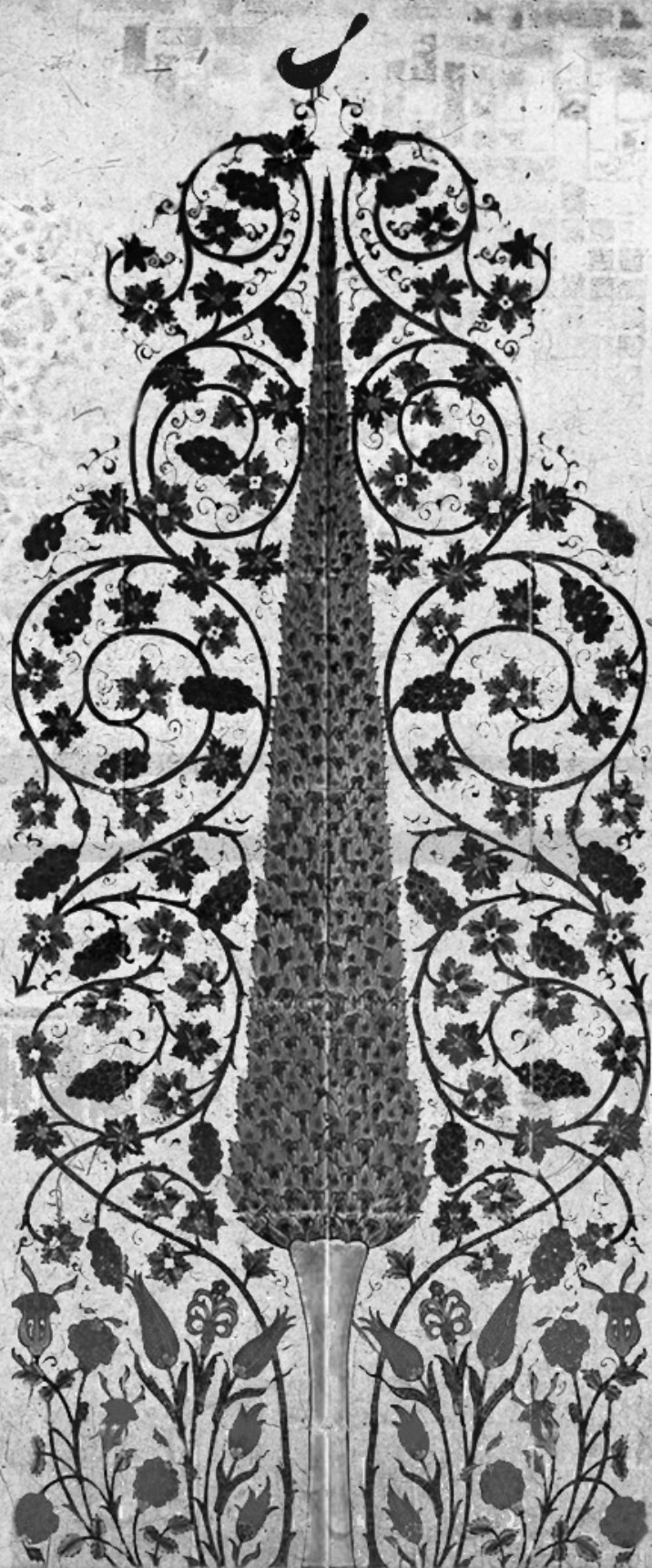
ایشان «فاطمه» است و القابی چون «ام اییها، ام الحسنین» و ۱۸ یا ۲۳ سال قمری در این دنیا زیست و کوتاه ترین مدت زندگی در بین ۱۴ معصوم دارد. فقط می دانیم دختر رسول اکرم (ص) و حضرت خدیجه (س) است و در مکه به دنیا آمد و در جمادی الثانی در مدینه بدرود حیات گفت و مزار ایشان ناشناخته می باشد که همه این ها شناسنامه است و ۴ پسر و دختر دارد. لکن از دیدگاه قرآن، روایات، تاریخ، شاعران و حتی زبان مخالفان؛ حضرت فاطمه (س) زندگی نامه دیگری دارد که همچنان ناشناخته مانده و با معرفت علاقه مندان اندک و ناچیز می باشد.

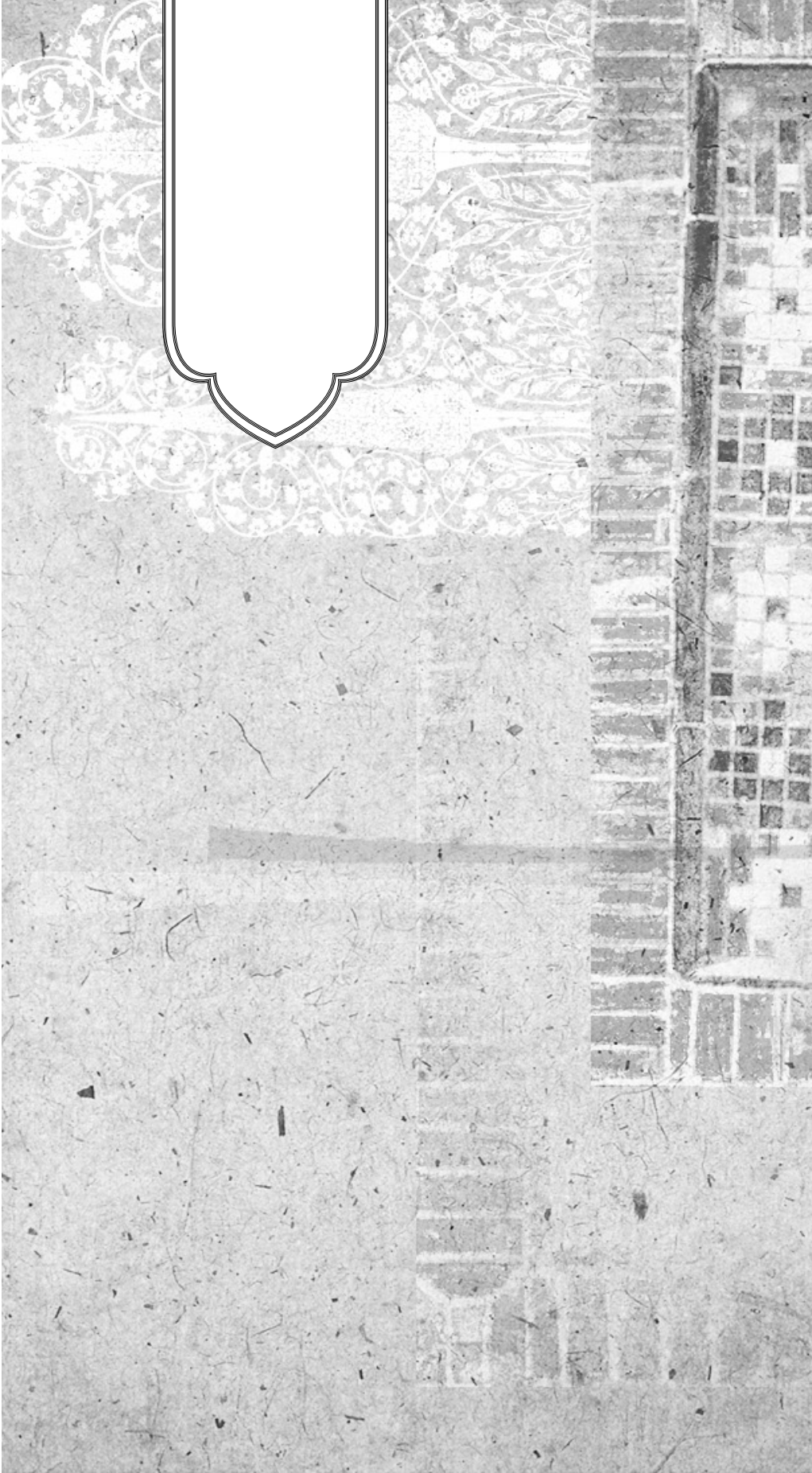
۳. بانوی اسوه عالمیان «کوثر» است که کوتاه ترین سوره قرآن می باشد و در مقابل «تکاتر» که مذموم است؛ «الهیکم التکاتر حتی زرتم المقابر» قرار دارد و در زاویه دیگر «کثیر و اکثر» داریم که گوناگون می باشد. کوثر را نسل و نوه و نتیجه و ذریه معنا کرده اند که مرحوم واعظ زاده خراسانی تا جمعیت صد میلیون در کشورهای مختلف اسلامی از شیعه و سنی تیراژ می شمارد و در این ۱۴ قرن، نسلی به این کثرت از هیچ تیره و تیپی و شجره ای در جهان نداریم. با اینکه امویان در صد سال و عباسیان در چند قرن و خوارج و وهابیان، خفقان بوجود آوردند و بسیاری از سادات گمنام زیستند. کوثر را علم بدانیم که شانه به شانه امام علی (ع) حرکت کرد و به دلیل حجب و حیا در برابر پدر و همسر کمتر چیزی اظهار نمود و در واقع از «ماکان و ما یکون و ما هو» خبر داشت. کوثر را معرفت بدانیم که در برابر عظمت الهی و هنگام عبادت به خود می لرزید و حضرتش را نور بدانیم که در چادر قرار گرفته در برابر مرد یهودی جلوه گر شد و خانواده ای را مؤمن و عارف و لائی ساخت. کوثر را سعه صدر و شرح صدر و تحمل و شکیبایی بدانیم که نام ایشان برکت و یادشان عبادت است و توسل به ایشان گره گشا و تسبیح «الله اکبر، الحمد لله و سبحان الله» دارد که معادل ثواب هزار رکعت نماز است و آخرین رتبه و درجه ایشان «شفاعت» است که در قیامت خود را نشان می دهد و شامل جهانیان می گردد و برخی اندک چون مشرک و منافق و ملحد بی بهره می مانند.

۴. النهایه در واپسین روز زندگی به امام علی (ع) می فرماید «ما عهدتني



أو وجدتنی کاذبہ و لآخائنة و لآخاطنة» در ۹ سال زندگی مشترک، دروغی و خیانتی و خطائی از من ندیدی و درعین حال از تو می خواهم مرا حلال نمایی و می شود «راضیه مرضیه» و خداوند به ایشان سلام می دهد و سروری زنان عالم و بهشت را به ایشان می بخشد و حلقه وصل نبوت و امامت و محصول عبادت یک اربعین، روزه و ارتزاق از میوه بهستی می گردد.





أَخْبَرَنَا ابْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَاقِدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الزُّهْرِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْهَادِ، عَنْ هِنْدِ بِنْتِ الْحَارِثِ الْفِرَاسِيَّةِ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَهُوَ شَاكٍ فَتَمَنَّى الْمَوْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ وَإِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتُوَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمْنُوا الْمَوْتَ. (١)  
 عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ، قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَهُوَ شَاكٍ فَتَمَنَّى الْمَوْتَ

پیغمبر به عنوان عیادت رفتند سراغ یکی از مسلمان ها که مریض بود و شکایت داشت؛ لابد دردی، مشکلی، چیزی داشته. به پیغمبر گفت: «آقا! دلم میخواهد زودتر مرگم فرا برسد».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ

[پیغمبر فرمود: «آرزوی مرگ نکنید، دعا برای مرگ خودتان نکنید؛ اگر شما آدم خوبی هستید، وقتی [شما] ان شاء الله چند سال دیگر، شصت

هفتاد سال دیگر زنده ماندید، طبعاً بر احسان خودتان خواهید افزود، کفه‌ی حسنات خودتان را سنگین خواهید کرد. اگر این زندگی طولانی زحمتی دارد، مشکلاتی دارد، خطراتی دارد، این حُسن را هم دارد که اگر انسان اهل احسان باشد، اهل تقوا باشد، کفه‌ی حسنات خودش را روزبه‌روز افزایش می‌دهد.

وَإِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتُؤَخَّرْ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ

آمدیم و شما گناهکاری و محسن نیستی؛ اجلِ تو را عقب می‌اندازند تا تو عذرخواهی کنی. تُسْتَعْتَبُ، یعنی همین که در دعاها هست: لَكَ الْعُتْبَى؛ (۲) عذرخواهی کردن، معذرت‌خواهی کردن. عمرت به تأخیر می‌افتد و این فرصت وجود دارد که انسان عذرخواهی کند. پس بنابراین، فرصتِ حیاتِ فرصتِ خوبی است؛ مرگ را آرزو نکنید!

(۱) امالی طوسی، مجلس سیزدهم، ص ۳۸۵؛ «ام فضل میگوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزد مردی رفت تا از او عبادت کند؛ او از بیماری شکایت داشت و آرزوی مرگ میکرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: آرزوی مرگ نکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی، [با زنده بودن] نیکی‌ای به نیکی‌هایت افزوده میشود و اگر گناهکار باشی فرصت می‌یابی از گناهانت عذرخواهی کنی؛ پس آرزوی مرگ نکنید.

(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۱

بحث این جلسه به شرح حدیث «تَعَطَّرُوا بِالْأَسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحْكُمْ رَوَائِحُ الدُّنُوبِ» [۱] اختصاص دارد. این روایت که در امالی شیخ طوسی از لسان مبارک امیرالمؤمنین (ع) نقل شده، از نظر عرفانی و اسلامی خیلی بالا است و یک نیروی کنترل‌کننده‌ای برای همه است. مرحوم صاحب وسائل الشیعه نیز روایت را در جلد ۱۶ وسائل نقل کرده است. [۲]

شرح چهل حدیث، حدیث دوم؛ استغفار امام «سلام الله علیه» می‌فرماید: «تَعَطَّرُوا بِالْأَسْتِغْفَارِ»؛ خود را با عطر استغفار معطر کنید. در ادامه می‌فرماید: «لَا تَفْضَحْكُمْ رَوَائِحُ الدُّنُوبِ»؛ نگذارید که بوی گناه شما را افتضاح و رسوا کند.

از این روایت و از روایات دیگری فهمیده می‌شود که گناه بوی بد و نامطلوب دارد. مثلاً در روایتی از قول رسول خدا (ص) می‌خوانیم که اگر کسی دروغ گفت، بوی بد او به آسمان‌ها می‌رود و ملائکه او را لعنت می‌کنند. [۳] همچنین از روایات اهل بیت «سلام الله علیهم» در می‌یابیم که حسنات و اعمال نیکو بوی خوش دارد. [۴]

حتی افکار و نیت‌های انسان و آنچه در دل هرکس می‌گذرد و هنوز در

عمل نیامده است، اگر خوب باشد، در عالم ملکوت بوی خوش دارد و چنانچه بد باشد، ملائکه را زجر می‌دهد و بوی بد آن از نفس و قلب آدمی خارج می‌گردد. [۵]

در روایات داریم که رذائل اخلاقی نظیر کبر و حسد نیز بوی متعفن دارند و بوی بد آن، کسانی که اهل دل هستند و همچنین ملائکه را متأذی می‌کند. راجع به اهل علم، استاد بزرگوار ما حضرت امام «قدس سرّه» مقید بودند در فرصت‌ها این روایت را برای ما بخوانند که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: اگر اهل علم، عمل نداشته باشد، عالم فاسق و فاجر، عالم بی‌عمل را به جهنم می‌برند و جسم و روح او بوی بد می‌دهد و اهل جهنم از بوی مشمئز کننده او اذیت می‌شوند. [۶] روایت به این اندازه می‌فرماید. اما حضرت امام به ما می‌گفتند: شعاع بوی بد چنین کسی در جهنم، به اندازه‌ای است که دنیا را ویران کرده و باعث انحراف و گمراهی دیگران شده است. خیلی حرف خوبی است، مثل خود حضرت امام یک لطافت خاصی دارد. می‌فرمودند: اگر در خانه، با کردار ناپسندش همسر و فرزندان خود را به اشتباه انداخته و آن‌ها با تصوّر اینکه به طور کلی رفتار عالمان و روحانیون چنین است، به دین و اخلاق اسلامی و به علما، بدبین شده‌اند، در جهنم فقط اطراف خود را از بوی بدش آزار می‌دهد. گاهی اخلاق و دیانت را در یک ده از بین برده است و گاهی نیز مردم یک شهر از او تأثیر منفی و مخرب گرفته‌اند. هرکسی به اندازه سعه وجودی خود، مشمول این روایت است. در نهایت، اگر اهل دنیا تحت تأثیر گناهان و رفتار زشت کسی قرار گرفته و بدبین و منحرف شده‌اند، همه اهل جهنم از بوی متعفن او در عذاب خواهند بود.

بنابراین گناه در عالم ملکوت و در آخرت، بوی نا مطلوب دارد. مواظب باشید در قیامت بوی بد گناهان و رذائل شما منتشر نشود، تلاش کنید که در قیامت بوی خوش داشته باشید، بوی بد نداشته باشید. راه آن استغفار است، جداً استغفار از گناه کنید. توبه، آثار گناه را از بین می‌برد. به فرموده پیامبر اکرم (ص) کسی که از گناه خود توبه می‌کند، مانند کسی است که گناه نکرده است: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» [۷]. قرآن می‌فرماید:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» [۸]؛ یعنی خداوند رحمان و رحیم، علاوه بر بخشش گناه و محو و نابودی آثار آن، به جای بدی بندگان به آن‌ها نیکی می‌کند و دیگر آن بوهای بد می‌رود و بوی خوب که همان ثواب استغفار و توبه است، سر تا پای او را می‌گیرد.

گناه انسان در همین دنیا نیز بوی بد دارد و اهل دل، آن بو را استشمام می‌کنند. افرادی هستند که بوی خوش و بوی بد اعمال را استشمام می‌کنند، همان طور که افراد عادی بوی عطر را از بوی فاضلاب تشخیص می‌دهند، آن‌ها هم بوی اعمال را استشمام می‌کنند.

مثلاً آنان که جداً سروکار با عالم ملکوت دارند، به عبارت دیگر کسانی که زکام معنوی نیستند، بوی تعفن غذای حرام و شبهه‌ناک را می‌فهمند و از آن اجتناب می‌کنند.

ملائکه نیز در دنیا از افکار، گفتار و رفتار ناپسند بندگان منزجر می‌شوند. ملائکه محافظ ما هستند؛ حسنات ما آن‌ها را خوشحال می‌کند و گناهان ما آن‌ها را می‌آزارد. قرآن می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونََهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» [۹]. یک دسته از ملائکه حافظ جسم ما هستند که مثلاً زمین نخوریم. یک دسته از آنان نیز حافظ روح ما هستند، به شرطی که خود ما در راه باشیم. به هر حال، آن‌ها از گناه انسان‌ها متأذی می‌شوند.

آیا تا به حال روی آیه غیبت فکر کرده‌اید؟ می‌فرماید: «لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» [۱۰]؛ می‌خواهید مرده بخورید؟ پس غیبت نکنید. دیگر نمی‌توانیم بگوییم این آیه تأویل دارد، ولی متأسفانه غیبت نقل مجالس شده است. شایعه‌پراکنی، غیبت و تهمت، لاشه متعفن مردار است که بوی بد و مشمئزکننده آن را افراد عادی استشمام نمی‌کنند، اما ملائکه و اهل معرفت را می‌آزارد.

زنی آمد خدمت پیامبر اکرم (ص) مسئله‌ای پرسید و رفت. عایشه به زبان نگفت با دست اشاره کرد یا رسول الله قد او کوتاه است، رنگ مبارک پیامبر اکرم (ص) تغییر کرد و فرمودند: استفراغ کن. گفت: یا رسول الله من که چیزی نخورده‌ام. دوباره فرمودند: استفراغ کن. استفراغ کرد و لخته گوشتی



گندیده از دهانش بیرون افتاد. [۱۱] یعنی به او فهماندند که با غیبت، طبق آیه قرآن، گوشت مرده خورده است: «لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» [۱۲]

نظیر این روایات، نظیر این قضایا، زیاد است، اما این را بدانید که در این عالم غوغا است، گرچه ما نبینیم، نشنویم و استشمام نکنیم.

مطلب مهم دیگری که در این روایت آمده، این است که گناه، در دنیا و آخرت انسان را رسوا و مفتضح می‌کند و استغفار، مانع این رسوایی می‌شود. امیرالمؤمنین «سلام الله علیه» در دعای کمیل می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ» [۱۳]؛ خدایا آن گناهی که من را افتضاح می‌کند بیامرز.

در روایات و ادعیه فراوانی می‌خوانیم که خداوند متعال ستار العیوب است، یعنی عیب‌ها را می‌پوشاند و پرده درمی‌نمی‌کند. امیرالمؤمنین (ع) در روایتی فرموده‌اند: خداوند سبحان چهل پرده بر بندگان کشیده است، هر گناهی یک پرده را پاره می‌کند و اگر مرتکب چهل گناه شد، همه پرده‌ها کنار می‌رود. آنگاه خداوند سبحان به ملائکه‌ای که محافظ انسانند؛ «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» [۱۴]؛ خطاب می‌کند که با پرو بال خود بنده مرا بپوشانید و آبروی او را حفظ کنید. فرشته‌ها با پرهای خود از او پرده پوشی می‌کنند. ولی ناگهان بی‌حیایی به انتها می‌رسد، در این صورت خطاب می‌شود که او را رها کنید، وقتی رهایش کردند، مفتضح و رسوا می‌شود. [۱۵]

پس تکرار گناه و گناه روی گناه انسان را افتضاح می‌کند، ولی اگر جداً توبه و استغفار کند، خداوند متعال گناهان او را می‌بخشد و آثار گناه، از جمله رسوایی و افتضاح را نیز از بین می‌برد.

- [۱]. امالی الطوسی، ص ۳۷۲
- [۲]. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۷۰
- [۳]. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۴۸
- [۴]. رک: الکافی، ج ۲، ص ۴۲۹
- [۵]. همان
- [۶]. الکافی، ج ۱، ص ۴۴
- [۷]. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵
- [۸]. الفرقان، ۷۰: «پس خداوند بدیهایشان را به نیکبها تبدیل می‌کند.»
- [۹]. الرعد، ۱۱: «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.»
- [۱۰]. الاحزاب، ۱۲: «بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟»
- [۱۱]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۶
- [۱۲]. الحجرات، ۱۲: «و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.»
- [۱۳]. مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۸۴۴
- [۱۴]. الرعد، ۱۱: «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.»
- [۱۵]. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۹

در آغاز از خدای سبحان مسألت می‌کنیم که همه ما بتوانیم در بارگاه انمه (علیهم السلام) به صورت شفاف و روشن عرض کنیم: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ»؛ [۱] این از بیانات نورانی امام هادی (ع) در زیارت جامعه است که وقتی شیعیان به ویژه علمای دین به حرم مطهر یکی از ذوات قدسی مشرف شدند از خدای سبحان به برکت آن‌ها بخواهند که من اهل تحقیق در دین باشم حق را بفهمم و تبیین کنم باطل را بفهمم و از آن دور شوم و آن را از جامعه دور کنم و جامعه را هم از آن دور، این از برترین جمله‌های نورانی زیارت جامعه است: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ». هفته پژوهش یعنی این که آدم بتواند این قدر توانایی علمی داشته باشد وقتی به بارگاه امام هشتم مشرف بشود زیارت کرد و عرض ادب کرد بگوید من جزء محققان شما هستم «مُحَقِّقٌ» آنچه را که شما تحقیق کردید، «مُبْطِلٌ» آنچه را که شما باطل دانستید؛ یعنی از شاگردان ویژه شما باشم این مقام کمی نیست. پژوهش یعنی این، رونمایی یعنی این که آدم بدون هیچ نگرانی به وجود مبارک امام هشتم عرض کند هر چه را شما تحقیق کردید من هم دنباله‌رو مکتب شما هستم.

یک وقت است که انسان به زیارت این ذوات قدسی می‌رود طلب مغفرت می‌کند شفای بیمار را می‌خواهد سعه رزق را می‌خواهد همه این‌ها خیر است اما این‌ها اوایل راه است پژوهش یعنی این! آن که نداند وجود مبارک امام هشتم با مکتب‌های بیگانه چگونه کنار آمد چگونه حل کرد چگونه پاسخ داد و چگونه جواب گرفت او چگونه رویش می‌شود که در حرم حضرت بگوید «مُحَقِّقٌ» و «مُبْطَلٌ»؟

بنابراین وظیفه همه ما حوزویان و برادران و عزیزان دانشگاهی این است که تحقیق یعنی تحقیق! فهم یعنی فهم! چه موقع ما می‌فهمیم؟ حالا چند جمله نورانی از وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه بخوانیم که تازه فهم عمیق مجتهدانه نردبان است، آدم حالا بر فرض مجتهد شد او در بین راه است؛ این‌ها را از بیانات حضرت امیر در نهج باید کمک گرفت. بحث‌های روز پنج‌شنبه تبیین فرمایشات حضرت امیر در نهج البلاغه بود که تقریباً نزدیک سی سال چه در نماز جمعه، چه در روزهای پنج‌شنبه فرمایشات حضرت مطرح می‌شد تا رسیدیم به این قسمت که حضرت اولیای اهل بیت را مشخص می‌کند که چه کسی ولی پیغمبر است و چه کسی ولی پیغمبر نیست این تنها برای ترجیح غدیر بر سقیفه نیست، این برای آن است که محصول درسمان ولایت باشد؛ یعنی ما جزء اولیای اهل بیت باشیم ولی آن‌ها باشیم اینکه در زیارت‌نامه فرمود: «أَنْتَ وَوَلِيُّكَ» [۲] همین است صرف دوستی و دشمنی که ولایت نیست من جزء اولیای الهی بشوم یعنی تمام این درس خواندن‌ها نردبان است؛ این کتاب چقدر بوسیدنی است به نام قرآن کریم. فرمود علم چیز خوبی است بر همه واجب است عالم بشوند درست است، اما نردبان است و بر همه لازم است نردبان تهیه کنند این نردبان مقدمه است که از کجا بالا برویم؟ فرمود: (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) [۳] ما عقل می‌خواهیم علم نمی‌خواهیم. ما بالا رفتن می‌خواهیم نردبان نمی‌خواهیم، این نردبان برای این است که انسان بالا برود علم برای اینکه عاقل بشود فرمود: (وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) یعنی علم مقدمه است برای عقل و عقل هم که وجود مبارک حضرت معرفی کرد فرمود: «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ أَكْثُسِبَ

بِهَ الْجَنَانِ» [۴] وجود مبارک حضرت امیر(ع) در این جمله می‌فرماید که «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ (ص) مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قُرِبَتْ قَرَابَتُهُ»؛ [۵] ممکن است کسی عموی حضرت باشد (تَبَيَّنَتْ يَدَا) [۶] درباره او نازل شود پس قُرب ظاهری معیار نیست، آن آیه هم می‌گوید ما علم نمی‌خواهیم ما نردبان نمی‌خواهیم ما اگر نردبان می‌خواهیم برای این است که کسی بالا برود کسی که عمری نردبان تراشی بکند و نردبان فروشی بکند نردبان سازی بکند و نردبان را معرفی بکند، ولی بالا نرود این در مقدمات گیر است. فرمود: (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ) اما فقط علما بالا می‌آیند (وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) مثل اینکه می‌فرماید آن مقامات عالیه را ما تبیین کردیم ولی کسی که نردبان دارد بالا می‌آید کسی که نردبان ندارد بالا نمی‌آید.

بنابراین تلاش و کوشش ما این نیست که مجتهد شویم، بله مجتهد شدن چیز خوبی است تهیه نردبان است، تهیه ابزار نوشتن است؛ نوشتن، یاد گرفتن است قلم و مرکب به دست آوردن است اما چیزی بنویسیم که خدا به آن قسم یاد کند اینکه مخصوص انبیا نیست. آدم ممکن است کتابی بنویسد که خدا به این کتاب قَسَم بخورد این کم مقامی است؟ الآن خدا قسم می‌خورد به مکاسب شیخ انصاری قَسَم که راه این است این کم مقامی است. (ن) یعنی (ن)، (وَ الْقَلَمِ) یعنی (وَ الْقَلَمِ)، (يَسْطُرُونَ) [۷] یعنی (يَسْطُرُونَ)؛ قَسَم به آن مرکب مخصوص و آن قلم خاص و آن نوشته مخصوص! مسطورات یعنی مکتوبات. یک وقت می‌بینید محقق می‌شود، یک وقت علامه می‌شود یک وقت شیخ انصاری می‌شود یک وقت امام می‌شود یک وقت علامه طباطبایی می‌شود کتاب می‌نویسند؛ خدا به این کتاب قَسَم بخورد کم مقامی است؟ پس معلوم می‌شود که این آقا از نردبان ترقی کرده بالا آمده دین هم همین را می‌خواهد. اگر ما در جامعه این گونه افرادی داشته باشیم جامعه راه می‌افتد. بنابراین حضرت فرمود اولیای وجود پیغمبر ما چند نفریم، بله این‌ها چند نفر یقیناً اولیای الهی هستند؛ اما اینکه (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)؛ [۸] یعنی درس بخوانید این برای انبیا و ائمه (علیهم السلام) مخصوص آن‌ها که نازل نشده

است برای همه ما نازل شده است؛ منتها آن‌ها در اوج و در قله ما در دامن این‌ها هستیم وقتی ما می‌توانیم در حوزه به قدری خوب درس بخوانیم و با إخلاص درس بخوانیم که اگر چهار تا کتاب نوشتیم خدا به این کتاب قَسَم یاد کند این کم مقامی نیست، این راه باز است. حضرت فرمود ولی پیغمبر؛ این تنها مسئله ولایت و خلافت و تقدیم غدیر بر سقیفه و جانشین پیغمبر شدن و امام زمان شدن که نیست آن ذوات قدسی مشخص است چهارده نفر معصوم‌اند؛ اما کسی هم می‌تواند به جایی برسد که مقاله‌ای بنویسد کتابی بنویسد رساله‌ای بنویسد «أَوْ مَا شئتَ فسمه» که خدا به آن قَسَم یاد کند. خون شهید خیلی مقدّس است اما همین دینی که برای شهید و خون شهید آن همه قداست قائل شد هم فرمود: «مِدادِ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ» [۹] هم به خون شهید قَسَم یاد نکرد ما یادمان نیست که در قرآن جایی خدا به خون شهید قَسَم خورده باشد، اما به مرگب افرادی مثل امام و علامه طباطبایی قَسَم یاد می‌کند (ن)، یعنی مرگب، «قلم» که معلوم است (وَ مَا يَسْطُرُونَ) هر سه را جداگانه یاد کرد و قَسَم خورد حضرت می‌خواهد بفرماید به این مقام برسید اطاعت کنید. پس درس یک گوشه از راه است قسمت مهمّ اطاعت این‌هاست، علم با عمل که شده عقلی ممثّل، این هدف رسالت انبیا را تأمین می‌کند، این را برای همه راهوار کرده، منتها بعضی بیشتر بعضی کمتر. فرمود ولی پیامبر کسی است که این طور باشد.

این را از کجا استدلال کرد وجود مبارک حضرت امیر؟ چون خودشان در بعضی از فرمایشات فرمودند که ما هر حرفی را می‌زنیم از ما سؤال کنید از کدام قسمت قرآن گرفتید؟ ما الآن به شما در اینجا می‌گوییم که از کدام قسمت قرآن است! در قرآن دارد که (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ)؛ وجود مبارک حضرت امیر به استناد آن آیه قرآن کریم که فرمود: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ) [۱۰] فرمود: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ) و در کنار آن این آیه را تلاوت کرد. معلوم می‌شود آنکه پیروی عملی ندارد اصلاً عالم نیست چرا؟ برای اینکه آیه که فقط علم را مطرح کرد

فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» و حضرت اطاعت را تفسیر آیه قرار داد؛ معلوم می شود آنجا که اطاعت نیست اصلاً علم نیست؛ لذا در بخش های دیگر وجود مبارک حضرت فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا» علمی که به عمل نشیند جهل است؛ بعد در بخش های دیگر فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»؛ [۱۱] در جهاد درون این کشته جهل اوست این یک دشمن خانه زاد تهیه کرده است «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ». حالا شمای وجود مبارک حضرت امیر دارید آیه را معنا می کنید آیه که از علم سخن گفته است از عمل سخن نگفته است! آیه فرمود (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ)؛ آن گاه شما فرمودید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» آیه از اطاعت سخن گفته شما از علم سخن می گوئید، معلوم می شود علم یعنی اطاعت. آنجا که اصلاً اطاعت نباشد علم نیست چرا؟ برای اینکه آیه از اطاعت سخن گفته و شما درباره علم حرف می زنید. آیه دارد که (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) شما دارید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» معلوم می شود علم بدون اطاعت اصلاً علم نیست وگرنه چه ارتباطی بین تفسیر شما و آیه است؟!

پس آیه قرآن دارد که علم نردبان است برای اینکه (وَ تِلْكَ الْأُمَمُ أَلِ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) پس معلوم می شود علم نردبان عقل باید باشد و معیار آن است و هدف حوزوی ها و دانشگاهی های اسلامی این است که انسان بشود ولی خدا و ولی خدا هم همین است. اگر کسی ولی او شد حالا در دنیا برکاتش را دارد آخرت برکاتش را دارد ولی از علم به عین آمد، نصیب ولی خدا می شود؛ یعنی به ما گفتند «علم الدراسة» را تعیین کنید تا آن جایی که ممکن است، ولی اگر به آن اوج رسیدید مجتهد شدید این «علم الدراسة» وسیله است برای چه؟ برای «علم الوراثة». «علم الوراثة» همین است که انسان ولی او بشود. کم نبودند مردان بزرگ حتی زنان بزرگ که ائمه (علیهم السلام) میفرمودند: «مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ» [۱۲] حالا درباره سلمان [۱۳] شهرت پیدا کرده درباره بعضی از محدثین همین شهر قم ائمه فرمودند فلان محدث «مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ»؛ [۱۴] یعنی (أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ

لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) است «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» است. چون هیچ فرقی بین وجود مبارک امام زمان و ائمه قبلی که نیست اگر امام صادق به بعضی از شاگردانش فرمود: «هُوَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»، حالا ما چرا نرسیم به جایی که حضرت به ما بفرماید فلان کس «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؟! برای اینکه این راه باز است آدم حیف است این مقام را برای چیزهای بی ارزش از دست بدهد. این بیانات نورانی حضرت امیر راهگشا است خودشان این راه را رفتند، یک؛ شاگردان مخصوص به دنبال این ها این راه را رفتند، دو؛ به همه ما سفارش می کنند که بیایید، سه. حضرت امیری که کل دنیا برای او سهل است که «لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ» من هرگز ستم نمی کنم؛ [۱۵] او می فرماید بعضی از دوستان ما کسانی بودند که وقتی من او را می دیدم یک مرد بزرگی را می دیدم «كَانَ [يُعْظِمُهُ] يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»؛ [۱۶] من وقتی این بزرگوار را می دیدم یک شخص با عظمتی را مشاهده می کردم این علی! این از شاگردان حضرت بود.

پس می شود که انسان به جایی برسد با اینکه نه امام است نه امامزاده به جایی برسد که امام زمانش بگوید او یک مرد بزرگی است این راه باز است حضرت فرمود «كَانَ [يُعْظِمُهُ] يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ». در جریان خوارج عناوین فراوانی هم خوارج است برای اینکه این ها خروج کردند بر وجود مبارک حضرت امیر هم نهروان است که در کنار آن نهروان جنگ رخ داد هم به این ها می گویند «حروری» که «حرور» قریه ای است در بخش های جدایی از کوفه، این جنگ در کنار آن قریه اتفاق افتاد. این جنگ با خوارج هم خوارج نام دارد هم نهروان نام دارد هم «حروری» نام دارد یکی از این مقدّسان «حروری» این کار را کرد حضرت دید که این شخص هم مشغول قرائت قرآن است هم نماز شب؛ «وَسَمِعَ رَجُلًا مِّنَ الْحُرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ» حضرت فرمود: «نَوْمٌ عَلَى تَقِيْنٍ خَيْرٌ مِّنْ صَلَاةٍ [عَلَى] فِي شَكٍّ»؛ [۱۷] انسان بخوابد استراحت کند بعد قدرتی پیدا کند که وظایف دینی اش را انجام بدهد این خیلی بهتر از آن نماز شب انسان با شک است. آن ها جهل مرکّب داشتند این جهل مرکّب را حضرت به شک تعبیر می کند فرمود این علم نیست. عمده آن است که انسان آن



اوایل امر با برهان حرکت کند بدون علم حرکت نکند و در حدّ ساده هم که باشد با برهان حرکت کند، به نقل و گوشِ بدون هوش اکتفا نکند، بعد کم‌کم رشد می‌کند. فرق است بین کسی که یک بنای مجلّلی را می‌بیند و بین مهندسی که آن بنای مجلّل را ساخته است و به شاگردانش هم یاد می‌دهد. آنکه یک روایت را می‌شنود و همان را نقل می‌کند مثل کسی است که یک بنای مجلّل را دید و آن بنای مجلّل را دارد تعریف می‌کند اما چگونه می‌سازند؟ با چه ابزاری می‌سازند؟ تا چه زمانی دوام دارد؟ این‌ها را نمی‌داند. یک وقت است که کسی مهندس است. فرمود اگر روایتی را آیه‌ای را شنیدید تلاش و کوشش کنید که آن را خوب بفهمید اهل درایت باشید نه اهل روایت. این هم مقدمه است برای اینکه انسان از «علم‌الدراسة» به «علم‌الوراثة» برسد و جزء اولیای الهی بشود.

در آن بخش فرمود خبر اگر به شما رسیده است «اغْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رَوَايَةٍ»؛ آیات هم همین طور است؛ یک وقت است انسان در جلسه درسی می‌نشیند در جلسه وعظی می‌نشیند در جلسه ختمی می‌نشیند یک مطلب علمی را می‌شنود فوراً یادداشت می‌کند که کجا بگوید و کجا بنویسد. درست است که انسان چیزی را که یاد گرفت می‌تواند در جایی بنویسد یا در جایی بگوید اما این نردبان است. ما نباید طوری باشیم که اگر یک مطلب خوبی شنیدیم تمام همّ ما این باشد که کجا بگوییم و کجا بنویسیم؛ اولین همّ ما این باشد که عمل بکنیم آن وقت میوه درخت ما بشود مکتوب و منشور؛ این راه دارد. اگر این بزرگانی که ائمه فرمودند «مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ» مخصوص همان دودمان اهل بیت بود فرزندان آن‌ها بود بله، ما می‌گفتیم ما سهمی نداریم اما بسیاری از افراد عادی را این‌ها فرمودند «مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ»؛ پس معلوم می‌شود به این‌ها هم رسید. فرمود: «اغْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رَوَايَةٍ فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتَهُ قَلِيلٌ» [۱۸] آنکه علم را رعایت می‌کند، برابر علم عمل می‌کند آن‌ها کم‌اند (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرِينَ) [۱۹] و مانند آن.

بنابراین اگر چیزی را یاد گرفتیم درست یاد بگیریم، اهل استدلال باشیم اهل درایت باشیم نه روایت. خودمان مهندس ساختمان باشیم

نه ساخته دیگری را تعریف نکنیم، یک یعنی یک! قدم اول. بعد از اینکه خودمان مهندس شدیم نه گزارشگر بنای دیگران که زُعات آن کم‌اند و روایت آن زیاد؛ گزارشگری علم نیست مهندسی علم است برابراًن عمل نکنیم، دو؛ این علم و عمل را نردبان قرار بدهیم برای آن عقل که همه نیروهای مزاحم را عقال کند، سه؛ کم‌کم «از علم به عین آمد و زگوش به آغوش»؛ [۲۰] این طور نیست که حالا مشاهده کردن بخشی از اسرار عالم مخصوص وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (سلام الله علیهم) باشد.

ملاحظه فرمودید در سوره مبارکه «انعام»، خدای سبحان فرمود ما ملکوت عالم را نشان ابراهیم خلیل دادیم، درست است؛ این (نُری) که فعل مضارع است مفید استمرار است؛ یعنی ما مرتب در صدد این هستیم که باطن عالم را نشان خلیل خودمان بدهیم (وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ). [۲۱] در سوره «اعراف» به ما فرمود شما هم نگاه کنید (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ)؛ [۲۲] بین نظر و رؤیت در عربی همان فرقی است که در فارسی بین نگاه و دیدن است. گاهی انسان نگاه می‌کند و نمی‌بیند مثل کسانی که برای استهلال قمر بالای کوهی بروند یکی می‌گوید: «نظرتُ إلی القمر و لم أره»؛ نگاه کردم آسمان و أفق را ولی ماه را ندیدم؛ ولی نگاه گاهی به رؤیت می‌رسد اگر به رؤیت نرسد که ما را به نگاه دعوت نمی‌کنند. در سوره «انبیاء» فرمود خلیل اهل رؤیت است در سوره «اعراف» می‌فرماید شما اهل نظر باشید چرا؟ برای اینکه شما پسران پدر هستید در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» فرمود: (مَلَّةً) این (مَلَّةً) منصوب به اغراء است یعنی بگیرید! (مَلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ)؛ [۲۳] شما پسر خلیل خدایید دین پدرتان را بگیرید شما شناسنامه دارید شما آقا زاده‌اید. این تعبیر ذات اقدس اله در بعضی از روایات دارد که «يَا اِبْنَ اَدَمَ، يَا اِبْنَ اَدَمَ»؛ [۲۴] این تعبیر شرف بخش است یعنی شما آقا زاده‌اید شما پسر کسی هستید که همه ملانکه برای پدرتان سجده کردند چرا بیراهه می‌روید؟ این «يَا اِبْنَ اَدَمَ، يَا اِبْنَ اَدَمَ» از تعبیرات شرف بخش روایی ماست. این بخش پایانی سوره مبارکه «حج» دارد که دین پدرتان را بگیرید (مَلَّةً) یعنی «خذوا» (مَلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ) شما

آقازاده‌اید. اگر «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» [۲۵] یک ریشه تاریخی دارد، ما گرچه نژادمان با نژاد آن‌ها فرق می‌کند، ولی روح ما از یک حقیقت است، شما فرزند خلیل حق هستید، پدر اهل رؤیت بود پسر اهل نظر است، بلکه از «علم به عین آید وز گوش به آغوش»، این شدنی است.

در بخش دیگر حضرت شنید که کسی می‌گوید: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) [۲۶] حضرت فرمود گفتن این جمله نورانی قرآن ثواب دارد؛ اما دو اصل اساسی را ذات اقدس الهی در این دو جمله تعبیه کرد: یکی به منزله مبدأ، یکی معاد: (إِنَّا لِلَّهِ) یعنی از طرف ذات اقدس الهی هستیم که فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) [۲۷] هیچ لفظی از شیء جامع‌تر ما نداریم وقتی در کنار «کُلِّ» قرار بگیرد مستوعب است: «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ» [۲۸]. (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ). وقتی می‌گوییم (إِنَّا لِلَّهِ) داریم این آیه را تفسیر می‌کنیم. (وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) درباره (إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) [۲۹] است (يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ) [۳۰] است (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (در بخش‌های دیگری از آیات قرآن کریم است. فرمود شما که می‌گویید (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) به (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) [۳۱] نظر دارید به مبدأ و منتها نظر دارید به توحید و قیامت نظر دارید، گرچه این کلمه، کلمه کوتاهی است این جمله، جمله کوتاهی است اما بدانید که «إِنَّا قَوْلُنَا إِنَّا لِلَّهِ إِفْرَازٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ» [۳۲] که ما مملوک خدای سبحان هستیم. این مملوک بودن بردگی نمی‌آورد شرف می‌آورد. ببینید اسلام در عین حال که در شرایطی قرار داشت که بردگی را امضا کرده است، این بردگی را به جایی رساند که این برده را در حکم فرزند قرار داد. بسیاری از شما این بحث‌های ارث را خوانده‌اید یکی از طبقات ارث، ولای عتق است. ارث سه طبقه دارد: طبقه اول پدر و مادر و فرزند. طبقه دوم برادر و خواهر و عمو و این‌ها، بعد طبقه سوم هم بنی اعمام و بنی الاخت، این‌ها طبقات ارث است. اگر کسی مُرد و هیچ کدام از این طبقات سه‌گانه نبود امام وارث «مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ» [۳۳] است. مثل اینکه وجود مبارک امام سجاد(ع) آن روز که نظام بردگی بود بسیاری از این برده‌ها را ماه مبارک رمضان می‌خرید، در طی این یک ماه این‌ها را تعلیم می‌داد تربیت می‌کرد آماده می‌کرد، در

شب عید فطر این‌ها را آزاد می‌کرد. [۳۴] اگر کسی برده‌ای را آزاد کند اگر بمیرد و آن طبقات ارث نَسَبی را نداشته باشد، این ولای عتق، ارث است، این برده از او مثل پسر ارث می‌برد. این قدر مسئله عتق را و آزادی بردگان را حرمت نهاد که جزء طبقات اولیه خود نژاد خانواده قرار داد و او را جزء وارثان قرار داد، ولای ارث یعنی همین!

اگر دارد که ولی پیغمبر باشید یعنی ارث می‌برید؛ حالا می‌رسیم به آن بحث اولی که انسان از «علم الوراثة» استفاده کند. آن‌ها که زرو سیم را میراث خودشان نمی‌دانستند ارث که از آن‌ها مانده بود هر چه مسائل شخصی و خانوادگی مثل فدک و این‌ها بود که برای فرزندانشان بود؛ اما اساس کار علم بود. وجود مبارک امام صادق (ع) به مفضل یکی از شاگردانش می‌فرمود: طوری درس بخوان که بعد از مرگ تو بچه‌های تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند نه کتاب بخرید بگذارید در کتابخانه «فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ»؛ تألیفات خودت «فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَيْتِكَ» [۳۵] آن عرضه را داشته باشی که چهار تا کتاب بنویسی، تألیفات خودت باشد که بچه‌های تو کتاب تو را ارث ببرند، این دین است. این مسئله‌ای که ما اهل کتاب باشیم کتاب‌خانه داشته باشیم کتاب را مطالعه بکنیم این طلیعه راه است. او به یکی از شاگردانش می‌فرماید.

این «عقد الفرید» برای یکی از سه برادر معروف ابن اثیر است؛ این‌ها سه تا برادر بودند: یکی لغت قرآنی و روایی و این‌ها را نوشت به نام نهایه ابن اثیر، یکی کامل ابن اثیر نوشته در تاریخ، یکی هم «عقد الفرید». این‌ها مربوط قرون گذشته‌اند. این ابن اثیری که صاحب «عقد الفرید» است گفته: کاتبی آمده خدمت رسول خدا (ص) مطلبی را نوشت آن قلم را داشت به زمین می‌گذاشت، فرمود: اینجا چرا می‌گذاری؟ حیف قلم نیست که روی زمین می‌گذاری «صَغَّ قَلَمُكَ عَلَيَّ أُذُنِكَ» [۳۶] بگذار روی گوش خودت. اینکه می‌بینید نجارها و این‌ها این خودکارها و مدادها را خط می‌کشیدند، کارشان که تمام شد، پشت گوش می‌گذاشتند از آن حدیث است. فرمود حیف قلم نیست که زمین می‌گذاری، پشت گوش خودت بگذار تا ما به مردم جهان بگوییم به گوش همه برسانیم فهم فهم

فهم! علم علم علم! «صَعَّ قَلَمَكَ عَلَيَّ أُذُنِكَ» تا دیروز این رسم بود که قلم داشتند وقتی چیزی می نوشتند این خودکارها و قلم‌ها و مدادها را بالای گوش می گذاشتند نمی دانستند از چیست! غرض این است که وجود مبارک حضرت به شاگردش فرمود این قدر درس محققانه بخوان که بعد از مرگ تو، فرزندان تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند «فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ» این را به یکی از اصحاب فرمود.

حضرت بعد از اینکه (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را معنا کردند، فرمودند مبدأ این است و معاد این است، آن وقت می رسند به فرمایش دیگر که إن شاء الله در نوبت دیگر باید بخوانیم. خدا را قسم می دهیم به حق قرآن و عترت امر فرج ولی اش را تسریع بفرماید!

پروردگارا نظام ما رهبر ما مراجع ما دولت و ملت و مملکت ما را در سایه ولی ات حفظ بفرما!

روح مطهر امام راحل و شهدا را با اولیای الهی محشور بفرما!  
خطرات بیگانگان را به استکبار و صهیونیسم برگردان!  
خدایا تو را به رحمانیت خودت، به قدرت خودت، به عنایت خودت، به لطف و وفا و صفای خودت، امنیت مملکت آسایش مملکت اقتصاد مملکت آرامش مملکت وحدت مملکت صفای ضمیر مملکت خدمتگزاری مسئولان مملکت، امانت مسئولان، تدبیر مسئولان، دیانت مسئولان عقل مسئولان را کامل بفرما که به این ملت کاملاً بتوانند خدمت کنند!  
«غفر الله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته»

- [١]. عيون أخبار الرضا(ع)، ج ٢، ص ٢٧٥.
- [٢]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ٢، ص ٧٨٩.
- [٣]. سورة عنكبوت، آية ٤٣.
- [٤]. تفسير نور الثقلين، ج ٥، ص ٣٨٢.
- [٥]. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حكمت ٩٦.
- [٦]. سورة مسد، آية ١.
- [٧]. سورة قلم، آية ١.
- [٨]. سورة أنفال، آية ٧٥؛ سورة أحزاب، آية ٦.
- [٩]. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٩٩؛ «فَتَوَزَّنْ دِمَاءَ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَزِجُخْ مِدَادَ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ».
- [١٠]. سورة آل عمران، آية ٦٨.
- [١١]. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حكمت ١٠٧.
- [١٢]. كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، ص ٩٠٥.
- [١٣]. عيون أخبار الرضا(ع)، ج ٢، ص ٦٤.
- [١٤]. الإختصاص، النص، ص ٦٨.
- [١٥]. الأمالي (للصدوق)، النص، ص ٦٢٣.
- [١٦ و ١٧ و ١٨]. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حكمت ٢٨٩ و ٩٧ و ٩٨.
- [١٩]. سورة سبأ، آية ١٣.
- [٢٠]. ديوان اشعار سنابيه غزنوي، غزل ٢٠٩.
- [٢١]. سورة انعام، آية ٧٥.
- [٢٢]. سورة اعراف، آية ١٨٥.
- [٢٣]. سورة حج، آية ٧٨.
- [٢٤]. صحيفة الرضا(ع)، ص ٩٩٨.
- [٢٥]. علل الشرائع، ج ١، ص ١٢٧.
- [٢٦]. سورة بقره، آية ١٥٦.
- [٢٧]. سورة زمر، آية ٦٢.
- [٢٨]. رك: الكافي (ط. الإسلامية)، ج ١، ص ٨٢؛ «كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ».
- [٢٩]. سورة شورى، آية ٥٣.
- [٣٠]. سورة عنكبوت، آية ٢١.
- [٣١]. سورة حديد، آية ٣.
- [٣٢]. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حكمت ٩٩.
- [٣٣]. الكافي (ط. الإسلامية)، ج ٧، ص ١٦٩.
- [٣٤]. إقبال الأعمال (ط. القديمة)، ج ١، ص ٢٦٠ و ٢٦١.
- [٣٥]. بحار الأنوار (ط. بيروت)، ج ٢، ص ١٥٠.
- [٣٦]. العقد الفريد، ج ٤، ص ٢٤٤.